

**شادی در خدا**

# 1

## شاد بودن در خدا

دوستان عزیز،

سی.اس لوئیس در کتاب آخرین نبرد، می‌نویسد: نوعی شادی و اعجاب هست که شمار را ارج می‌بخشد. سراینده مزامیر می‌نویسد «از خداوند تمتع ببر.» شاد بودن در خداوند موضوع بسیار مهمی است که می‌خواهیم به آن بپردازیم. جرمی تیلور یکی از خادمان امین خدا نوشته است: «اگر در خداوند شادمان نباشیم، خدا راههای فراوانی برای اندوهناک بودن پیش‌پای ما می‌گذارد.» آیا محرومیت‌ها و لذت‌های فراوان زندگی فردی و اجتماعی می‌توانند با هم کنار بیایند؟ بله! می‌توانند. پولس رسول می‌فرماید «اما خواه زحمت کشیم، اینست برای تسلی نجات شما.»

نحمیا نبی می‌فرماید «سرور خداوند، قوت شماست.» همزمان که ما پیر می‌شویم و بدن‌های ما ضعیف‌تر می‌شوند می‌بایست از کشیش مخلص خدا ریچارد باکستر یاد بگیریم که کوشش‌های خود را دو چندان کنیم و از قدرت روحانی، شادی را بیابیم، نه از امور عادی، او چنین دعا نمود: «باشد که خدای

زنده افکار جسمانی ما را روحانی کند و دل‌های زمینی ما را آسمانی گرداند، تا او را دوست داشته باشیم و در او لذت ببریم و این روش زندگی ما باشد.»  
وقتی که لذت بردن از خدا شیوه زندگی ما بشود، آنگاه یک قدرت درونی برای خدمت عاشقانه به ما داده خواهد شد.

ولی شادی در خداوند نه تنها قدرت تحمل رنج‌ها را می‌بخشد، بلکه کلیدی است به جهت غلبه بر گناه.

گناه با قدرت تمام در کار است و نبرد ادامه دارد. از کدام چشمه بنوشیم؟ از کدام سفره بخوریم؟

در اینجا است که خدای مشتاق هنوز هم در کار است و می‌گوید از من بنوش و بخور.

چشیدن این حقیقت که اشتیاق خدا به جلال یافتن و اشتیاق ما به آرامش و رضایت است، تجربه‌ای در ستایش مسیحی است - سرآئیدن در نهان و رنج کشیدن در آشکار.

ما رحمت را صاحب می‌شویم و خدا جلال را، ما شادی در او را صاحب می‌شویم و او تکریم ما را.

به روایتی مسیح می‌گوید: هدف نهائی انسان جلال دادن به خداست از طریق کسب لذت از او برای همیشه. چگونه این مهم انجام می‌گیرد؟ آیا بعضی اوقات شما خدا را جلال می‌دهید و بعضی اوقات هم از او برخوردار می‌شوید؟ این مسئله مبهم است. چگونه این دو مرحله با یکدیگر مرتبط می‌شوند؟ خدا در مورد هدف نهائی انسان چه چیزی برای گفتن دارد؟ چگونه خدا ما را می‌آموزد که او را جلال دهیم. آیا به ما امر می‌کند که از او برخوردار شویم؟ اگر چنین است، فرمان خدا مبنی بر برخوردار شدن از او به سایر امور مرتبط می‌شود؟ بله! چونکه پولس رسول می‌فرماید «خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هرچه کنید، همه را برای

جلال خدا کنید» این پولس رسول است که چنین می‌گوید. بلز پاسکال در مورد گرایش انسانها به شادی می‌نویسد:

«تمامی انسانها بدون استثناء در جستجوی شادی می‌باشند. ولی تفاوت موجود در نحوه بکار بردن آن است. در جستجوی شادی بودن برخی را به جنگیدن وا داشته است و برخی را به دوری گزیدن از جنگ. و در هر دو مورد یک نوع اشتیاق است، همراه با دیدگاههای متفاوت. خواست انسان در نهایت متمرکز به شاد بودن است. شاد بودن انگیزه هر کاری است که از انسان سر می‌زند. حتی کسانی که خود را حلق‌آویز می‌کنند.»

جاناتان ادواردز می‌گوید: «خدا به دو روش خود را از طریق مخلوقاتش جلال می‌دهد:

اول اینکه، به فکر و وجدان آنها نفوذ می‌کند و دوم با دل‌هایشان صحبت می‌کند.»

خدا مجلل است نه تنها به جلالی که دیده می‌شود، بلکه با شادی در این جلال. وقتی که مردم از خوشی خدا برخوردار می‌شوند، خدا بیشتر جلال می‌یابد، تا اینکه جلال او تنها دیده شود.

کسی که به جلال خدا شهادت می‌دهد، خدا را کمتر از کسی که به آن جلال معترف است و آن را پذیرفته است و در آن جلال شادی می‌کند، جلال می‌دهد.

ما به کسانی که می‌کوشند موردی را تمجید کنند، ولی از آن مورد لذت نمی‌برند، ریاکار می‌گوئیم. این واقعیت که ستایش به شادی منتهی می‌شود و فرجام والای انسان، سرشار شدن از این شادی است، شاید بالاترین مکاشفه‌ای باشد که بدان دست می‌یابیم.

سراینده مزامیر می‌نویسد: «در خداوند تمتع ببر، پس مسئلت دل خود را به تو خواهد داد.» و سپس اشتیاق خود را اینگونه توصیف می‌کند: «چنانکه آهو برای

نهرهای آب شدت اشتیاق دارد همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. جان من تشنه خداست، تشنه خدای حیّ.» «جان من تشنه توست و جسمم مشتاق تو در زمین خشک و تشنه بی آب.»

تشنگی انسان را آنچنانکه سراینده مزامیر می‌گوید «نهر خوشی»ها سیراب خواهد کرد. خیریت خدا و عبادت واقعی او چیزی نیست که بتوان آن را از طریق نوعی بی‌علاقگی و حرمت اجباری نهادن به دست آورد، بلکه موردی است که از آن باید لذت برد.

سراینده مزامیر خطاب به خدا می‌گوید: «کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرین‌تر.» و «به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها تا ابدآباد.»

خدا پایان جستجوی ماست، لذت‌های فراوان ما در اوست، نه جاده‌های طلائی بهشت و یا هر برکت دیگر آسمانی.

این موردی است که خدا بدان فرمان داده است: «از خداوند تمتع ببر.» خدا به ما امر فرموده است که لذت واقعی را در خودش و در محبت واقعی به دیگران بجوئیم.

پولس رسول می‌فرماید: «با محبت برادرانه یکدیگر را دوست بدارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود، اکرام نمایید.» خداوند از ما می‌خواهد که جویای لذت واقعی باشیم. در پی لذت‌های بی‌ثمر، زودگذر، ارضاء کننده، ویرانگر، دنیائی و تحقیرکننده او بر نکوشیم، بلکه به دنبال لذتی باشیم که بخاطر آن همه چیز خود را عرضه بداریم، تا بدان وسیله ملکوت او را صاحب شویم و «به شادی خداوند خود» داخل شویم.

نویسنده رساله به عبرانیان می‌نویسد: «جانهای خود را با خوشی نگه دارید.»

وقتی که شما با دقت روی این فرمان توجه کنید، اثر روحی آن گیج‌کننده به نظر می‌رسد.

لذت مسیحی بر آنست که این فرمان خدائی را صمیمانه اجراء کند و نتیجه آن تحول ریشه‌ای در زندگی است. بدین ترتیب نتیجه‌ای که می‌گیریم اینست که: اشتیاق به شاده بودن یک تجربه جهانی بشری است و اشتیاق بجا و مشروعی است.

ما نباید اشتیاق خود را به شاد بودن با این تصور که انگیزه‌ای برای شرارت است، منکر شده و یا در مقابل آن ایستادگی کنیم.

شادی و رضایت عمیق تنها در خدا یافت می‌شود، نه از خدا، بلکه در خدا. آن شادی را که در خدا می‌یابیم اگر آن را به دیگران عرضه نمائیم به اوج واقعی‌اش می‌رسد.

و سرانجام اینک:

هدف نهائی انسان جلال دادن به خداست، آن هم از طریق کسب لذت همیشگی از او. تنها یک هدف نهائی و والا وجود دارد: جلال دادن به خدا، آن طوری که خودش مقرر کرده است. حد اعلای شادی خدا لذتی است که او از تعالی خود در بازتاب ستایش مخلوقاتش، می‌برد. به جرأت می‌توان گفت که نقشه رستگاری خدا، نه یک نقشه نهائی بلکه ماقبل نهائی است.

آمرزش، نجات، احیاء انسان به موقعیتی که در هنگام خلقت داشته است، اهداف نهائی خدا نمی‌باشند. خدا چنین نقشه‌هایی را بخاطر رسیدن به هدفی بزرگتر اجراء می‌کند، و آن لذتی است که در جلال خودش می‌برد.

مسئولیت خدا تابعیت از ما نیست، بلکه تابعیت از خوشنودی خودش است.

اگر خدا در این ابعاد وسیع خود را مقید به حفظ، اجرا و لذت بردن از جلال یافتنش نمی‌کرد، ما نمی‌توانستیم امید هیچ نوع شادی را در او داشته باشیم.

ولی اگر خدا در واقع حداکثر قدرت و حکمت بیکران خود را به خدمت لذت بردن از جلال یافتن خود اختصاص داده است، بنابراین ما نیز بنیادی برای شاد زیستن در اختیار داریم.

دوستان! حاکمیت خدا اساس شادی او و ماست. سراینده مزامیر می‌نویسد: «خدای ما در آسمان‌هاست، آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.» خدا این اختیار و قدرت را دارد تا آنچه را که موجب خوشنودی‌اش می‌شود، انجام دهد.

برای لحظه‌ای روی این موضوع فکر کنید:

اگر خدا حاکم و پادشاه مطلق است و هر کاری را که دوست دارد، می‌تواند انجام دهد، بنابراین هیچ یک از نیات او منسوخ نمی‌شوند. داود در کتاب مزامیر می‌گوید: «خداوند مشورت امت‌ها را باطل می‌کند، تدبیرهای قبایل را سست می‌گرداند. مشورت خداوند قائم است تا ابدالآباد، تدابیر قلب او تا دهرالدهور.»

اگر خدای ما در آسمان منبع شادی و لذت ما نمی‌بود، ارتباط ما با او مانند بچه‌های کوچکی بود که دارای یک پدر عبوس، نومید، محزون، دلتنگ و ناراضی می‌باشند. این بچه‌ها دیگر نمی‌توانستند از وجود پدر خود لذت ببرند و تمام سعی آنها فقط این می‌شد که مزاحم او نشوند و شاید هم می‌کوشیدند او را خدمت کنند تا شاید اندکی مورد توجه‌اش واقع شوند.

دوستان چنانکه گفتیم اساس شادی خدا، حاکمیت اوست.

همانطوری که شادی ما بر اساس این وعده است که خدا به آن اندازه قوی و حکیم است تا همه چیز را برای خیریت ما گرد آورد، بنابراین شادی خدا بر اساس این نوع حاکمیت و قدرت کنترل می‌باشد. او همه چیز را آفریده است تا برای خوشنودی خودش در کار باشند.

آنچنانکه اشعیا نبی فرموده است، این حقیقت که خدا خداست، می‌رساند که اهداف او نمی‌توانند عقیم بمانند، خداوند می‌فرماید:

«چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید، زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی. آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم، بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجا خواهم آورد.»

بله دوستان! اهداف و نیات خدا نمی‌توانند ملغی شوند: هیچ خدائی غیر از خدا نیست. اگر نیّتی از نیّات خدا لغو می‌شد، نشان دهنده این بود که قدرتی برتر از او وجود دارد، نشان دهنده این بود که کس دیگری که قوی‌تر از اوست، او را از نیاتش باز می‌دارد، ولی آنچنانکه نبوکد نصر در کتاب دانیال می‌گوید: «سلطنت او سلطنت جاودانی و حکومت او تا ابدالآباد است و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید و کسی نیست که دست او را باز دارد و یا او را بگوید که چه می‌کنی.»

عزیزان، مورد دیگر اینست که حاکمیت خدا مصیبت‌ها را می‌پوشاند.

عبارتی که گفته شد آخرین اعتراف ایوب بود، آنگاه که خدا از میان گردباد با او صحبت کرد.

ایوب خطاب به خدا گفت: «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی و ابداً قصد تو را منع نتوان کرد.»

اکثراً پرسیده می‌شود که آیا شرارت‌ها و مصیبت‌هایی که در جهان واقع می‌شوند نیز بخشی از طرح قدرتمند خداست؟ ارمیا نبی ویرانی و قتل عام اورشلیم را دید و چنین مرثیه‌ای سر داد:

«چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم به جوش آمده و جگرم به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در



کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند.» ولی وقتی به خدا نگاه کرد، نتوانست این حقیقت را منکر شود که:

«کیست که بگوید و واقع شود، اگر خداوند امر نفرموده باشد؟ آیا از فرمان حضرت اعلی هم بدی و هم نیکوئی صادر نمی‌شود؟»  
 «آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟»

عزیزان صحبت امروز ما شاد بودن در خدا بود. این شادی نه یک شادی جسمانی که شادی‌ای عمیق و روحانی است که شرارت‌ها و مصیبت‌های این جهان نمی‌تواند آن را زایل کند.

وقتی سؤال می‌شود آیا شرارت‌ها و مصیبت‌هایی که در جهان واقع می‌شوند نیز بخشی از طرح قدرتمند خداست؟ چه هدفی در ماورای این سؤال نهفته است؟ ناملايمات زندگی غالباً ما را از شادی باز می‌دارند. ما در این جهان با این همه ناملايمات احساس شادی نمی‌کنیم. ولی بخاطر داشته باشید اگر خدا با اقتدار بر جهان حکم می‌راند، بنابراین شرارت‌های دنیا خارج از طرح او نمی‌باشند. عاموس نبی فرموده است «آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟» بنده شاکر خدا، ایوب در گیرودار آن زخم‌های وحشتناک که بدنش را پوشانیده بود فروتنانه گفت: «آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟»

ایوب آن بلاها را که برسرش آمد خارج از طرح خدا نمی‌دانست، با این وجود شاکر بود. ایا ایوب در انتساب آنچه که از سوی شیطان بر او وارد شده بود، به خدا، دروغ گفت؟ خیر! چونکه کاتب رساله بلافاصله بعد از سخنان ایوب می‌نویسد: «در این همه، ایوب به لبهای خود، گناه نکرد.» یعنی که دروغ نگفته بود. شرارت‌های شیطان تنها با اجازه خداست. بنابراین وقتی ایوب آن بلاها را در نهایت از سوی خدا می‌بیند، دروغ نگفته است. ولی نسبت دادن چنان قدرتی به

شیطان که به موجب آن می‌تواند طرح‌های خدا را منسوخ کند، غیر کتاب مقدسی و بی‌حرمتی به خداست.

عزیزان، این نوع شرارت‌ها را می‌شود، شرارت‌های معنوی نامید. روشن‌ترین نمونه این ناملایمات که در طرح خدا بودند و می‌بایست علیرغم اینکه گناه‌آلود بودند بخاطر هدف والاتری عملی شوند، مصلوب شدن عیسی مسیح بود. لوقای حواری در این مورد می‌نویسد:

«زیرا که فی‌الواقع بر بندهٔ قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیروودیس، و پنطیوس پیلطس با امت‌ها و قوم‌های اسرائیلی با هم جمع شدند، تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقرر فرموده بود، بجا آورند.»

نمونه بارز دیگر آن، عمل گناه‌آلود و خائنانه یهودای اسخریوطی است.

بدین ترتیب می‌بینیم که خدا گناه را به جهتی که خود اراده می‌کند، باز می‌گرداند، اما وقتی که به پایان عهد جدید و پایان تاریخ در مکاشفهٔ یوحنا می‌رسیم: خدا را در کنترل کامل تمامی نیروهای شریر که در ستیزه با اویند می‌بینیم.

بله، عزیزان در این جهان فرصت برای افسرده شدن، عصبی شدن، جنگیدن و حرص خوردن، فراوان است. ولی فرصتی گرانبها در این جهان هست و آن خوش بودن و لذت بردن در خداوند است.

خداوند خود، علیرغم نابسامانی‌هایی که به او نسبت می‌دهیم منبع شادی است. ما وقتی از آن شادی عظیم می‌توانیم برخوردار شویم که چون ایوب بپذیریم که هم خوبی و هم بدی را از خدا بیابیم و باز هم در او لذت ببریم.

چون تسلا و امید و وعدهٔ امین ما حاکی از اینست که اگر در مسیح باشیم خدا همه چیز را برای خیریت نهائی ما به کار خواهد گرفت - حتی مصیبت‌ها و بلاها را.

## 2

یاران گرامی رادیو صدای انجیل سلام.

ما در برنامه پیش راجع به شاد بودن در خدا سخن گفتیم و گفتیم که اساس شاد بودن در خدا و اساس شادی خدا حاکمیت مطلق اوست و در این حاکمیت مطلق حتی گناه و شرارت و مصیبت هم می‌توانند در نهایت برای خیریت ما به کار گرفته شوند. و این مسئله اینک مشکلی است که بسیاری با آن دست بگریبانند. یکی از اساتید علوم الهی که مشتاقانه به این مشکل پرداخته است. جاناتان ادواردز می‌باشد.

سؤال این است: ما چگونه می‌توانیم شادی خدا را بر اساس قدرتش، آنگاه که بیشتر اموری را که در این جهان مجاز نموده است، با نفس فرامینش در کتاب مقدس در تضاد می‌باشند، تأیید کنیم؟ ما چگونه می‌توانیم بگوئیم خدا خوشنود است، آنگاه که این همه گناه و فلاکت در جهان وجود دارد؟

ادواردز مدعی کشف اسرار این فرضیه نبود. ولی ما را کمک می‌کند تا راهی ممکن برای گذر از تناقضات و در عین حال امین بودن نسبت به کتاب مقدس، پیدا کنیم.

ادواردز می‌گوید که پیچیدگی بیکران فکر خدائی آنچنان است که قدرت دارد که جهان را از میان دو لنز مشاهده کند. خدا می‌تواند هم با لنز باز و هم با لنز بسته نگاه کند.

وقتی خدا به وقایع دردناک و شریرانه از طریق لنز بسته نگاه می‌کند، مصیبت گناه را در آنچه که می‌بینید، مشاهده نموده و می‌گوید «من از مرگ آن کس که می‌میرد مسرور نمی‌شوم، پس بازگشت نموده، زنده بمانید» اما وقتی خدا از طریق لنز باز به وقایع شریر و دردناک جهان نگاه می‌کند، مصیب گناه را در رابطه با هر چیزی که منجر به گناه می‌شود، و هر چیزی که از گناه زائیده می‌شود، مشاهده می‌کند.

او گناه را در رابطه با تمامی ضمائمش و اثراتش در یک گسترهٔ بیکران تا ابدیت می‌بیند. این طرح، با تمام ضمائمش - با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش - برای او لذت‌بخش است، چون نهایت و پایان را خودش مقرر کرده است و آن جلال یافتن خودش است.

ما باید بین اراده آشکار و پنهان خدا تمایز قائل شویم. ارادهٔ پنهان خدا چون ارادهٔ آشکارش نیست. ارادهٔ خدا چه آشکار و چه پنهان نشانه تمایل و رغبت اوست.

ارادهٔ آشکار خدا آنچه هست که در کتاب مقدس بدانها حکم شده است. قتل مکن - دزدی مکن - زنا مکن - و غیره. ولی ارادهٔ پنهان خدا در قالب آنچه هست که در این جهان می‌گذرد.

اشعیا نبی در این مورد می‌گوید:

«لیکن او (مسیح) غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نموده و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده به دردها مبتلا سازد، چونکه جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد شد.» با این وجود قطعاً آنچنانکه خدای پدر رنج پسر محبوبش و آن شرارتی را که موجب مصلوب شدن او گردید،

مشاهده نمود، از آن امور در ذات خودش خوشنود نبود و به کلام دیگر از ورای لنز بسته به آن مسئله نگریست. گناه در ذات خودش و رنج کشیدن بی‌گناهان، با ذات خدا سازگار نیست.

با این وجود، بنابه فرموده نویسنده رساله به عبرانیان، خدای پدر اندیشید که برای تکامل و پیشبرد نجات ما، شایسته بود مسیح رنج بکشد و مصلوب شود. بدین ترتیب خدا چیزی را اراده نمود که با ذات خودش سازگار نبود. او وقتی از ورای لنز بسته به واقعه مصلوب شدن مسیح نگریست، از مصلوب شدن او بیزار بود، ولی از دیدگاه فراخ ابدیت، آنگاه که عمومیت امور مورد نظر بود، مرگ پسر خدا از نظر او راهی پرشکوه برای نشان دادن عدالتش، و وارد شدن فرزندان خدا در جلال او و تداوم ستایش ابدی فرشتگان از او بود. بنابراین وقتی می‌گوئیم حاکمیت خدا اساس شادی ماست، از خشم و اندوهی که خدا می‌تواند بر علیه شرارت نشان دهد غفلت نمی‌کنیم و یا آن را دست کم نمی‌گیریم و نه از این ابراز خشم و اندوه خدا می‌خواهیم چنین استنباط کنیم که خدا، یک خدای محزون و ناامید و عصبانی است که قادر به کنترل خلقت خود نمی‌باشد. خدا همه چیز را از ازل طراحی کرده است و همه وقایع را شکل داده است - یک طرح پرشکوه از تاریخ آمرزش! تامل و بررسی این طرح شطرنجی با تمام نقاط سیاه و سفیدش، دل خدا را از شادی لبریز می‌سازد.

و اگر دل پدر آسمانی ما پر از شادی تزلزل‌ناپذیر و ژرف است، ما هم می‌توانیم مطمئن باشیم که وقتی شادی خود را در او می‌جوئیم و به سوی او می‌رویم، با خدائی ناامید، افسرده، و پدری غیر قابل اعتماد که تنهائی را ترجیح می‌دهد، روبرو نمی‌شویم، بلکه با پدری روبرو می‌شویم که دل او چنان مالامال از شادی است که شادی او به کسانی که تشنه آن شادی هستند سرریز می‌گردد.

بنابراین دیدیم که خدا حاکمیت مطلق بر جهان دارد، پس می‌تواند هر کاری را

که موجب خشنودی‌اش می‌شود، انجام دهد و دیگر اینکه خدا، خدائی مستاصل و درمانده نیست، بلکه خدائی عمیقاً شاد است و از تمامی کارهای خود در رابطه با تاریخ آمرزش خوشنود می‌باشد. ولی این نکته هنوز باقی است که چه موارد خاصی خدا را خشنود می‌سازد. چرا تعمق خدا روی تاریخ آمرزش اینهمه خدا را خشنود می‌سازد؟ چرا خدا با چیزی غیر از خودش لذت می‌برد؟

حال ببینیم تاریخ آمرزش حاوی چه چیزهائی است که دل خدا را خشنود می‌سازد.

راه پاسخ دادن به این سؤال بررسی اجمالی آنچه هست که خدا در کارهایش پی‌گیری می‌کند. اگر ما به این آگاهی دست یابیم که خدا در اعمال خود چه چیزی را دنبال می‌کند، خواهیم فهمید که چه چیزی بیشتر او را خشنود می‌سازد و خواهیم فهمید که چه چیزی در حس او برترین است.

عزیزان نتیجه‌ای که از این بررسی بر اساس کتاب مقدس می‌گیریم اینست که از نظر خدا جلال خودش در درجه اول اهمیت قرار دارد. خدا در هر کاری که انجام داده است و می‌دهد، بر آنست که این جلال را حفظ و نشان بدهد. او از جلال یافتن خود بیشتر از هر چیز دیگر لذت می‌برد.

توصیف «جلال» آسان نیست. جلال موردی است مانند زیبائی. شما زیبائی را چگونه توصیف می‌کنید؟ چیزهائی هستند که فراسوی تعریف و توصیف می‌باشند، ولی ما سعی می‌کنیم حتی‌المقدور تعریفی از آن ارائه دهیم:

جلال خدا عبارتست از زیبائی کمالات بیکرانیش، جلال خدا می‌تواند اشاره به فروغ درخشان و هیبت‌آوری باشد که بعضی اوقات قبل از یک ظهور مرئی، صورت می‌گیرد و یا می‌تواند اشاره به تعالی معنوی بی‌کران ذات خدا باشد. در هر دو مورد جلال خدا بیانگر واقعیت عظمت و ارزش ابدی اوست.

بنابراین هدف غائی خدا عبارتست از بقا و نمایش جلال خودش که مهیب،

عظیم و پرشکوه است. خدا در اعمالش، اهداف زیادی را دنبال می‌کند، ولی هیچ یک از آن اهداف بزرگتر و نهائی‌تر از بقا و جلوه جلالش نیست. تمام آن اهداف فرعی می‌باشند. اشتیاق فراگیر خدا تعالی بخشیدن و ارزش بخشیدن به جلال خویش است. برای رسیدن به این غایت او می‌خواهد که جلالش را نشان دهد و با کسانی که جلال او را حقیر می‌شمارند، مخالفت می‌کند و جلال خود را در قبال تمام اتهامات حمایت می‌کند. این یک واقعیت در حد اعلائی حسی خدا است.

او به جلال خود بی‌نهایت عشق ورزد، درست مثل اینکه گفته شود: او خود را بینهایت دوست دارد و یا: خدا در حس خودش برترین است. تاملی کوتاه روی عدالت و انصاف انعطاف‌ناپذیر خدا نشان می‌دهد که اگر خدا هر چیز دیگر را ارزشمندتر از آنچه که «ارزش برتر» است می‌دانست، آنگاه او نیز مانند ما بی‌انصاف می‌بود. اما «ارزش برتر» خود خداست. اگر او از ارزش نهفته در جلال خود لذت نمی‌برد، بی‌انصاف می‌بود.

تأمل کوتاه دیگر، یادآورمان خواهد شد که وقتی ما الوهیت ابدی پسر خدا را تأیید می‌کنیم، داریم چه کسی را تأیید می‌کنیم. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که پسر خدا، خود خداست.

در انجیل یوحنا می‌خوانیم: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» و پولس رسول در رساله به کولسیان می‌فرماید «در عیسی از جهت جسم تمامی پُری الوهیت ساکن است.» بنابراین وقتی که پدر، پسر را از ازل دید، تمثال دقیق خود را دید، آنچنانکه در رساله به عبرانیان می‌خوانیم، پسر «فروغ جلال و خاتم جوهر خدا» بود و همچنین در رساله به قرنتیان می‌خوانیم «تجلی بشارت جلال مسیح، که صورت خداست.»

از این آیات یاد می‌گیریم که خدای پدر از ازل تمثال جلال خود را دقیقاً در ذات پسرش دیده است. بدین ترتیب یکی از بهترین روش‌ها برای اندیشیدن به لذت

بیکران خدا از جلال خودش، اندیشیدن به لذتی است که خدا در تجلیل از پسرش می‌برد که بازتاب کامل جلال اوست.

دوستان اینک می‌خواهیم ببینیم که چگونه خشنودی خدا می‌تواند منجر به خشنودی ما شود.

خشنودی ما مبتنی است بر بازوان گشوده‌ی خدا، مبتنی است بر آمادگی خدا برای پذیرش و نجات ما و امنیت تمام کسانی که شادی خود را در او می‌جویند. کتاب مقدس مشحون از فرامینی در رابطه با ستایش خداست. خدا حکم به ستایش خود نموده است، چونکه ستوده شدن هدف نهائی آنچه هست که انجام می‌دهد تا به کلام پولس «در مقدسان خود جلال یابد و همه‌ی ایمانداران، از او تعجب کنند.» در جای دیگر می‌خوانیم: «خدا در محبت خود ما را از قبل تعیین نمود تا پسر او خوانده شویم... برای ستایش جلال فیض خود.»

ما مقرر شده‌ایم و تعیین شده‌ایم تا جلال خدا ستوده شود.

برخی هستند که طلب خدا از ستوده شدن را ناشی از نوعی کمبود در خدا می‌انگارند.

ولی یک مورد قطعی است: خدا ضعیف نیست و کمبودی در او نیست. پولس رسول دلیل این قطعیت را اینطور بیان می‌کند: «زیرا که از او به او و تا او همه چیز است.»

پطرس رسول می‌فرماید: «خدا از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات، نَفَس و جمیع چیزها را می‌بخشد.»  
بله عزیزان. هر چیزی که موجود است، بودن خود را مدیون خداست و هیچ کس نمی‌تواند چیزی به خدا بیفزاید که از آن او نبوده باشد. بنابراین شوق خدا در طلب جلال خویش و ستوده شدن توسط انسان، نمی‌تواند ناشی از نیاز او به حمایت انسان باشد.



به این سؤال توجه کنید: محبت خدا نسبت به انسان از دیدگاه قدرت و حکمت و زیبایی خدا، شامل چه چیزهایی می‌توانست باشد؟ یا به زبان دیگر خدا چه چیزی می‌توانست به ما عرضه بدارد تا محبت والای خود را نسبت به ما ابراز نماید؟ این سؤال فقط یک پاسخ دارد: و آن اینست که تنها خودش را!

اگر خدا خود را از ما دریغ می‌داشت، مهم نبود که دیگر چه می‌خواهد به ما بدهد، آنگاه دیگر خدای محبت نمی‌بود. اینک می‌خواهیم به موردی بپردازیم که برای ما به مفهوم کشف تحول در زندگی بوده است. همه ما وقتی چیزهای عالی و زیبا را می‌گیریم و یا می‌بینیم چه کار می‌کنیم؟ ما آن چیز را تحسین می‌کنیم! ما کودکان کوچک و ملوس را تحسین می‌کنیم: «خدای من چه سرگرد و زیبا و چه موهای نرمی مثل ابریشم، نگاه کن اون دستها و پاهای کوچولو را ببین! آیا همه چیز در این کودک زیبا کامل و زیبا نیست؟» عاشقان هم معشوق خود را با این زبان می‌ستایند: «عزیزم چشمان تو مانند آسمان بی‌ابر است، موهای تو، مانند بیشه‌زاران ابریشم است!» ما پائیز را بخاطر زیبایی و لطافتش و درختان الوان با برگ‌های زرد و قهوه‌ای و جلوه‌های رنگارنگ آن می‌ستاییم.

سی. اس. لویس در کتاب «کلامی در مورد ستایش» می‌نویسد:

«آشکارترین حقیقت در رابطه با ستایش - خواه ستایش خدا و خواه ستایش هر چیز دیگر به شدت مرا فراری داده بود. من این حقیقت بدیهی را نوعی تعریف و تعارف و تصویب و تأیید و یا ادای احترام می‌پنداشتم، من هرگز متوجه نبودم که تمامی لذت‌ها خود به خود منجر به ستایش می‌شوند... جهان در ستایش احاطه شده است. عاشقان معشوق خود، خوانندگان نویسندگان و شعرای دلخواه خود، رهروان مناظر اطراف خود و بازیکنان مسابقه مورد علاقه خود را می‌ستایند. ستایش آب و هوا، شراب‌ها، ظروف، هنرپیشگان، اتومبیل‌ها، اسب‌ها، دانشگاه‌ها، کشورها، شخصیت‌های تاریخی، کودکان، گل‌ها، کوه‌ها، تمبرهای کمیاب، حشرات

نادر و حتی بعضی اوقات سیاستمداران و دانشمندان.

من متوجه نبودم که چرا وقتی چیزی برای کسی ارزشمند و ستودنی است، دیگران را هم با خود دعوت به ستودن آن چیز می‌کند که با او همصدا شوند. «آیا این خانه زیبا و دوست داشتنی نیست. آیا این پرنده پرشکوه نیست؟...»

سرایندهٔ مزامیر در دعوت همگانی به ستایش خدا، همان کاری را انجام می‌دهد که سایر انسانها در مورد آنچه که مورد نظرشان می‌باشد، انجام می‌دهند. مشکل عمدهٔ من در رابطه با ستایش خدا بر می‌گشت به انکار نابخرانهٔ ارزش والای انسان. من فکر می‌کنم ما آنچه را که از آن لذت می‌بریم می‌ستائیم، چونکه ستایش صرفاً یک اظهارنظر نیست بلکه مکمل لذت است. وقتی عاشقان به معشوقشان می‌گویند که چقدر زیبا هستند، بیانشان از سر تعارف نیست. لذت مادام که ابراز نشود، ناکامل است.»

بله عزیزان، این هم راه حلی است از طرف سی. اس لوئیس برای تشریح این مهم! ما آنچه را که دوست داریم می‌ستائیم، چون در صورتی که لذت خود را در شادیش ابراز نکنیم، لذت ما ناکامل است. اگر مجاز نبودیم از آنچه برایمان ارزشمند است صحبت کنیم و آنچه را که دوست داریم تجلیل کنیم و آنچه را که تحسین می‌کنیم، بستائیم، لذت ما کامل نمی‌بود. بنابراین اگر خدا به آن اندازه ما را دوست دارد که خوشی ما را کامل کند، نه تنها باید خود را به ما بدهد بلکه باید ستایش‌های قلبی ما را کسب کند - نه بخاطر آنکه نیازمند آنست که پاره‌ای از ضعف‌ها و کمبودهای خود را جبران کند، بلکه بدین جهت که ما را دوست دارد و شادی کامل ما را طالب است و این شادی کامل را تنها می‌توان در شناخت و ستایش او یافت که متعال‌ترین است. اگر خدا واقعاً طالب منافع ماست، می‌باید در طلب منافع خود باشد.

خدا تنها موجودی در کائنات است که طلب ستایش ما برای خودش می‌باشد و

این ناشی از محبت بیکران او نسبت به ما انسان‌هاست. برای خدا، تعالی بخشیدن به خودش بزرگترین تقواهاست. وقتی خدا همه چیز را برای «تسبیح جلالش» انجام می‌دهد، یعنی تنها راه را در جهان که می‌توانیم از آن طریق علائق خود را ارضاء نمائیم، به ما پیشنهاد می‌دهد. خدا برای ما است و اساس این محبت اینست که خدا، طالب منافع خود بوده و هست و خواهد بود.

عزیزان، حاصل کلام اینست که خدا پادشاه و حاکم مطلق است. داود در مورد خداوند می‌سراید: «خدای ما در آسمانهاست، آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است.» خدا وقتی تمام کارهای خود را در گستره تاریخ می‌بیند، شادی می‌کند. او یک خدای مشتاق و تزلزل‌ناپذیر است.

شادی خدا لذتی است که در خودش می‌برد. خدا قبل از آفرینش جهان از دیدن تصویر خود در پسرش شادی نمود. سپس شادی خدا در کار خلقت و آمرزش تجلی یافت. طرح خلقت و آمرزش، دل خدا را خشنود نمود، چونکه خلقت و آمرزش تجلی جلال او می‌باشند.

آنچه را که خدا انجام می‌دهد به جهت تداوم و نمایش این جلال است و بخاطر آن خشنود است. تمام کارهای خدا در ستایش مردم رستگار شده‌اش، به اوج خود می‌رسند.

اوج شادی خدا، لذتی است که در بازتاب تمجید مقدسین خود می‌برد. این ستایش اوج لذت ما در خداست. بنابراین تقاضای خدا مبنی بر ستوده شدن توسط ما و تقاضای ما برای لذت بردن در او، یکی است. این یک مژده بزرگ برای بشریت و اساس لذت مسیحی می‌باشد.

### 3

با سلامی گرم به حضور دوستان و یاران گرامی رادیو صدای انجیل. عزیزان امروز می‌خواهیم در مورد یکی از مهمترین موردی که ممکن است در زندگی یک نفر واقع شود، صحبت می‌کنیم و آن تبدیل شدن یا متحول شدن است، یا به عبارت ساده‌تر مسیحی شدن و ایمان آوردن به عیسی مسیح است.

در کتاب مقدس از دو نوع دروازه صحبت رفته است، یکی دروازه تنگ و دیگری دروازه فراخ. اینک می‌خواهیم به موضوعی به نام دروازه تنگ بپردازیم.

عزیزان، اگر قرار بود که همه انسانها داخل بهشت شوند، صحبت از تبدیل شدن موضوعی نمی‌داشت. ولی توجه داشته باشید که همگان بلااستثناء وارد بهشت نمی‌شوند، چون عیسی مسیح می‌فرماید «تنگ است آن در و دشوار آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند.»

ما در برنامه‌های قبل راجع به اشتیاق خدا به ستایش خودش و لذت بردن ما از خدا، که هر دو به منزله یک اشتیاق واحد و یکسانند، صحبت کردیم. درخواست خدا برای جلال یافتن و درخواست ما برای لذت بردن در خدا در نهایت به یک هدف منجر می‌شوند و آن ستودن خداست. ستایش ما برای خدا بازتاب شیرینی

است از تعالی او در دل‌های مردمش. ستایش برای ما اوج رضایتی است که از متابعت خدا در دل ما به وجود می‌آید.

مورد جالب توجه در اینجا است که آن نیروی بالقوه‌ای که خدا را به سوی طلب جلال خود سوق می‌دهد، همچنین او را بر آن می‌دارد که دل‌های کسانی را که شادی خود را در او می‌جویند راضی کند.

خدا با تمامی دل و جان در تلاش ما برای شادی جاودانه، با ما همکاری می‌کند، چونکه شادی خدا منجر به جلال بی‌کران او می‌شود.

«و می‌دانیم که که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند.» اینست شهادت پولس رسول.

ولی نه همه کس. هم گوسفندان وجود دارند و هم بزها، هم دانایان وجود دارند و هم احمقان، هم نجات‌یافتگان وجود دارند و هم هلاک‌شوندگان، و فرق ماجرا در اینجا است که گروهی متبدل شده‌اند و گروهی دیگر متبدل نشده‌اند.

در اینجا به این نکته می‌پردازیم که متحول شدن چیزی جز کسب لذت از خدا نیست.

موردی که می‌خواهیم از شما بپرسیم اینست که: «آیا عیسی مسیح را به عنوان "گنج" ارزشمند خود پذیرفته‌اید؟» نه فقط «نجات دهنده» و نه فقط «خداوند»؟ کلید حل مسئله در اینجا است.

آیا مسیح را پیش از هرچیز دیگری گرامی می‌دارید؟ شخص متحول شده

همصدا با پولس رسول می‌گوید، «بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را در یابم.»

سؤال دوم ما اینست که: چرا متحول شدن اینهمه اهمیت دارد؟ چه چیزی در خدا و انسان است که متحول شدن را ضروری می‌سازد؟ و خدا برای برآورده شدن این نیاز شدید ما، چه کاری انجام داده است؟ و ما چه کاری باید انجام دهیم تا از آنچه که خداوند برای ما تدارک دیده است، بهره‌مند شویم؟

برای پاسخ به این سئوالات به عقب برگردیم و اینکه چگونه ما ساقط شدیم؟ نخست اینکه خدا ما را برای جلال دادن به خود آفرید.

شناخت درست همه چیز در زندگی با خدا شروع می‌شود. کسی که نمی‌داند خدا به چه منظور ما را آفریده است، هیچگاه لزوم متحول شدن را نخواهد فهمید. خدا ما را به صورت خود آفرید، بدین منظور که جلال او را به جهانیان نشان دهیم. مناسب‌ترین وظیفه هر کسی اینست که برای جلال خدا زندگی کند. اگر خدا ما را برای جلال خویش آفریده است، برماست که در زندگی خود او را جلال دهیم. ولی جلال دادن به خدا یعنی چه؟

جلال دادن به خدا یعنی اعلام جلال او، چونکه خدا مجلل است و ما باید اعلام نمائیم که ارزش او از هر چیز دیگر بیشتر است.

جلال دادن به خدا مسئولیت نه تنها کسانی که موعظه انجیل را شنیده‌اند، بلکه مسئولیت کسانی است که شهادت طبیعت و وجدان خویش را دارند.

پولس رسول می‌فرماید: «زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و اُلوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. (رومیان 1:20 و 21)»

خدا کسی را برای شکست در انجام وظیفه‌ای که اطلاعی از آن ندارد، محکوم نمی‌کند. ولی حتی بدون کتاب مقدس هم، همه انسانها می‌دانند که ما مخلوقات خدا هستیم و بنابراین برای همه چیز که در اختیار ما نهاده است مدیون او می‌باشیم. وجدان ما می‌گوید که وظیفه ما اینست که خدا را بستائیم و از اراده خدا متابعت کنیم. ولی اینک همه ما آنچنانکه بایسته است خدا را جلال نداده‌ایم.

پولس رسول می‌فرماید: «همه ما گناه کرده‌ایم و از جلال خدا کوتاه آمده‌ایم.»

کوتاه آمدن از جلال خدا یعنی چه؟

کوتاه آمدن از جلال خدا بدین معنا نیست که قرار بوده است ما هم چون خدا مجلل باشیم، ولی مجلل نشده‌ایم. بهترین پاسخ این سؤال را می‌توانید در رساله به رومیان باب اول آیه 23 بیابید. در اینجا می‌خوانیم کسانی که خدا را جلال ندادند و یا از خدا تشکر نکردند احمق شدند «و جلال خدای غیر فانی را به صورت انسان فانی تبدیل نمودند.» بدین ترتیب است که ما از جلال خدا کوتاه آمده‌ایم. ما جلال خدا را با چیزی کم‌ارزش‌تر معاوضه کردیم. تمام گناهان ناشی از کم‌ارزش‌انگاری جلال خدا است.

بله دوستان عزیز: همه ما بدون استثناء گناه کرده‌ایم. پولس رسول با بصیرت

روحانی ژرفش می‌گوید: «کسی عادل نیست، حتی یک نفر.» هیچ یک از ما آنطوری که شایسته است به خدا توکل نکردیم. هیچ یک از ما آن قدردانی عمیق و همیشگی را نسبت به خدا ابراز ننموده‌ایم، هیچ یک از ما او را بر اساس عدالت و حکمتش اطاعت نکرده‌ایم. ما جلال خدا را، بارها و بارها با چیزهای کم‌ارزش عوض کرده و بی‌حرمت نموده‌ایم. ما به خود دل بسته‌ایم، نه به خدا. ما هر لحظه از عطایای خدا بهره‌مند می‌شویم ولی این را به حساب کامکاری و لیاقت خود می‌گذاریم، ما از فرامین خدا تمرد کرده‌ایم، چونکه فکر می‌کنیم بهتر از خدا می‌دانیم.

بدین ترتیب است که ما جلال خدا را حقیر می‌شماریم و تلخی و وقاحت گناه تلویحاً اهانتی است که به خدا می‌شود، وقتی که داود مرتکب گناه زنا با بتشبع شد و همسر او را هم به قتل رسانید، خدا ناتان نبی را به سوی او فرستاد، ولی آیا ناتان نبی به داود چنین گفت؟

: ای داود چرا تقدس ازدواج را رعایت نکردی؟ چرا آدم کشتی؟ مگر نمی‌دانی

که قتل نفس گناهی بزرگ است و جان انسان از نظر خدا ارزشمند است؟

خیر، خدا از طریق ناتان نبی به داود فقط گفت: «تو مرا تحقیر نمودی.» ما نه تنها گناه می‌کنیم، بلکه ذاتاً گناه‌کاریم. کتاب مقدس فهم‌های ما را کور و کر و سخت و ناتوان از اطاعت شریعت خدا توصیف کرده است. ما در ذات خود به قول پولس رسول در رساله به افسسیان «فرزندان غضب» می‌باشیم.

بدین ترتیب همه ما مستحق محکومیت ابدی توسط خدا می‌باشیم.

در کلام خدا می‌خوانیم که: «مزد گناه موت است.»



ما در اهانت به جلال خدا از طریق بی‌حرمتی و بی‌ایمانی برای ابد از آن جلال محروم و محکوم به رنج ابدی در جهنم می‌باشیم.

کلمه جهنم دوازده بار در عهد جدید به کار رفته است که یازده بار آن از زبان خود عیسی می‌باشد.

جهنم مکان زجر و عذاب است. جهنم صرفاً مکان محرومیت و رنج و عذاب نیست. عیسی بارها و بارها جهنم را به مکان آتش تشبیه نموده است. عیسی غالباً می‌گفت که در جهنم «گریه و فشار دندان» خواهد بود.

علیرغم نظریه بعضی از نویسندگان مشهور معاصر، جهنم یک برزخ و مکانی موقتی برای اصلاح انسان‌های گناهکار نیست.

عیسی با این عبارت به بیان داوری آخر پرداخته است: «از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است... و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.» بنابراین عذاب نیز مانند حیات، ابدی است.

عزیزان، زمانی که هر انسانی در روز داوری در پیشگاه تخت داوری خدا می‌ایستد، خدا برای نشان دادن گناه او و محکوم نمودن او به آیات کتاب مقدس استناد نمی‌کند، خدا فقط لازم است سه سؤال از ما بپرسید:

(1) آیا طبیعت به تو نیاموخت که آنچه داری هدیه‌ای از خداست و تو می‌باید

برای زندگی و مرگ و هر چیز متوکل به خالق خود باشی؟

(2) آیا وجدانی که در تو نهادم همیشه کسانی را که پاسخ مهربانی‌های تو را

آنطوری که شایسته است نمی‌دادند، محکوم نمی‌کرد؟

(3) آیا حرمت و احترامی که در زندگی برای من قائل بودی و توکلی که بر

من داشتی، متناسب با قدرت و سخاوت من بود؟

عزیزان، علیرغم این اخبار وحشتناک مبنی بر اینکه ما ساقط شده و توسط خالق خود محکوم شده‌ایم و اینکه خدا مقید به عدالت و حفظ جلال خود، از طریق اعمال خشم خود نسبت به گناه می‌باشد، خبر اعجاب‌انگیزی در انجیل وجود دارد. این خبر حقیقتی است که هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را از طبیعت بیاموزد. این خبر خوش می‌بایست به دوستان، همسایگان و هر آنکسی که در اطراف ما هست، اعلام گردد. این حقیقت می‌باید توسط کلیساها موعظه شود و توسط مبشرین به گوش جهانیان برسد که: مسیح «به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.»

بله! خدا خود طریقی در پیش پای ما نهاد تا ضمن اینکه مقتضای عدالتش برآورده می‌شود، گناه گناهکاران نیز بی‌مجازات نماند. بله! جهنم یکی از راههای تسویه حساب گناهکاران و حفظ عدالت اوست، ولی راه دیگری هم وجود دارد: حکمت خدا شیوه‌ای را برای ابراز محبت خود و رهائی ما از خشم خود، بدون اینکه عدالتش را وجه‌المصالحه قرار دهد، مقرر نموده است.

و این حکمت، مصلوب شدن پسر خدا بخاطر فدیة گناهکاران است! پولس رسول می‌فرماید: «لیکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امت‌ها را جهالت است، لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی، مسیح قوت

و حکمت خداست.»

بدین ترتیب خدا با ملزم نمودن پسرش به تحمل چنان حقارت و رنجی بر روی صلیب، بخاطر جلال خودش، به روشنی نشان داد که از گناه چشم نمی‌پوشد، و هر گونه قصدی مبنی بر حقیر نمودن این جلال در موقع مقتضی محکوم و اهانته کنند، مجازات خواهد شد، خواه بر روی صلیب، جائی که خشم خدا نسبت به ایمانداران به مسیح فرو می‌نشیند و خواه در جهنم، جائی که خشم خدا به کسانی که ایمان نیاوردند، جاری می‌شود.

خدا انصاف را در هر دو صورت کاملاً رعایت می‌کند.

در کلام خدا می‌خوانیم که مسیح به هیچ وجه مرتکب گناه نشد، «ولی خدا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.»

«زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد.»

«زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانه برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد.»

اینک ما برای برخوردار شدن از این فرصتی که خدا در اختیار ما نهاده است، چکار باید بکنیم؟ دوستان گرامی، منافع حاصله از مصلوب شدن مسیح که همانا آمرزش گناهان می‌باشد. متعلق به کسانی است که توبه کرده و به او ایمان آورده‌اند و یا همانطوری که در ابتدای برنامه گفتیم متحول شده‌اند.

بله، اینست شرط برخوردار شدن از این فرصت گرانبهائی که خدا در پیش پای

جهانیان نهاده است. و اما عوض شدن یا متحول شدن یعنی چه؟ این عبارت تنها یک بار در کتاب مقدس به معنی ایمان آوردن، تبدیل دین، مسیحی شدن به معنای اخص آمده است. متحول شدن همچنین به معنی برگشت از گناه و بی‌ایمانی به ایماننداری است.

برگشت و ایمان در واقع دو سوی یک سکه‌اند. یک سو پشت کردن به ثمرات بی‌ایمانی و سوی دیگر رو کردن به مسیح و ایمان به وعده‌هایش. شما نمی‌توانید بدون پشت کردن به گناه، به سوی مسیح رو کنید، مگر اینکه بخواهید دو ارباب را خدمت کنید.

و این بدین معنی است که ایمان نجات بخش به مسیح همیشه شامل یک تحول عظیم قلبی است. ایمان آوردن پذیرش و باور یک مورد خاص و یا یک فرضیه خاص نیست. یعقوب رسول می‌گوید: «شیاطین نیز ایمان دارند.» ایمان نجات بخش بسی عمیق‌تر، نافذتر و پویاتر است.

عزیزن، متحول شدن هدیه‌ای از جانب خداست.

وقتی در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم که متحول شدن هدیه‌ای از سوی خداست، با گزارشی فراسوی توبه و ایمان، روبرو می‌شویم: «فی الحقیقه خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

ما هرگز به درستی ارزش متحول شدن را کاملاً نخواهیم فهمید، مگر اینکه به این واقعیت برسیم که متحول شدن، یک نوع اعجاز است. متحول شدن هدیه‌ای از سوی خداست. این نکته را همیشه بخاطر داشته باشید که ما نه فقط گناه می‌کنیم،

---

بلکه ذاتاً و ماهیتاً کور، کر، سخت‌دل و ناتوان از تابعیت شریعت خدا هستیم. بنابراین وقتی پیام انجیل را می‌شنویم، هرگز واکنش مثبتی از خود نشان نمی‌دهیم، مگر اینکه اعجازی به وضوح بپیوند و آن اعجاز، تولد تازه است. خواهران و برادران گرامی، در برنامه بعد نیز همراه ما باشید تا به این موضوع بسیار مهم بپردازیم.

## 4

شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل - با سلامی گرم. در برنامه پیش از این سری از برنامه‌ها تحت عنوان شادی در خدا به بررسی موضوع مهمی بنام متحول شدن پرداختیم و در آخر گفتیم که متحول شدن مستلزم یک اعجاز است و آن اعجاز، تولد تازه نام دارد. حال بیایید ببینیم که تولد تازه یعنی چه؟

عزیزان، ما هرگز موفق نخواهیم شد توبه کنیم و ایمان آوریم، مگر اینکه خدا کار خود را در غلبه بر دلهای عاصی و سنگی ما انجام دهد. این کار خدائی «تولد تازه» نامیده می‌شود و کاری را که ما انجام می‌دهیم «متحول شدن» نام دارد.

متحول شدن ارادی است و بدان وسیله ما گناهان خود را سرزنش می‌کنیم و خود را تحت تابعیت عیسی مسیح قرار می‌دهیم و توکل و امید خود را بر او استوار می‌سازیم. ما مسئولیم که چنین کنیم، در غیر این صورت محکوم خواهیم شد. ولی آنچنانکه کتاب مقدس می‌گوید ما با دلهای سنگی و خودسر و کور و کر و بدون احساس روحانی که داریم، قادر به انجام چنین کاری نیستیم.

ما باید در گام اول کار بازآفرینی روح القدس را تجربه کنیم. کتاب مقدس پیش از این قول داده است که خدا خود وارد عمل خواهد شد تا مردم ایمانداری

برای خود بیافریند. در سفر تثنیه فصل 30 آیه ششم می‌خوانیم:

«و يَهُوهَ خدایت دل تو و دل ذریت تو را مختون خواهد ساخت تا يَهُوهَ خدایت

را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی.»

در صحیفه ارمیا نبی فصل بیست و چهارم آیه هفتم می‌خوانیم:

«و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من يَهُوهَ هستم و ایشان

قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل به سوی

من بازگشت خواهند نمود.»

در صحیفه حزقیال نبی فصل یازدهم آیات نوزده و بیست می‌خوانیم که:

«و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل

سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید. تا در

فرائض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم

من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

در همین کتاب فصل 36 آیات بیست و ششم و بیست و هفتم می‌خوانیم:

«دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل

سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. و روح خود را

در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرائض خود سالک خواهم گردانید تا

احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید.»

این وعده‌های بزرگ مندرج در عهد عتیق، مبین کار خداست، مبنی بر اینکه

دل‌های سنگی انسان‌ها را به دل‌های گوشتی تبدیل خواهد نمود و موجب خواهد شد

که خدا را بشناسند و دوست داشته باشند و اطاعت کنند. بدون یک دل روحانی عوض شده و متبدل شده، مردم هرگز خدا را نخواهند شناخت و دوست نخواهند داشت و اطاعت نخواهند نمود. این کار مقدماتی خدا عملی است که آن را «تولد تازه» می‌نامیم.

خدا با دعوت انسانها به خروج از تاریکی و ورود به روشنائی، آنان را قادر می‌سازد که انجیل را بپذیرند و در نور گام بگذارند، و بدین ترتیب برای خود، مردم تازه‌ای می‌آفریند. با توجه به مندرجات کتاب مقدس، ما می‌توانیم دعوت خدا را از دو بعد نگاه کنیم: یکی دعوت عام یا دعوت بیرونی که شامل موعظه انجیل می‌باشد. هر کسی که پیام انجیل را می‌شنود و یا می‌خواند از این بُعد دعوت شده است. ولی خدا به طریق دیگری نیز برخی از کسانی که انجیل را شنیده‌اند، دعوت می‌کند. این نیز دعوت درونی یا مؤثرتر خدا می‌باشد. دعوت مؤثر یا درونی، دلها را عوض می‌کند. خدا گفت «روشنائی بشود» و شد. مسیح گفت «ایلعاذر از قبر بیرون بیا» و ایلعاذر بیرون آمد. یک بخش کلیدی کتاب مقدس که این تفکیک در دعوت را به خوبی نشان می‌دهد رساله اول قرن‌تین باب اول آیات 23 و 24 است:

«لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم.» این دعوت عام یا بیرونی است «که یهود را لغزش و امت‌ها را جهالت است. لکن دعوت شدگان را...» منظور از دعوت‌شدگان در اینجا از بعد دعوت مؤثر درونی است. «... خواه یهود و خواه یونانی، عیسی مسیح قدرت خدا و حکمت خداست.»

به هر حال عزیزان، پولس رسول می‌فرماید: «هر که ایمان دارد که عیسی



همان مسیح است که از خدا مولود شده است...»

به قید زمان در آیه فوق دقیقاً توجه کنید:

«هر کسی که ایمان دارد...» (زمان کامل استمراری فعل باور داشتن) که عیسی مسیح است، از خدا متولد شده است» (زمان حال کامل فعل تولد یافتن). بله، ایمان نشانه تولد تازه است - نه علت آن - اینست پیام کلی یوحنا رسول در رساله اولش.

شنوندگان گرامی، متحول شدن اعجاز خدا و پیش شرط نجات است.

تامل بر روی متبذل شدن، دو مورد را روشن می‌سازد: یکی اینکه متبذل شدن یک نوع پیش شرط است برای نجات و تولد تازه گام اول است که بدان وسیله شخص می‌تواند توبه کند و ایمان آورد. تولد تازه بدون قید و شرط و منحصرأ منوط به فیض مجانی خداست و آنطوری که پولس رسول می‌فرماید «نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده...» ما در این میان کارهای نیستیم، تمامی جلال از آن خداوند است.

عزیزان، بیائید از خود بپرسید چگونه می‌توانیم نجات یابیم؟ چگونه می‌توانیم از سر نو مولود شویم؟ چگونه می‌توانیم عادل شویم؟ و یا اینکه چگونه می‌توانیم سرانجام به ملکوت خدا وارد شویم؟

پاسخ ما به این درخواست‌ها اینست که فقط و فقط خوشنودی خود را در

خدای مشتاق بجوئید.

متبذل شدن یعنی دارای طبیعت تازه شدن، طبیعت تازه‌ای که منبذ مسیح را

متابعت می‌کند، نه گزیده‌های بشری را. البته این یک انتخاب ارادی است، ولی انتخاب برتر و مهم‌تر که از ناحیه خدا صورت می‌گیرد اینست که ایمانی که منجر به توبه می‌شود بر اساس معجزه‌ای توسط اوست، و آن تولد تازه شخص برگزیده در مسیح است.

ایمان نجات دهنده عناصری در خود دارد که تحول در زندگی ایماندار را ایجاد می‌کند. به بخشی از این شرایط توجه فرمائید:

چکار کنم تا نجات یابم؟ پاسخ پولس رسول در کتاب اعمال رسولان 31:16 اینست که «به عیسی مسیح خداوند ایمان بیاور آنگاه نجات خواهی یافت.» و پاسخ یوحنا در انجیل یوحنا 12:1 به این سؤال اینست خدا «به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.»

پاسخ پطرس در کتاب اعمال رسولان 19:3، توبه است

«پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد.»

پاسخ این سؤال توسط کاتب رساله به عبرانیان «اطاعت از مسیح است.»:

«[مسیح] جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.»

عیسی مسیح هم پاسخ این سؤال را به طرق مختلف داده است. به عنوان نمونه مسیح در انجیل متی 3:18 می‌گوید شرط کسب نجات، شبیه کودک شدن است. و گفت: «هر آینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.»

و در مرقس 8:34-35 می‌گوید شرط نجات انکار نمودن خویش است:  
 «هرکه خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته،  
 مرا متابعت نماید، زیرا هر که خواهد جان خود را را نجات دهد، آن را هلاک سازد  
 و هر که جان خود را به جهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند.»  
 مسیح در متی 10:37 شرط نجات را دوست داشتن خودش برتر از هر چیز  
 دیگر، گفته است.

«هر که پدر یا مادرش را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که  
 پسر یا دخترش را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.»  
 در لوقا 14:33 مسیح شرط نجات را دست کشیدن از هر چه که داریم گفته  
 است.

«پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند  
 شاگرد من شود.»

این فقط بخشی از گام‌هایی است که ما باید به جهت کسب نجات برداریم: ما  
 باید به عیسی مسیح ایمان داشته باشیم، از گناهان خود روی بگردانیم، مسیح را  
 اطاعت کنیم و خود را چون بچه‌ای کوچک فروتن سازیم و مسیح را بیشتر از  
 خانواده خود، و اولاد خود و بیشتر از خودمان دوست داشته باشیم. اینست  
 مفهوم مسیحی بودن و اینست راه ورود به ملکوت جاودانی آسمانی و زیستن در  
 آن.

ولی چه عاملی این شرایط را به هم مرتبط و متحد می‌سازد و سپس آنها را

تبدیل به یک راه واحد به جهت کسب نجات از طریق اعمال می‌نماید؟

پاسخ، واقعیت عظیم «ایمان نجات‌بخش» است - ایمان به بخشایش خدا، به وعده‌های مسیح و قدرت روح‌القدس، نه به خودمان، و این کلیدی است که نه تنها ما را در عدالت با مسیح یکسان می‌سازد، بلکه قدرت معنوی شدن را نیز به ما می‌دهد.

ولی، «ایمان نجات‌بخش» که چنان اتحاد و تحولی را در زندگانی ما موجب می‌شود چیست؟ عیسی پاسخ این سؤال را در مثلی کوچک در انجیل متی 44:13 داده است.

«ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن [زمین] را یافته، پنهان [نگه داشت] و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.»

این مثل مبین اینست که چگونه کسی متحول می‌شود و وارد ملکوت آسمانی می‌گردد. کسی گنجی را در زمینی سراغ می‌گیرد و از شدت شادی و شوق آنچه را که دارد می‌فروشد تا زمینی را که گنج در آن است، خریداری کند و به آن گنج دست یابد. ملکوت آسمانی مسکن پادشاه است. اشتیاق بودن در ملکوت آسمان، شوق کسب موقعیت آسمانی نیست، بلکه اشتیاق به همراهی و دوستی با پادشاه است. گنج نهفته در زمین این مثل، همراهی و متابعت خدا در مسیح است. ما از این مثل به این نتیجه می‌رسیم که به جهت ورود به ملکوت آسمانی لازم است عمیقاً متحول شویم و آن زمانی است که مسیح برای ما تبدیل به گنجینه مقدس می‌گردد

- نجات دهنده و مصلوب شده و قیام کرده از مردگان که تمامی گناهان ما را کفاره کرده است، تمامی عدالت را برای ما تأمین نموده و با مشارکت خودش با ما، بزرگترین شادی را برایمان تدارک دیده است.

این شادی نوظهور چه ارتباطی با ایمان نجات‌بخش دارد؟ پاسخ متداول این سؤال اینست که شادی ثمرهٔ ایمان است (رومیان 13:15).

«الآن خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.»

اعتماد بر وعده‌های خدا نگرانی‌ها و دلواپسی‌های ما را تسکین می‌دهد و دل ما را سرشار از صلح و شادی می‌کند. پولس رسول این شادی را «شادی ایمان» نام نهاده است.

ولی راه‌های دیگری هم برای مشاهده ارتباط بین شادی و ایمان وجود دارد. در رساله به عبرانیان فصل 11 آیه ششم کاتب رساله می‌نویسد:

«لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرّب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.»

به کلامی دیگر ایمانی که خدا را خشنود می‌سازد، ایمان به یافتن پاداشی است که در هنگام روبرو شدن با او خواهیم یافت. پاداشی که مورد نظر ماست جلال خدا و مشارکت کامل با مسیح می‌باشد، نه پاداش کاری.

ما هرچه که داریم به بهای بدست آوردن گنج شایگان مشارکت مسیح،

خواهیم فروخت.

بنابراین ایمانی که خدا را خشنود می‌سازد، ضمانتی است مبنی بر اینکه هرگاه به سوی او برویم، گنجی را که کاملاً ما را راضی سازد، خواهیم یافت. ما لذت ابدی دلهای خود را خواهیم یافت. ولی می‌دانید یک چنین ایمانی مستلزم چیست؟ کسب چنین ایمانی مستلزم اینست که قبل از آن، اتفاقی در دلهای ما به وقوع بپیوندد، مستلزم اینست که ذوق تازه‌ای در زندگی ما ایجاد گردد، ذوقی برای جلال دادن به خدا و درک زیبایی مسیح؛ و اینک است که شادی در دلهایمان آفریده شده است.

زمانی بود که از خدا لذتی نمی‌بردیم و مسیح برای ما صرفاً یک شخصیت مهم تاریخی بود، آنچه ما را لذت می‌بخشید خوردن و نوشیدن و دوست داشتن، کاشتن و دروکردن، ذخیره کردن، تفریح، سرگرمی، بازی، خواندن، خرید کردن، مسکن، ورزش، هنر، تلویزیون، و مسافرت بود، نه خدا! خدا برای ما یک ایده بود - حتی یک ایده خوب و موضوعی برای بحث و مجادله، ولی خدا گنج لذت‌بخش ما نبود.

سپس اعجازی رخ داد، اعجازی مثل بینا شدن یک شخص نابینا و مشاهده طلوعی زرین که نخست بهت زده در مقابل این زیبایی خیره کننده و مقدس به جای خود می‌خکوب می‌شود، سپس یک شوک و هیبت: آیا واقعاً این من بودم که تاکنون تاریکی را دوست می‌داشتم؟ سپس آرامش و شادی - اینست پایان جانهای ما. مسئله این است. ما باید برای حصول به آن شادی و زیستن جاودانی در آن

جلال، هر آنچه را که داریم به داو بگذاریم.

و سپس ایمان - اعتماد به اینکه مسیح راهی برای من مهیا کرده است - من گناهکار - همیشه و همیشه در مشارکت پرشکوه با او زیست می‌کنم. اعتماد براینکه اگر از طریق مسیح به سوی خدا بیائیم، خدا اشتیاقی قلبی به ما خواهد بخشید تا در تقدس و جلال او سهیم شویم.

اینست آموزه یوحنا ی رسول در فصل سوم انجیلش آیات 19-20.

«و حکم اینست که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبدا اعمال او توبیخ شود.»

علت اینکه مردم به سوی روشنائی نمی‌آیند، اینست که روشنائی را دوست ندارند. عشق به نور و روشنائی، نتیجه ورود به روشنائی نیست، بلکه ما به روشنائی می‌آئیم، چون عاشق آنیم. در غیر اینصورت وارد شدن به روشنائی ارزشی به نور نمی‌بخشد.

جائی که هیچ علاقه و ذوقی به زیبائی مسیح وجود نداشته باشد، آیا هیچ

انگیزه پاکی برای ایمان به مسیح خواهد بود؟

انگیزه ما برای ایمان آوردن می‌تواند فرار از جهنم، امید پیوستن به عزیزی که از دست داده‌ایم در ملکوت آسمانی، و یا شاید تحصیل ثروت مادی باشد. ولی وقتی به روشنائی می‌آئیم، در حالیکه انگیزه ما یافتن چیزهائی است که در تاریکی می‌توانیم بیابیم، چگونه می‌توانیم روشنائی را تکریم کرده باشیم؟

آیا اینست ایمان نجات بخش؟

عزیزان، ایمان نجات بخش فریاد خلقت جدید در مسیح است و تازگی خلقت جدید اینست که دارای ذوق تازه‌ای است. آنچه که تا کنون به آنها پشت کرده بودیم، اینک تبدیل به اشتیاق ما شده‌اند. عیسی برای ما تبدیل به خزاین شادیمان شده است، درخت ایمان تنها در حالی رشد می‌کند که مشتاق فیض عظیم خدا باشد، فیضی که مسیح برای تحقق آن بر صلیب مرد. نه سلامتی، نه ثروت، نه مقام، بلکه تنها خدا.

عزیزان اینک بیائید خود را بیازمایید. آیا شما از عطایای خدا لذت می‌برید یا از خودِ خدا؟ وقتی مسیح ما را فرا می‌خواند که به بهای از دست لذت‌های زودگذر، لذت جاودانی مصاحبت او را به دست آوریم، آنگاه است که به ارزش والای تابعیت او پی می‌بریم.

نتیجه‌اش چیست؟ شادی هرچه بیشتر، ایمان بیشتر، ژرفای بیشتر.

اشتیاق تازه، حسی تازه از لذت بردن در حضور خدا و اینست ریشه اعتماد،

اینست منشاء لذت بردن در خدا.



## 5

### با سلامی گرم حضور شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل

عزیزان، شما بارها کلمه عبادت را شنیده‌اید، ولی اینک می‌خواهیم ببینیم که عبادت از دیدگاه مسیحیت چیست. برای شروع می‌خواهیم آیاتی چند از فصل چهارم انجیل یوحنا را برایتان قرائت کنیم.

«لیکن ساعتی می‌آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.»

بعضی اوقات کسانی که از نظر روحانی به خواب رفته‌اند نیاز به یک شوک دارند، و حتی شاید لازم باشد که آنها را استهزاء کنید. عیسی مسیح مخصوصاً در این روش تخصص دارد. وقتی که او می‌خواهد چیزهائی در مورد عبادت به ما تعلیم دهد با عرض معذرت از تمثیل یک زن هرزه هم استفاده می‌کند.

اگر داستان سفر عیسی به شهر سامرا و ملاقات او را با آن زن زانیه در کنار چاه سوخار در انجیل یوحنا ملاحظه کنید، می‌بینید که عیسی به آن زن می‌گوید:

«برو شوهر خود را صدا کن» و زن در پاسخ می‌گوید «من شوهر ندارم.»

عیسی بلافاصله به او می‌گوید «درست گفتی، تو شوهر نداری چونکه تاکنون پنج بار شوهر کرده‌ای و شخصی که اینک با تو زندگی می‌کند، نه شوهر، بلکه فاسق توست.»

با شنیدن این سخنان آن زن شوکه می‌شود، ما نیز شوکه می‌شویم و این همان شوکی است در ابتدا گفتیم برای بیدار کردن خواب رفتگان لازم است. ولی عیسی خیلی ساده و خونسرد کنار چاه نشسته است و چشمان تیزبین خود را به اعماق روح زن دوخته تا راجع به عبادت تعلیمی به او بدهد.

اولین چیزی که ما از تعلیم عبادت به آن زن یاد می‌گیریم، اینست که عبادت با زندگی واقعی در ارتباط است. عبادت، با زن زانیه، گرسنگی، تشنگی و تداخل نژادی هم مربوط می‌شود.

عیسی مسیح از مسافرت‌های زیاد خسته و تشنه شده است و با خود می‌اندیشد: همین لحظه وقت آنست که از این زن یک ستایشگر واقعی برای پدر بسازم - بله، از یک فاحشه سامرائی، و به شاگردانم نشان خواهم داد که پدرم ستایش را از زندگی منفورین جامعه می‌طلبد.

اینک بیائید با هم به آغاز داستان برگردیم. عیسی برای رفتن به جلیل لازم بود از سامره عبور کند و در انجیل یوحنا می‌خوانیم «پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت وارد شد که چاهی بنام یعقوب در آنجا بود. عیسی که خسته شده بود کنار چاه نشست. سامریان مردمی ساکن شمال یهودیه بودند که بعد از تبعید سران و رهبرانشان در سال 722 پیش از میلاد، با اقوام بیگانه آمیزش

نموده و جذب فرهنگ آنها شده بودند. آنها مکان خاصی برای عبادت در کوهی به نام جریزیم برپا کرده بودند. آنها کتاب عهد عتیق را بجز پنج کتاب اولش که تورات می باشد، قبول نداشتند.

عداوت آنها با یهودیان سابقه‌ای چندین قرن داشت. بدین ترتیب عیسی قدم به سرزمینی گذاشت که با یهودیان و خودش که یهودی بود، دشمنی داشتند. سپس کنار چاه نشست و از زنی که برای آوردن آب کنار چاه آمده بود تقاضای آب نمود تا بنوشد. آن زن از اینکه عیسی با او حتی همکلام شده است شدیداً متعجب می شود و می گوید: «آقا، شما که یک نفر یهودی هستید، چگونه از من تقاضای آب می کنید، در حالیکه می دانید من یک زن سامری هستم.» عیسی به جای اینکه مستقیماً به او پاسخ بدهد، بر تعجب او بیشتر می افزاید: «ای زن، اگر بخشش خدا را می دانستی و می دانستی کسی که با تو صحبت می کند چه کسی است، از او خواهش می کردی که آب زنده را به تو بدهد.»

زن که متوجه منظور عیسی نمی شود با ساده لوحی از او می پرسد «ای آقا، شما که دلو نداری و چاه هم گود است، پس آب زنده را از کجا می آوری؟» باز عیسی پاسخ مستقیمی به او نمی دهد و دو باره بر تعجب او می افزاید: «هر که از آب این چاه بنوشد باز هم تشنه می شود، لیکن هر کس از آبی که من می دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که به او می دهم، در او تبدیل به چشمه جوشانی می گردد که تا حیات جاودانی می جوشد.»

به خصوصیات اعجاب انگیز این آب توجه کنید: آبی که تشنگی را برای همیشه

رفع می‌کند. آبی که پس از نوشیدن آن، تبدیل به چشمه‌ای می‌شود که تا جاودان می‌جوشد. چه آب معجزه آسائی!؟

آبی که خود را در عمق جانهای سنگی پنهان کرده است و به صورت چشمه حیات می‌جوشد. بسیار خوب، منظور چیست؟

سلیمان نبی در کتاب امثال می‌فرماید: «تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است.» شاید منظور عیسی این بود که تعلیمی که می‌دهد چون چشمه حیات است و وقتی که مردم تشنه از آن می‌نوشند حیات می‌یابند، آنهم به سرشاری و از آن سرشاری دیگران را هم بهره‌مند می‌سازند، چونکه فرموده است: «کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.»

ولی شاید نزدیک‌ترین مفهوم آن را در انجیل یوحنا فصل هفتم آیه 37 و 38 بتوان یافت «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد، کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب جاری خواهد شد.»

و اما آبی که عیسی به ما پیشنهاد می‌کند، روح القدس است. حضور روح القدس در زندگی شما تشنگی نومیدانه جانهای شما را برطرف و شما را تبدیل به چشمه‌ای می‌کند که دیگران زندگی را در شما می‌یابند.

احتمالاً هر دو مفهوم درست است، آب زنده هم می‌تواند تعلیمات عیسی باشد و هم روح القدس، چونکه عیسی هر دو مورد را در نظر دارد. به عنوان نمونه عیسی مسیح در انجیل یوحنا فصل هفتم آیه 16 می‌فرماید: «تعلیم من، از من نیست، بلکه از فرستنده من است. اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درباره تعلیم

خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می‌رانم.»

کار روح‌القدس که مسیح می‌فرستد، تفهیم تعلیمات او و رفع تشنگی روان است. آبی که به آن زن زانیه سامره‌ای پیشنهاد شد، کلام راستی و قدرت روح بود. وقتی ما نزد مسیح می‌آئیم تا از او تعلیم بگیریم، آنچه که به ما تعلیم می‌دهد حقیقت محض است، نه یک حقیقت خشک و بی‌روح و ضعیف، بلکه حقیقتی شاداب شده در روح زندگی بخش خدا! کلام وعده و قدرت روح، آن آب زنده‌ای می‌باشد که به آن زانیه سامره‌ای، پیشنهاد گردید.

به سر چاه برگردیم: زن هنوز هم متوجه منظور عیسی نیست و دوباره ساده‌لوحانه تقاضا می‌کند: «ای آقا از آن آب به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای آوردن آب دیگر به اینجا نیایم!»

عیسی به فکر فرو می‌رود: وقتش رسیده است و چشمان خود را به او می‌دوزد، او درصدد است که از آن زن ستایشگری برای خدا بیافریند که با «روح و راستی» او را عبادت کند.

بنابراین انگشت خود را بر حساس‌ترین و آسیب‌پذیرترین نقطه در زندگی زن می‌گذارد: «برو و شوهر خود را صدا بزن تا به اینجا بیاید.» سریع‌ترین راه نفوذ به دلها، از طریق زخم‌های دل است. چرا عیسی اینچنین از زندگی داخلی آن زن پرده برمی‌دارد؟ چونکه در یوحنا فصل سوم آیه بیستم می‌فرماید: «هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن می‌دارد و پیش‌روشنی نمی‌آید، مبدا اعمال او توبیخ شود.»

دوستان گرامی، گناهایی که سرپوش بر آنها نهاده شده است، ما را از دیدن

نور مسیح باز می‌دارند. گناه ما یک جذام روحی است. گناه احساسات روحی ما را می‌کشد و طوری روان ما از هم می‌پاشد که دردی را احساس نمی‌کنیم. ولی عیسی جذام روحی آن زن را عریان می‌کند: «تو پنج شوهر داشته‌ای و آنکه الان داری، شوهر تو نیست!»

مثلی است که می‌گویند حیوان در تله افتاده، برای رهائی پای خود را می‌جود. زن بصیرت اعجاب‌انگیز مسیح را تأیید می‌کند: «آقا می‌بینم که شما یک نبی هستید!» ولی به جای اینکه منتظر پاسخ عیسی شد، مسیر بحث را تغییر می‌دهد و می‌گوید: «پدران ما در این کوه عبادت می‌کنند، ولی شما یهودیان می‌گوئید که در اورشلیم جائی هست که در آن مردم باید عبادت کنند. نظر شما در این مورد چیست؟»

یک نفر گناهکار که پته‌اش به روی آب افتاده است، مغز خود را می‌کاود و قانون منطق را نقض می‌کند. وقتی بحث اصلی بر سر زناکاری آن زن است طرح این سؤال که نظر شما راجع به اینکه مردم کجا باید عبادت کنند، چیست؟ چه معنی دارد؟ اینست روال متداول طفره رفتن و دوپهلوگوئی گناهکار در دام افتاده.

ولی عیسی مسیح، صیاد عظیم جانها به این سادگی طفره نمی‌رود. او اصراری ندارد که زن را به مسیر اصلی صحبت باز گرداند، بلکه او را تا میان شاخه‌های درهم تنیده دنبال می‌کند، شاید بتواند دور زده و مراقبش باشد تا به مسیر اصلی‌اش باز گرداند. بنابراین دیگر موضوع زناکار بودن او را دنبال نمی‌کند. آن موضوع به منزلهٔ رخنه‌ای بود به در بستهٔ دل آن زن، و اینک که آنجا گام

نهاده است، می‌خواهد به موضوع عبادت یا پرستش بپردازد.

زن بحث را به اینجا می‌کشاند که مردم در کجا باید عبادت کنند. ولی عیسی به جای پرداختن به محل عبادت توجه زن را معطوف به چگونگی عبادت می‌کند: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم، پدر را پرستش خواهید کرد.»

به عبارت دیگر آنچه که مهم است، نه محل عبادت بلکه نحوه عبادت است. سپس توجه زن را معطوف به موضوع مورد عبادت می‌نماید: «شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید، اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم.»

دوستان گرامی، گاهی اوقات لازم می‌آید لحن ما قدری تلخ و ناخوشایند باشد. وقتی مسئله مرگ و حیات مطرح است، جای مسامحه نیست - درست مانند خطاری که به فردی سیگاری می‌دهیم که دچار بیماری ریوی است، «دوست عزیز، بی‌پرده بگویم، اگر ادامه دهی می‌میری!»

شناخت اهالی سامره از خدا نارسا بود، چونکه فقط تورات یا اسفار پنجگانه عهد عتیق را قبول داشتند، بدین جهت است که عیسی به آن زن می‌گوید عبادت سامریان، نابسنده است.

موضوع اصلی اینست که بدانید چه کسی را عبادت می‌کنید:

آنچه که مهم است چگونگی و موضوع عبادت است نه محل عبادت. عبادت باید قلبی، زنده، واقعی و براساس شناخت واقعی خدا باشد. در عبادت باید روح و راستی حضور داشته باشد.

اینک برای لحظه‌ای به سامره برگردیم. شاگردان به شهر رفته‌اند که غذائی تهیه کنند. وقتی که بر می‌گردند عیسی را دعوت به صرف غذا می‌کنند. پاسخ عیسی به دعوت شاگردان موجب تعجب آنها می‌شود: «من غذائی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌بینید.» عیسی در طول زمانی که شاگردان به شهر رفته بودند، از این غذا می‌خورده است، ولی غذای او چیست که شاگردان از آن بی‌خبرند؟ پاسخ را از زبان او بشنوید:

«خوراک من آنست که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم.» و اما خواهش فرستنده او چیست؟ خواسته پدر یافتن مردمی است که او را به روح و راستی عبادت کنند. بدین ترتیب است که عیسی مسئله را به شاگردان بر می‌گرداند: «مگر شما نمی‌گوئید که چهار ماه دیگر موسم درو است. اینک به شما می‌گویم که چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید، زیرا که اینک به جهت درو سفید شده است.» یعنی اینک سامره مزرعه‌ای است که آماده درو است. من از میان سامریان یک ستایشگر برای خدا ساختم و اینک شما را می‌فرستم تا کار خود را انجام دهید، اگر خواهان جلال خدا هستید، آماده درو شوید.

اینک می‌خواهیم به نفس عبادت به عنوان یک کار قلبی و سپس به عنوان یک کار فکری، پردازیم. همه شما می‌دانید که عبادت، آنطور که در کتاب مقدس آمده است شامل بعضی از اعمال خارجی است.

به گفته نویسنده رساله به عبرانیان عبادت عبارتست از خم شدن، برافراشتن دستان، خواندن دعا، خواندن سرود، خواندن کلام، اجرای مراسم خوردن و



نوشیدن، تطهیر و غیره.

ولی واقعیت اینست که تمام این کارها را می‌شود در بیهودگی انجام داد، چونکه مسیح با نقل قول از صحیفه اشعیا نبی آب پاکی بر روی دست فریسیان مغرور می‌ریزد: «این قوم از دهان خود به من تقرب می‌جویند و به لب‌های خویش مرا تمجید می‌نمایند، اما دل خود را از من دور کرده‌اند.» چگونه می‌شود در عبادت دل را به خدا نزدیک کرد؟ با عبادتی مسرورانه که منعکس کننده جلال خدا به خودش باشد. علت اینکه می‌گوائیم «مسرورانه» اینست که حتی کوه‌ها و درختان پرتوهای جلال خدا را به او منعکس می‌نمایند: «خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه‌ها، ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد که فرمان او را بجا می‌آورید ای کوه‌ها و تمام تل‌ها و درختان میوه‌دار و همهٔ سروهای آزاد...» با این وجود عبادت‌های این عناصر طبیعی، آگاهانه نیست، بلکه تنها انسان است که می‌تواند آگاهانه خدا را عبادت کند.

ندامت ناب کتاب مقدسی، حداقل هسته‌ای از شادمانی بر اساس امید به ارادهٔ خدا است مبنی بر اینکه او روح متواضعان را احیاء و دل افسردگان را زنده می‌سازد.

اما، همانطوری که گفتیم به عبث هم می‌توان خدا را عبادت نمود. عبادت وقتی عبث و بیهوده است که از دل بر نیامده باشد. این مورد در سخنان عیسی با آن زن زانیه سامری دیده می‌شود: «پرستندگان حقیقی، پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد، زیرا که پدر مثل این پرستندگان را طالب است.»

اینک می‌خواهیم بدانیم که نقش روح در عبادت چیست؟ وقتی که عبادت عبث نیست، در دل چه می‌گذرد؟

عبادت چیزی فراتر از قدرت اراده است. تمام اعمال ظاهری عبادت ارادی می‌باشند. اراده وقتی وارد عمل می‌شود که دل اشتغال نداشته باشد و یا آنطوری که عیسی می‌فرماید «دل از خدا دور باشد.»

حال می‌خواهیم ببینیم این احساسات و عواطفی که عبادت را موثق می‌سازند، چه می‌باشند؟

برای پاسخ به این سؤال به مزامیر الهامی و سرودهای عهد عتیق بر می‌گردیم.

شاید اولین واکنش قلبی هر کسی در هنگام مشاهده تقدس و عظمت خدا بهت و سکوت باشد. در مزامیر داود می‌خوانیم: «باز ایستید و بدانید که من خدا هستم.» در رساله حبقوق نبی می‌خوانیم: «خداوند در هیکل قدس خویش است، پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشند.»

در سکوت حسی از ترس و احترام و اعجاب در مقابل عظمت محض خدا، بر می‌خیزد.

داود نبی می‌فرماید: «تمامی اهل زمین از خدا بترسند؛ جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند.» ولی چونکه همه ما گناهکاریم، در ستایش‌های ما آن ترس مقدس از قدرت و عدالت خدا، وجود ندارد. اشعیا نبی می‌فرماید: «یهوه صباپوت را تقدیس نمائید و او ترس و خوف شما باشد.»

در مزامیر داود می‌خوانیم: «من از کثرت رحمت تو به خانه‌ات داخل خواهم شد، و از ترس تو به سوی هیكل قدس تو عبادت خواهم نمود.»

این ترس برآمده از حس ندامت و اندوه در گناهان است و خدا چنین ترسندگان را خوار نخواهد شمرد.

همراه با احساس ندامت، حس اشتیاق به خدا در دل بر می‌خیزد. در مزامیر می‌خوانیم: «چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.» و همچنین: «ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه‌ی تو است و جسم مشتاق تو در زمین خشک تشنه‌ی بی‌آب.»

خدا نسبت به دل‌های نادم و پشیمان و مشتاق بی‌تفاوت نیست. او آمده است تا بار گناهان ما را از روی دوش ما بردارد و دل‌های ما را با شادی و قدردانی سرشار کند.

داود نبی می‌فرماید: «ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته‌ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته‌ای. تا جلالم تو را سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالآباد.»

اشتیاق قلبی برای برخورداری از هدایای نیکوی خدا نیست، بلکه فقط برای خود خداست. اشتیاق به دیدن و شناختن و در حضور او بودن، جشن فرجامین دل است. ما برای این اشتیاق از عباراتی نظیر رضایت، خوشی و لذت استفاده می‌کنیم ولی اینها عبارات نارسائی در توصیف آن تجربه غیرقابل بیان می‌باشند.

---

---

داود نبی در بیان این حس می‌گوید: «ای خداوند، به حضور تو کمال خوشی است  
و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد.»

ما بدون اشتغال قلبی نمی‌توانیم به درستی عبادت کنیم. اشتغال دل تجلی  
زنده‌ای از احساس و علاقه قلبی است...

دوستان عزیز و گرامی: موردی به نام عبادت شایسته آنست که بیش از اینها  
بدان پرداخته شود، بنابراین در برنامه آینده به این موضوع خواهیم پرداخت. فیض  
خداوند ما عیسی با شما باد.

## 6

شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل، سلام. سلامتی و کامیابی شما

آرزوی ماست.

از خداوند می‌طلبیم که ذهن ما را برای درک حقیقت کلام خود بگشاید و

دل‌های ما را آماده پذیرش بذر کلام ملکوتیش بگرداند.

عزیزان! در برنامه پیش به مورد بسیار مهمی به نام عبادت در مسیحیت

پرداختیم. موضوع عبادت آنچنان مورد مهمی است که شایسته است بیش از یک

برنامه به آن اختصاص داده شود.

گفتیم که عبادت واقعی آن عبادتی است که از دل برآید و آنطوری که عیسی

می‌فرماید توأم با روح و راستی باشد.

عبادت در ذات خود یک نهایت است. شادی در خداوند نهایت تمام جستجوی

ماست. هیچ چیزی فراتر از این هدف والا وجود ندارد که انسان جستجوگر در

طلبش باشد.

خادم امین خداوند، جان کالوین می‌گوید: «اگر خدا مانند چشمه‌ای جوشان

سرشار از همه خوبی‌هاست، کسانی که در جستجوی بهترین‌ها و عناصر

شادمانی هستند، چیزی فراتر از او نخواهند یافت.»

عبادت وقتی درست و معتبر است که اشتیاق نسبت به خدا به عنوان یک غایت، از دل برخیزد. اگر واقعیت خدا از طریق کلامش و دنیایش به ما نشان داده شده است، و ما در دل خود احساس اندوه یا علاقه یا امید یا ترس یا هیبت یا شادی و یا قدردانی و یا اطمینان نمی‌کنیم، پس ممکن است سرود خواندن، دعاکردن، خواندن کلام ما از سر وظیفه‌شناسی باشد، نه یک عبادت واقعی. اگر دل ما دور از خدا باشد، نمی‌توانیم او را جلال دهیم.

عبادت راهی است برای بازتاب مسرورانه پرتو جلال خدا به خودش. این عمل نمی‌تواند صرفاً از سر وظیفه‌شناسی انجام بگیرد. عبادت درست وقتی صورت می‌گیرد که احساسات به طور خود جوش از قلب سرچشمه گرفته باشد. آگوستین قدیس می‌گوید: «عبادت چیزی بجز شادی نیست، در صورتی که ما تمام اعمال خود را به طلب شادی متمرکز نمائیم، و شادی را نه به عنوان چیز دیگری، بلکه بخاطر خودش بجوئیم.»

اینک بیائید به یک مثال در این مورد گوش کنیم. فرض کنید دامادی در روز عروسیش با یک دسته گل رُز زیبا و شاداب به خانه نامزدش می‌رود تا گل را به او تقدیم کند. وقتی نامزدش گل را از او می‌گیرد می‌گوید: «آه، عزیزم خیلی ممنونم، چه گل‌های زیبایی!» و بعد بخاطر قدردانی از او، او را می‌بوسد...

ولی مرد بی‌آنکه به عواقب کار بیندیشد می‌گوید: «عزیزم اصلاً حرفشم نزن،

وظیفه‌ام بود.» آیا کاربرد واژه «وظیفه» در اینجا درست است؟

ولی اگر عشق و محبت داماد به طور خودجوش از قلبش سرچشمه نگرفته باشد، دسته گل رُز با تمام زیبایی‌اش عروس خانم را مفتخر نمی‌سازد. در واقع می‌شود گفت که موجب تحقیر او می‌شود. در مورد عبادت نیز چنین است. واقعیت اینست که ما باید خدا را ستایش کنیم، ولی «نه از سر وظیفه‌شناسی.» و وظیفه واقعی ما، آن دسته از اعمال ظاهری که در کلیسا انجام می‌دهیم نیست، بلکه وظیفه واقعی ما اینست که فرمان خدا را مبنی بر اینکه «از خداوند تمتع ببر» اطاعت و اجرا کنیم. وظیفه واقعی و قلبی ما اینست که خدا جلال یابد، در حالیکه اجرای پوچ و تشریفاتی عبادت، خدا را جلال نمی‌دهد.

عبادت راهی است برای بازتاب دادن مسرورانه پرتو جلال خدا به خودش. اینک ما آئینه‌ای را می‌بینیم که پرتوهای جلال خدا را می‌گیرد و در ستایشی ناب و برخاسته از دل آن پرتوها را به او منعکس می‌نماید. بله! هدف نهائی انسان جلال دادن به خدا از طریق لذت بردن از او تا ابدآباد است.

عزیزان - سعی کنید هیچ وقت چیزی به خدا ندهید، بلکه فقط از او بگیرید.

کسی که به سوی خدا می‌آید با این تصور که چیزی به او بدهد، در واقع خود را برتر از خدا قرار داده است. او با تظاهر به انکار نفس، خود را در قالب ولی نعمت خدا قرار می‌دهد، ولی خدا گرسنه و تشنه عبادت او نیست، چونکه داود نبی می‌فرماید تمامی جهان و پرتو آن از آن اوست. تنها کاری که از دستان خالی ما بر می‌آید اعتراف در حضور خدا به این واقعیت است که تنها او می‌تواند اشتیاق دل‌های ما را به شادی ارضاء نماید.

عبادت راهی است برای بازتاب شادمانه پرتو جلال خدا به خودش و این عبادتی ایده‌آل است. قطعاً خدا وقتی که ما از کبريائی او لذت می‌بریم، بیشتر جلال می‌یابد نسبت به زمانی که بنشینیم و اندوه کاری را بخوریم که نتوانسته‌ایم انجامش دهیم. با این وجود هم، خدا در کورسوی آن شادی آشکار که منجر به اندوه ما شده است و احساس می‌کنیم دلهای ما نه سرد و نه گرم، بلکه ولرم است، جلال می‌یابد.

حتی در اوج تیره روزی، آنجا که ما بی‌تفاوتی حیوان‌گونه خود را احساس می‌کنیم، جلال خدا می‌درخشد. اگر خدا چنین مطوب و پرجلال نبود، چه لزومی داشت از محرومیت از زیبایی حضورش اندوهناک شویم؟

با این وجود، خدا در اندوه ما هم جلال می‌یابد، و این اندوه هم می‌باید خودجوش باشد. جلالی که از آن کوتاه آمده‌ایم نمی‌تواند در یک اندوه و شادی حساب شده، انعکاس یابد.

این ایده روبه گسترش مبنی بر اینکه اعمال روحانی والا مثل عبادت می‌باید فارغ از علائق شخصی باشد، دشمن بزرگ عبادت است. عبادت یک عمل بسیار والای اخلاقی است که یک انسان می‌تواند انجام دهد، ولی وقتی که عبادت در حد یک اجرای وظیفه تقلیل می‌یابد، معنی واقعی خود را از دست می‌دهد، در حالیکه عبادت یک جشن است. خدا وقتی از عبادت من جلال می‌یابد که من در او احساس لذت کنم. بنابراین ما نباید خدا را در بی‌علاقگی بجوئیم، بلکه باید خدا را در لذتی که در اوست طالب شویم، همانطوری که به قول داود نبی آهوئی تشنه آب را



می‌جوید. عبادت چیزی کمتر از اطاعت فرمان خدا نیست، در آنجا که می‌گویید: «در خداوند تمتع ببر.»

کسی که براین عقیده مبهم است که غالب آمدن بر علائق شخصی در عبادت یک تقوا است، به ندرت می‌تواند خدا را واقعاً پرستش کند، چونکه عبادت والاترین جلوه مبنی بر لذت بردن از حضور خداست. خداوند در صحیفه ارمیا نبی می‌فرماید «قوم من جلال خویش را با آنچه که فایده‌ای ندارد عوض نمودند...

... قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوض‌ها کنده‌اند، یعنی حوض‌های شکسته که آب را نگه ندارد.»

بله عزیزان... وقتی که پرستش کننده خدا در طلب آن شادی نباشد و برای خود حوض‌های شکسته تدارک ببیند... از آن حوض‌های شکسته نمی‌تواند بهره‌مند شود...

ولی معضل بزرگ ما انسانها اینست که اشتیاق‌ها و تمنیات ما حقیر می‌باشند. تمنیات ما در حد یک خانه زیبا، یک خانواده خوب، دوستان تازه، شغلی پردرآمد، یک تلویزیون، یک اجاق گاز، یا گردش شبانه، یک تعطیلات سالانه و شاید یک کامپیوتر شخصی، سقوط کرده‌اند. و این مورد ظرفیت ما را برای شادی و شاد بودن به حداقل رسانیده است. بنابراین عبادت ما نیز بی‌روح و خشک است. در نوشتنوش مستمر از این حوض شکسته لذت‌های زودگذر، بسیاری ظرفیت لذت بردن از خدا را در خود از دست داده‌اند و یکی از این بسیارها چارلز داروین بود.

او در زندگی‌نامه‌اش چنین می‌نویسد: «تا سن 30 سالگی، شعر از هر نوعش به من لذت فراوانی می‌بخشید و حتی وقتی که شاگرد مدرسه بودم به شکسپیر علاقه وافری داشتم. پیش از این من علاقه زیادی به موسیقی و نقاشی داشتم، ولی اینک سالهاست که نمی‌توانم یک خط شعر را بخوانم و لذت ببرم. سعی می‌کنم شکسپیر را بخوانم ولی آنقدر برای من کسل‌کننده است که دچار حالت تهوع می‌شوم. علاقه به نقاشی و موسیقی را به کلی از دست داده‌ام. ولی هنوز از دیدن مناظر زیبا لذت می‌برم، ولی این لذت اندک مرا به اوج آن لذت بدیعی که از پیش می‌بردم، نمی‌رساند. از دست دادن ذوق یعنی از دست دادن شادی و شاید هم نوعی صدمه مغزی و بسیار محتمل‌تر آسیبی به شخصیت معنوی، از طریق تضعیف بخش هیجانی طبیعت ما انسان‌ها.»

خدمات عبادتی نیز شامل این مراحل است. مسیحیت برای بسیاری تبدیل به آسیاب کردن مجموعه فرایض عقیدتی از حقایق کتاب مقدس شده است، ولی آن اعجاب و هیبت کودکانه مرده است. منظره و نقش و موسیقی و عظمت خدا چون سببی که در انتهای یخچال فراموش شده باشد، خشک شده است. عبادت به هر قصد دیگری جز لذت بردن از خداوند برای مسیحیت و کلیسا مصیبت است.

بله عزیزان - خدا مردمی را می‌جوید که او را با روح و راستی ستایش کنند. عبادت واقعی همیشه ترکیبی از دل و مغز، حس و فکر، علاقه و عکس‌العمل، تمجید و خداشناسی است: «پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد.»

به این کلام شیوای پولس رسول توجه کنید: «عبادت کنندگان برای خدا غیرت دارند، نه از روی معرفت.» برای عبادت واقعی گرمای قلبی و درخشش فکری لازم است و آن گرمای قلبی است که در درخشش فکری تجلی می‌یابد.

عواطف و ابراز احساسات شدید نسبت به خدا توسط حقایق کتاب مقدس شکل گرفته و به منزله پوست و گوشت و استخوان عبادت کتاب مقدسی است.

اینک می‌خواهیم به نوع یا شکل عبادت بپردازیم. نوع یا شکل عبادت باید دو هدف را تأمین کند: نخست اینکه کانالی برای ذهن باشد تا واقعیت خدا را آشکار سازد، و دیگر اینکه کانالی باشد برای دل تا به زیبایی آن حقیقت واکنش نشان دهد.

یک عبادت معقول این دو هدف را تأمین می‌کند.

شما با دقت به این سرودهای روحانی که برخاسته از ذهن سرشار عاشقان خداست توجه کنید و آنگاه متوجه خواهید شد که سرود چه نقش بزرگی در ستایش خدا دارد.

ای عیسی تو شادی دلهای عاشقی،

تو سرچشمه حیات و نور انسانی،

زمین از برترین برکات تو سرشار است،

و ما اینک گرسنه و تشنه، دوباره رو به سوی تو می‌آوریم،

ای عیسی، ای گنج بی‌بها؛

ای منشاء ناب‌ترین لذت‌ها؛

ای دوست همیشه امین من،  
 عطش‌های تنباک مرا تا بامدادی دیگر فزودنی ده،  
 چون تشنه توام.  
 چون مال توام.  
 آه... ای بره بی‌عیب!

ای عیسی من آسوده آسوده‌ام،  
 آسوده در شادی تو بودن،  
 من عظمت دل عاشق تو را فهمیده‌ام،  
 توئی که مرا خوانده‌ای تا به تو خیره شوم،  
 و زیبائی تو دل مرا سرشار کرده است،  
 چون با قدرت متحول‌کننده خود،  
 مرا کامل ساخته‌ای.

در مورد دعاها نیز، چه دعائی کافی‌تر و بسنده‌تر از سرودهای روحانی و

الهام شده مزامیر داود وجود دارد؟

«شادمانی در دل من پدید آورده‌ای، بیشتر از وقتی که غله و شیرۀ ایشان

افزون گردید.»

«همۀ متوکلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترتم خواهند نمود زیرا که

ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند، در تو وجد خواهند نمود.»

«در تو شادی و وجد خواهم نمود نام تو را ای متعال خواهم سراپید.»

«در بجا آوردن اراده‌ی تو ای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما.»

«ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه‌ی تو است و جسمم مشتاق تو، در زمین خشک تشنه‌ی بی‌آب. چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لب‌های من ترا تسبیح خواهد خواند.»

«کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم. اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره‌ی دلم و حصه‌ی من خداست تا ابدالآباد.»

اینک می‌خواهیم این برنامه را با یک توصیه و یک تجربه به پایان ببریم:

اجازه ندهید که عبادت شما در حد یک انجام وظیفه تقلیل یابد. اجازه ندهید ترس و اعجاب کودکانه شما توسط دیدگاه‌های غیر کتاب مقدسی از تقوا، در نهان خفه شود.

اجازه ندهید دورنما و شعر و موسیقی و ستایش شما از خدا پژمرده شده و بمیرد. شما دارای آنچنان ظرفیت‌هایی از شادی هستید که به ندرت می‌توانید تصورش را بکنید. این ظرفیت انبوه در شما برای لذت بردن در خداوند آفریده

شده است. خدا می‌تواند لذت‌ها را در شما برانگیزاند، دیگر مهم نیست که چه مدت در خواب خرگوشی بوده‌اید.

برای قدرت بیدارکننده خدا دعا کنید. چشمان خود را به جلال او باز کنید. این جلال هم اکنون در دوروبر شماست: «آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.»

و اینک تجربه‌ای که من اندوخته‌ام:

چندی پیش در هواپیما نشسته بودم و به جایی می‌رفتم. خلبان اعلام کرد که رعد و برق در پیش است و بنابراین باید هواپیما را به جهت غرب هدایت کند تا درگیر آن رعد و برق نشویم. من نشسته بودم و به تاریکی مطلق بیرون خیره شده بودم. ناگاه تمامی آسمان با نوری عظیم روشن شد و کوهی از ابر سفید را در زیر هواپیما دیدم که ناگهان ناپدید شد. یک ثانیه بعد یک تونل عظیم نور در طول افق از شمال تا جنوب گستره شد و سپس آسمان در تاریکی محض فرو رفت. لحظه‌ای بعد رعد و برق با دامنه‌ای گسترده‌تر شروع شد و آتش‌فشانی از نور از میان لایه‌های تنگ ابرها و از پشت کوه‌های سفید دوردست باریدن گرفت. من در حالیکه در صندلی خود میخکوب شده بودم سرم را ناباوری تکان دادم: «آه ای خدای من اگر این وضعیت بارقه‌ای از شمشیر برنده کلام توست. پس در ظهور تو چه خواهد شد؟» آنگاه سخنان مسیح را به یاد آوردم.

«زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر

آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود، همچنین خواهد بود.»

---

بله، عزیزان، سفرهٔ خداوند گسترده و تالار پذیرائی او بسیار وسیع است، و او شما را بر سر سفرهٔ جشن عبادت دعوت می‌کند تا از او تمتع ببرید: «هر که تشنه باشد بیاید و هر که خواهش دارد از آب حیات، بی‌قیمت بگیرد.»

باشد که خداوند نصیب شما را از این خوان گستردهٔ آسمانی در ایمان به عیسی مسیح حفظ نماید.

## 7

با سلامی گرم حضور شنوندگان عزیز رادیو صدای انجیل. روز و روزگار

به کامتان باد.

امروز می‌خواهیم راجع به یکی از مهمترین فرضیه مسیحی با شما صحبت کنیم و آن مهرورزیدن به سایرین است. برای بسیاری از شنوندگان شنیدن اینکه عیسی می‌گوید «اگر کسی به گونه‌ی چپ تو سیلی زد، گونه راست خود را نیز به سوی او بر گردان تا سیلی بزند» مورد عجیب و غریبی است.

دنیای آشفته و عصیان زده ما که به مثابه جنگلی شده است که همه برای تنازع بقا در آن می‌جنگند، پذیرای این برخورد حقیرانه نیست. دنیا می‌خواهد در قبال سیلی، سیلی بزند و در قبال ناسزا، ناسزا بگوید... و اگر چیزی به زور از او اخذ شد، به زور از دیگران بستاند. و واقعیت اینست که این نه خاص دنیای امروز بلکه خاص تمام روزگاران است. ولی ایمانداران به عیسی مسیح یک مورد مهم را باید بخاطر بسپارند و آن اینست در حالیکه از تعلیمات خدا در این جهان استفاده می‌کنیم و مستفیض هستیم، ولی از آن این دنیا نیستیم. بنابراین قراردادهای اخلاقی و نه اجتماعی سببانه دنیای کینه‌توز در مورد ما مصداق پیدا نمی‌کند.



سی.اس. لوئیس می‌گوید: «چه جسور و احمق است آن مخلوقی که با خودستائی نزد خالق خود می‌آید و می‌گوید: «من گدا نیستیم و بدون هیچ چشم‌داشتی تو را دوست دارم.» اگر شما از سر وظیفه به سوی خدا بیائید و به جای اقرار به تشنگی خود برای پاداش متابعت او، پاداش متابعت خود را به او عرضه نمائید، آنگاه خود را به عنوان ولی‌نعمت و مافوق او تعالی بخشیده‌اید و او را در حد یک خدای محتاج خود تقلیل داده‌اید - این کار گناه و شرارت است.

تنها راه برای تجلیل از کفایت همه جانبه خدا در عبادت، آمدن به حضور خدا با این نیت ناب است که به گفته داود نبی «ای خدا به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو، لذتها تا ابدآباد.»

این مسئله تا کنون کانون اصلی بحث ما بوده است و ما آن را هیدونیسم یا لذت‌طلبی افقی مسیحی می‌نامیم. در بین انسان و خدا در محورهای تقارن زندگی، به دنبال خوشی بودن، نه یک مدارا، بلکه یک فرمان است، «از خدا تمتع ببر.» فرجام نهائی انسان جلال دادن به خدا از طریق کسب لذت از او تا ابدآباد است.

حال ببینیم هیدونیسم افقی مسیحی یعنی چه؟ در مورد ارتباط ما با سایر انسانها چه باید گفت؟ آیا انفاق و نیکوکاری بدون چشم داشت در میان مردم، ایده‌آل است؟ و یا اینکه خیرخواهی نتیجه پی‌گیری لذت درست و در واقع فرمانی برای هر انسانی است که دوست دارد خدا را از خود خشنود سازد؟

در این برنامه می‌خواهیم پاسخ این ابهامات را بدهیم و پاسخ اینست که در طلب خوشی بودن یک انگیزه لازم برای هر عمل نیکوست و به کلامی دیگر اگر

شما دست از طلب این لذت ناب بردارید، نه می‌توانید دیگران را دوست داشته باشید و نه می‌توانید خدا را از خود خشنود کنید.

آیا انگیزه محبت نمودن به دیگران، کسب پادشاه اخروی است؟ این سؤال نیاز به تعریف و تشریح بیشتری دارد.

نویسنده‌ای مشهور در این مورد نوشته است: «لذت مسیحی هرگز هدفی برای دنبال نمودن نیست، بلکه یک غافلگیری غیر منتظره از زندگی توام با خدمت است.» اظهارات فوق به نظر ما غیر کتاب مقدسی و بر خلاف ایده محبت است. برای نمونه می‌خواهیم به فصل بزرگ محبت در کتاب مقدس سر بزنییم و به سخنان پولس رسول خادم امین خدا گوش جان بسپاریم. پولس رسول می‌فرماید: «محبت نفع خود را طالب نمی‌شود.» در همین فصل بزرگ محبت یا رساله اول قرنتیان، پولس رسول به کلیسا اندرز داده بود: «هرگز نفع خود را نجوئید، بلکه نفع دیگری را... چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابید.»

و در نامه‌اش به کلیسای روم می‌فرماید: «و ما که توانا هستیم، ضعف‌های ناتوانان را متحمل بشویم، و خوشی خود را طالب نباشیم. هر یک از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای دنیا نیکوست. زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه مکتوب است: ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من طاری گردید.»

نگاهی سطحی به آیاتی اینچنین، تصویری به ما می‌دهد مبنی بر اینکه لازمه

اخلاقیات مسیحی دست کشیدن از تمامی علائق شخصی و انجام اعمال خوب فقط برای صلاح دیگران است، نه صلاح خودمان. ولی دلیل خوبی وجود دارد مبنی بر اینکه این تصور اشتباه است. این تصور ناشی از درک نارسای ما از مندرجات این بخش‌هاست، و قطعاً نمی‌توان آن را به تمامی کتب عهد جدید تعمیم داد. به عنوان نمونه می‌توان به آیه پنجم از فصل 13 نامه پولس به کلیسای قرنتس استناد نمود. وقتی که پولس می‌گوید محبت به دنبال منافع شخصی نیست، آیا مفهوم مطلقش اینست که لذت بردن از محبت کردن اشتباه است؟

آیا درست‌تر اینست نیست که ما باید از محبتی که ابراز می‌داریم، لذت ببریم؟ میکا نبی در عهد عتیق می‌فرماید که خدا به ما فرمان داده است که نه تنها رأفت کنیم، بلکه رحمت را دوست بداریم. این فرمان حاکی از اینست که صرفاً به امور خیریه و محبت‌آمیز، خود را مشغول مکن، بلکه از اینکه چنین کارهایی می‌کنی لذت ببر.

آیا اطاعت از این فرمان خدا مبنی بر اینکه «رحمت را دوست بدار» به منزله ترمرد از تعلیمات پولس رسول در اول قرنتیان است که می‌فرماید «محبت نفع خود را نمی‌جوید»؟ مفاهیم چندی بلافاصله چندین کلید حل معما را به ما می‌دهند مبنی بر اینکه اول قرنتیان 5:13 به مفهوم منع پیگیری منفعت و شادی خودمان در اعمال نیکوکاری و احسان نیست.

کلید دیگر برای درک این حقیقت انگیزه پولس برای اعمال محبت ناب در آیه سوم است. او می‌گوید: «اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم

تا سوخته شود ولی محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.» و این لطف خداست که اعمال محبت‌آمیز را پاداش می‌دهد.

محبت به گزینش خود امیدوار است. امید بستن به یک عمل یعنی کسب لذت از آن عمل. در اینجا شادی یعنی سود، شاید سود زیادتری متصور باشد و یا این شادی در واقع نوید یک شادی فناپذیر و جاودانی باشد.

وقتی پولس می‌گوید ما نباید در اعمال محبت «نفع خود را بجوئیم، بلکه نفع دیگران را تا نجات یابند»، منظورش این نیست که ما از نجات دیگران لذت نبریم. در واقع پولس از آن لذت درونی خود که وقتی نجات کس دیگری را ملاحظه می‌کند، صحبت می‌کند: «شما جلال و خوشی ما هستید. ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا به جهت اسرائیل برای نجات ایشان است.»

این صدای یک خیرخواه بی‌تفاوت نیست، نجات دیگران شادی لذت بخش و لذت زندگی پولس بود. وقتی که او نفس خود را انکار کرد، در این کار آسودگی گرفت. بنابراین او معتقد بود که ما نباید هر نوع آسایش‌طلبی فردی را بجز آن شادی بزرگ که منجر به نجات دیگران می‌شود، به حساب آوریم. به عبارتی ما نباید به دنبال کسب شادی حاصله از تقویت دیگران باشیم، بلکه باید بگذاریم که این شادی ما را از اسارت آسایش‌طلبی فردی که ما را نسبت به صلاح دیگران بی‌تفاوت می‌سازد، رها سازد.

بدین ترتیب ما محبت را از طریقی آغاز می‌کنیم که شیوه محبت ورزی خداست. خداوند محبت می‌کند چون از محبت نمودن لذت می‌برد: «من یهوّه هستم

که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید که در این چیزها مسرور می‌باشم.»

مورد مهمی که باید بدان بیندیشید اینست که یک عمل به ظاهر محبت‌آمیز در صورتی که انگیزه درستی در پشت آن نباشد، فاقد ارزش است.

اینک ما می‌توانیم تعریفی از محبت آنطوری که مورد نظر خداست و همچنین شامل احساسات است، ارائه دهیم: محبت در نهاد انسانها مازاد محبت خداست و مسرورانه به برآوردن نیاز دیگران می‌پردازد. این محبت نه وظیفه بخاطر وظیفه است و نه حق بخاطر حق. محبت تصمیم به ترک منافع شخصی با دیدگاهی منحصر به منافع دیگران نیست. محبت در مرحله اول یک تجربه رضایت بخش عمیق از پُری فیض خداست. و سپس تجربه رضایت‌بخش دیگری از سهیم شدن در این فیض، همراه با دیگران.

محبت واقعی بین من و شما وقتی گسترش می‌یابد که خوشی شما خوشی من و خوشی من، خوشی شما باشد. من محبت نمی‌کنم تا فقط شما شاد شوید، بلکه محبت می‌کنم تا خودم شاد شوم: اینست فلسفه پولس از محبت ناب خدائی.

بله! محبت شادی و لذت خود را در شادی دیگران می‌جوید.

اینک به ارتباط بین این دو بُعد از محبت در فصول هشتم و دوم رساله دوم قرن‌تینان توجه کنید:

در فصل هشتم رساله دوم قرن‌تینان، محبت مازاد شادی در خداست که مسرورانه نیاز دیگران را برآورده می‌سازد. این جبر یک چشمه جوشان است که

باید جریان یابد. این محبت ریشه در فیض خدا دارد که بطور رایگان جریان می‌یابد، چونکه می‌خواهد تهی‌ها را سرشار سازد. در فصل دوم رساله دوم به قرنتیان محبت چیزی است در میان مردم، آنگاه که مردم شادی خود را در شادی دیگران می‌جویند. آیا این تصویر از محبت با تصویر محبت در فصل هشتم تفاوت دارد؟ خیر! محبت نه تنها از ایجاد شادی در دل‌های شما لذت می‌برد که همان محبت مندرج در فصل هشتم رساله دوم به قرنتیان است، بلکه در ایجاد شادی در دلها نیز لذت می‌برد که همان محبت فصل دوم رساله دوم به قرنتیان می‌باشد - و این دو لذت در اصل با یکدیگر مغایرتی ندارند.

شادی فیض خدا در توبه است و خدا از توبه گناهکار شادی می‌کند. بنابراین وقتی دل ما سرشار از شادی در فیض خدا باشد، نه تنها می‌خواهیم موجب شادی دیگران شویم، بلکه می‌خواهیم از شادی آنها شاد باشیم.

آخرین سخنی که پولس رسول در هنگام خداحافظی با کلیسای افسس بر زبان آورد، یادآوری این سفارش عیسی مسیح خداوند بود که «به خاطر داشته باشید، مسیح چه گفت: او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.»

حکمت عام مسیحی می‌گوید که برکت نتیجه دادن است ولی این در صورتی است که دادن را به عنوان یک انگیزه بکار نبرید، چون ارزش معنوی بخشش کاهش می‌یابد. کسی که به امید گرفتن، چیزی می‌دهد انگیزه‌اش درست است و چنین است در مورد محبت. شادی مسیحی ایجاب می‌کند که پاداش واقعی خدمات را در نظر داشته باشیم، تا در حد یک شخص طلبکار از خدا تقلیل نیابیم. حال

ببینیم پاداش واقعی چیست؟ پاداش‌ها انواع مختلف دارند، پاداشی هست که هیچ‌گونه پیوند طبیعی با آنچه که به دست می‌آورد ندارد و با اشتیاقی که شما بدان پاداش داشته‌اید، بیگانه است، پول پاداش طبیعی عشق نیست. اینست که وقتی مردی با زنی بخاطر پولش ازدواج می‌کند، نه انگیزه، او درست است و نه پاداشی که از آن اقدام می‌گیرد، اما ازدواج پاداشی حقیقی یک عشق واقعی است و مردی که با انگیزه عشق با زنی ازدواج می‌کند، دیگر پول‌پرست نیست. سرداری که بخاطر درجه بالاتری خوب می‌جنگد، با سرداری که برای پیروزی می‌جنگد، فرق می‌کند، چون پیروزی پاداش شایسته میدان جنگ است، آنچنانکه ازدواج پاداش شایسته عشق است. توصیه پولس رسول اینست که انگیزه محبت و خدمت «کسب سود قبیح» نباشد، اگر کسب درآمد انگیزه خدمت باشد، شادی حاصله، از خدمت نیست، بلکه لذت بردن از چیزهایی است که با پول نیز می‌توان آن را به دست آورد.

یوحنا نمونه خوبی از این شادی و لذت ناب را در رساله سومش 1:4 ارائه داده است: «مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم فرزندانم در راستی سلوک می‌کنند.» وقتی چنین پاداشی مورد نظر خادم و شخص نیکوکار و مشفق باشد، مسیح جلال می‌یابد.

بدین ترتیب فرمان پطرس رسول طلب شادی در محبت و خدمت است.

عزیزان، چون ما از شادی و لذت در خدمت و محبت شروع کردیم، به این نکته نیز اشاره کنیم که ما در این جهان به سادگی و با امور کم‌اهمیت شاد

می‌شویم، در حالیکه شادی ناب چیزی فراتر از شادی زودگذر این زندگی است. خوشی پایدار در آن نوع زندگی جلوه‌گر می‌شود که اختصاص به دیگران داشته باشد و نه آسایش مادی خودمان.

سپس بیائید آن 5٪ لذتی را که نصیب حشرات زمین و خاک می‌شوند رها کنید. در جایگاه آسمانی، آن ساحت بارور، آن اطمینان خدائی و امنیت آسمانی، شادی خود را ذخیره کنید. تخصیص زندگی به آسایش مادی و کسب هیجان‌ات کاذب مانند انداختن پول به لانهٔ موشان است، ولی ذخیره زندگی در رنج دوست داشتن، شادی پایدار و ابدی را به ارمغان می‌آورد.

عیسی مسیح می‌فرماید: «آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نیاید و بید تباه نسازد، [ذخیره کنید]، زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.»

این توصیه عیسی مسیح را آویزه گوش خود کنید. به حضور مسیح بیائید. در حضور مسیح کمال خوشی است تا ابدالآباد. در لذت دوست داشتن و محبت نمودن به ما بپیوندید، چونکه خداوند گفته است «دوست داشتن از خوش‌گذرانی فرخنده‌تر است.»

عزیزانم، محبت بهائی دارد. محبت و خدمت بی‌چشم داشت همیشه شامل نوعی از خودگذشتگی است، محبت و خدمت غالباً رنج دیدن را می‌طلبد. محبت ناب می‌گوید فضاهاى نادر و اعجاب‌انگیزی وجود دارند که تنها از هوای بارانی رنج



---

---

سرچشمه می‌گیرند: ضرب‌المثلی آمریکائی می‌گوید: «اگر از چشم اشکی نریزد،

جان رنگین کمان نخواهد داشت.»

تا برنامه آیند خدا نگهدارتان

## 8

شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل، با درود فراوان و با امید روزهای سرشار از شادی و نشاط و امید برای تک تک شما عزیزان.

امروز می‌خواهیم به اتفاق فصل دهم رساله به عبرانیان آیات 32 تا 35 را بررسی و مورد مطالعه قرار دهیم، باشد که درسی نیکو از آن بگیریم.

«ولیکن ایّام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمّل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید، چه از اینکه از دشنام‌ها و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند. زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است. پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد.»

ما داشتیم در مورد خدمت و محبت مسیحی صحبت می‌کردیم و گفتیم که لذت ناب مسیحی در نتیجه خدمت و محبت بدون چشم داشت به امور مادی حاصل می‌شود. و مثال زنده‌ای زدیم مبنی بر اینکه پاداش شایسته عشق ازدواج است و نه پول و پاداش شایسته تلاش یک سردار در میدان جنگ پیروزی است نه اخذ

درجه بالاتر و گفتیم محبت بهائی می‌طلبید!

شاید ما بر اساس تجربهٔ محدودمان از رنج شیرین خدمت و محبت، حقّ نداشته باشیم دم از تاراج اموال خود و دیگران بزنیم. ولی وقتی پطرس رسول، شادی را شراکت در زحمات مسیح می‌داند، چه باید بگوئیم؟ پطرس می‌تواند چنین با صراحت سخن بگوید چونکه او و سایر رسولان بخاطر انجیل کتک خوردند ولی آنچنانکه در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم «از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند، از آن رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم مسیح، رسوائی بکشند.»

بله عزیزان نه ما بلکه ایمانداران مذکور در رساله عبرانیان می‌توانند و این حق را دارند که بهای محبت را به ما بیاموزند، چون خود آزمودهٔ این وادی شیرین عشق می‌باشند. آنها در روزهای اولیه ایمان آوردنشانشان، عده‌ای زندانی شدند، عده‌ای دیگر در مقابل انتخاب‌های دشوار قرار گرفتند: چه باید کرد؟ آیا جان را به خطر اندازیم؟ آیا مال و دارائی خود را به خطر اندازیم؟ ولی به هر حال طریق محبت را برگزیدند و اسیران را در زندان‌ها ترک نکردند و به ملاقاتشان رفتند «زیرا که با اسیران همدرد می‌بودند و تاراج اموال خود را نیز با خوشی می‌پذیرفتند.»

ولی آیان زیان کردند؟ به هیچ وجه! آنها دارائی خود را دادند و شادی را گرفتند. آنها شادمانه این زیان را که صددرصد به سودشان بود پذیرفتند. آنها به زندگی خود نگاه کردند و اندیشیدند که: «رحمت خدا از زندگی نیکوتر

است.»

آنها به اموال خود نگاه کردند و اندیشیدند: «ما در آسمان اموال نیکوتری

داریم.»

و اینها به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: «رها کن آنچه داری، بدنی که خاک

می‌شود. وفای به عهد خداوند، پایدار است و ملکوت او جاودانیست.»

آنها با شادی «تمام مایملک خود را ترک کردند» و مسیح را تا زندان‌ها پیروی

کردند تا برادران و خواهران بندی خود را ملاقات کنند.

بله عزیزان، محبت سرشاری شادی در خداست که به برآوردن نیاز دیگران

می‌پردازد.

در رساله عبرانیان می‌خوانیم:

«به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده

شود، و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را

ببرد؛ و عار مسیح را دولتی بزرگ‌تر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی

مجازات نظر می‌داشت.»

در رساله به عبرانیان 34:11 نویسنده گفته است که شوق مسیحیان برای

تحصیل تملکات جاودانی و بهتر، نشأت گرفته از محبت شادمانه، به بهای از دست

رفتن دارائیشان تمام شد.

ما موسی را می‌بینیم که به عنوان یک قهرمان کلیسا، چشم به چنان شادی

پایداری دوخته بود که دیگر خوشگذرانی‌های دربار مصر را با آشغال مقایسه

نمود و برای همیشه در محبت به مردم پیوست.

موسی دیگر لذت‌های مصر را «اندک» می‌دید نه جاودانی. موسی حقارت مسیح‌گونه را به صورت دولتی بزرگ‌تر از خزائن مصر دید و آنگاه در سیل محبت جاری شد و بقیه ایام زندگیش تبدیل به کانالی برای هدایت فیض خدا به مردم اسرائیل گردید. شادی او در خداوند در خدمت او به مردمان مستمند و نیازمند خلاصه شد. او حداکثر لذت و خوشی را برای خود انتخاب کرد، نه «لذت اندک» را.

در رساله به عبرانیان می‌خوانیم:

«بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.»

چه کسی در این میدان محبت مرد و مردانه‌تر از عیسی مسیح است؟

بزرگترین رنج دوست‌داشتن که تا کنون در جهان و در جستجوی بزرگترین لذت‌های غیرقابل تصور، اتفاق افتاده است، توسط عیسی مسیح می‌باشد. رنج محبت او مصلوب شدن نه بخاطر یکتن که بخاطر گناهان تمامی بشریت بود و پاداش و لذت خوشی و ابدی موردنظرش متعال شدن در دست راست خدا، در میان مردم نجات یافته خود می‌باشد. چونکه بر طبق کلام «به جهت آن شادی که

پیش روی او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرد، و متحمل خفت صلیب گردید.»

عیسی نمونه‌ای عالی برای مقدسین در فصل یازدهم رساله به عبرانیان و برای تمام انسان‌هایی است که آرزومند نایل شدن به لذت ناب آسمانی و اعتماد به اینکه شادی اعطائی خدا آنگونه است که «شادی اندک زمانی گناه» در مقابل آن هیچ است، لذت‌های اندک را رها می‌کنند و این طریق سخت را انتخاب می‌کنند، بخاطر اینکه چون مسیح به اراده‌ی خدا سر تعظیم فرو آورند. مسیح گفت: «خوراک من آنست که خواهش فرستنده‌ی خود را به عمل آورم و کار او را به انجام برسانم.» عیسی از اراده‌ی پدرش تغذیه می‌کرد، آنچنانکه ما غذا می‌خوریم و آب می‌نوشیم و دست کشیدن از انجام اراده‌ی پدرش برای او به منزله‌ی قطع آب و نان بود. مسیح با پذیرش حقارت صلیب پدر را خوشنود نمود و چه لذتی بالاتر از خوشنودی خدای پدر، پاداشی که مسیح از خوشنودی پدر گرفت به تمامی زحمات و حقارت‌هایش می‌ارزید. این اشتیاق عالی و عمیق، شادی‌ای بود که عیسی را قادر ساخت که آنچه را که پدر از او خواسته بود، انجام دهد. و آن فدیة شدن بخاطر گناهان تمامی بشریت است تا هیچ کسی از حضور خدای پدر محروم نشود.

هدف از محنت محبت مسیحی، چون مسیح شدن است. این شباهت در بدن‌های تازه و جلال یافته و برخاسته از خاک چون بدن اوست. این شباهت شامل ارزش‌های روحانی و معنوی، چون مسیح است. هدف از محنت محبت ما، مقدس شدن چون مسیح است.

و اما این جریان چگونه در تجربه عملی می‌شود؟ مراحل روانی که ما را در شادی خدا بر می‌انگیزد، تا در محبت عمل کنیم چیست؟ همه چیز با یک اعجاز شروع می‌شود. نخست اینکه یک نفر گناهکار ناگهان از خدا لذت می‌برد! نه تنها از پادشاهای مادی خدا، بلکه از خود خدا، از تمامی لطف خدا. این تجربه متحول کننده را «خلقت تازه» می‌گویند.

حال چگونه قلبی سیاه و گناهکار، سرشار از لذت خدا می‌شود. این یک اعجاز است. وقتی که لذت موردنظر ما زیبایی معنوی باشد، علاقه به مشاهده آن از علاقه به آراسته بودن بدان، جدایی‌ناپذیر است. وقتی که روح القدس دل شخصی را برمی‌انگیزد، تا در تقدس خدا لذت ببرد، یک اشتیاق سیری‌ناپذیر در او ایجاد می‌شود که نه تنها از تقدس خدا لذت ببرد، بلکه خودش مقدس باشد، آنچنانکه خدا مقدس است. اگر ما تنها در خارج از جلال خدا ایستاده و فقط نظاره‌گر او باشیم، شادی ما کامل نیست و در آن جلال سهم نیستیم و این شبیه فریادهای پسری کوچک است که در جایگاه تماشاچیان فوتبال روی نیمکت نشسته و بازی را تماشا می‌کند. اما شادی او وقتی کامل است که خودش در تیم بازی کند. ما نه تنها می‌خواهیم فیض خدا را با تمام زیبایی‌اش، یعنی نجات گناهکاران و گزینش مقدسین مشاهده کنیم، بلکه می‌خواهیم در قدرت آن فیض سهم باشیم. ما می‌خواهیم آن نجات را لمس کنیم. ما می‌خواهیم در زندگی خود غلبه بر وسوسه‌ها را حفظ کنیم. ما می‌خواهیم آن منظره را آنگاه که موجب نجات دیگران می‌شویم مشاهده کنیم.

عزیزان. برای متمتع شدن از لذت جاودانی، مقدس بودن چون خدا، برای درک حضور خدا، برای عضویت در خانه خدا، برای فرزندخوانده شدن خدا، برای تحقق چنین اعجازی، یک کار لازم است و آن فتح قلله‌های درونی غرور است. اصولاً انگیزه‌های قوی چه در میان بی‌ایمانان و چه در میان ایمانداران وجود دارد.

تمامی کسانی که خارج از مسیح هستند مشتاق می‌باشند که از طریق غالب آمدن بر بعضی از محدودیت‌ها در زندگی خود، شادی را پیدا کنند. هنریچ هایر عضو اولین تیم کوهنوردی صعود از دیواره شمالی ایگر از کوه‌های آلپ سوئیس اعتراف نمود که علت اخذ چنان تصمیمی این بود که می‌خواست که به احساس ناامنی به او دست داده بود غالب آید. او گفت که: «اعتماد به نفس ارزشمندترین هدیه‌ای است که یک انسان می‌تواند از آن برخوردار باشد. ولی لازمه برخورداری از چنین نعمت بزرگی اینست که در آن لحظه که می‌خواهد اقدام به کاری کند، نخست خود را بشناسد. من در صعود از دیواره شمالی ایگر پیشگام بودن را آنگاه که سنگ‌ها غرش‌کنان و بدون وقفه بر سر ما فرود می‌آمدند، تجربه کردم.»

تفاوت مهم در بین این دو اشتیاق، یعنی اشتیاق به کسب شادمانی از طریق غالب آمدن به پاره‌ای از محدودیت‌ها در زندگی، و اشتیاق به کسب لذت از خدا در اینست که اعتماد به نفس هرگز علاقه قلبی شخص مشتاق را برای غالب آمدن بر محدودیت‌ها ارضاء نمی‌کند.

ولی کسی که مشتاق درک لذت خداست، یاد گرفته است که ما برای این



آفریده نشده‌ایم که با احساس افزوده شدن قدرت خود، به هیجان بیاییم، بلکه ما با حس افزایش قدرت خدا در غالب آمدن بر پرتگاه‌های زشت و دل‌های گناهکارمان، به هیجان می‌آییم.

یکی از اتهاماتی که به ما وارد است، اینست که وقتی یک قلّه بیرونی‌گرانی را با نیروی خود فتح می‌کنیم، بیشتر از زمانی که با نیروی خدا موفق به فتح قلّه‌های درونی غرور می‌شویم، احساس شادی و نشاط می‌کنیم. ولی اعجاز متحول شدن در اینجا است که غالب آمدن بر موانع مهرورزی در فیض خدا بسیار جذاب‌تر از هر نوع اعتماد به نفسی است. شادی اندک و تجربه قدرت فیض خدا، خودپرستی و خودستایی را در هم می‌شکند.

دیگر اینکه این شادی، این لذت، وقتی به اوج خود می‌رسد که آن را با دیگران تقسیم نماییم، یا دیگران را در شادی خود سهیم سازیم. وقتی شخصی از نشان دادن فیض پر جلال خدا لذت می‌برد، دوست دارد تا آنجا که ممکن است دیگران نیز آن فیض را مشاهده کنند. در واقع اگر من بتوانم ابزاری در اختیار خدا باشم که موجب تحولی اعجاب‌انگیز در زندگی دیگران شوم، آن را شادی می‌نامم، چون چه چیز بهتر از نشان دادن زیبایی محض خدا در شخص دیگری که خودم باشم، می‌توانم تصور کنم؟ و اینست که وقتی او، وقتی شخص دیگر زیبایی خدا را در من ببیند لذت می‌برد و آنگاه شادی من و شادی او تکمیل می‌شود.

بله عزیزان، محبت سرشاری شادی خدا است که به برآوردن نیاز نیازمندان می‌رسد. این جهش و جریان یک تجربه عقلانی است مبنی بر طلب شادی خودمان از شادی دیگران. ما لذت خود را از خدا، آنگاه که آن را در اختیار دیگران نیز

می‌نهیم دو چندان می‌کنیم. اگر هدف نهایی ما چیزی کمتر از این لذت در خدا می‌بود، بت‌پرست می‌بودیم. بنابراین در طلب لذت ناب بودن، یک انگیزه لازم برای انجام هر عمل نیکویی است و اگر شما به دنبال شادی کامل و نهایی در خدا نباشید، نمی‌توانید مردم را دوست داشته باشید و خدا را خشنود کنید.

سپس به فرمودهٔ پولس رسول «محبت به دنبال نفع خود نیست» بلکه محبت نفع خود را، شادی خود را و لذت خود را در شادی و لذت دیگران می‌جوید. محبت ضعف‌های ناتوانان را متحمل می‌شود و خوشحالی آنان را طالب است.

خدا نیز از ابراز محبت خشنود است و لذت می‌برد: «من یهوّه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین به جا می‌آورم، زیرا خداوند می‌گوید که در این چیزها مسرور می‌باشم.»

چنانچه انگیزهٔ محبت مادی باشد، آن محبت و خدمت، ناب و خالص نیست. محبت یک تجربه رضایت‌بخش و عمیق از پُری فیض خداست و سهم شدن در این فیض بزرگ با دیگران. خوشی من، خوشی شما و خوشی شما با خوشی من در محبت دوچندان می‌گردد. چون من شما را محبت نمی‌کنم که فقط شما شاد شوید، بلکه شما را شاد می‌کنم تا خودم خشنود شوم.

محبت چشمه‌ای جوشان و روان است که از ناحیه فیض خدا و قدرت روح‌القدس از دلهای سنگی که اینک متحول شده‌اند، جریان می‌یابد و می‌خواهد تمام کاستی‌ها را پارسازد و ناهمواری‌ها را هموار نماید. محبت بهائی دارد که می‌باید پرداخت شود، بهای محبت رنج است. رسولان مسیح شادی را شراکت در زحمات مسیح می‌دانستند، آنها به زندان افکنده شدند، تن و بدنشان مضروب شد،

تحقیر شدند و وقتی که از محکمه بیرون آمدند شادخاطر بودند، چون به جهت اسم مسیح رسوائی کشیدند.

آنها هرآنچه را که داشتند دادند ولی در عوض شادی واقعی را، شادی قلبی را گرفتند. موسی نیز محنت محبت را با ترک تمام زیبایی‌های فریبنده بارگاه فرعون به خویش پذیرفت تا خدا را اطاعت کرده باشد. او پس از ترک مصر و در واقع ترک خود، «دولتی بزرگ‌تر از خزائن مصر» در دل خویش یافت.

و بالاخره بزرگترین الگوی محبت، عیسی مسیح است. در طول اعصار و قرون متمادی انسان‌های زیادی جانفشانی کرده‌اند و زندگی خود را فدا کرده‌اند تا هم نوعی را نجات دهند، ولی تنها کسی که بار گناهان بشریت را بر دوش گرفت و به جای بشریت گناهکار محکوم شد، و تبدیل به «گناه» شد، عیسی مسیح است. باشد که من و تو با خدا آشتی کنیم و رابطه گسسته شده ما با خدا دوباره پیوسته شود و به خانه پدری خود که زمانی از آنجا رانده شدیم، دوباره وارد شویم.

خدا از اینکه با این بشریت گناهکار آشتی کند، لذت می‌برد، شاد می‌شود و خرسند می‌گردد. طرح خدا برای استقرار مجدد این ارتباط قربانی نمودن پسر یگانه‌اش بر صلیب بود، و آنگاه متعال نمودن او در دست راست خودش. مسیح جلال یافت آنچنانکه ما نیز که فدیة او را پذیرفته‌ایم و بدان ایمان آورده‌ایم به جلالی چون جلال او می‌رسیم.

## 9

با سلامی گرم حضور شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل:

عزیزان، یکی از ارزشمندترین حقایق کتاب مقدس اینست که رضایت خدا در اینست که غنای فیض او با شاد شدن گناهکاران و خودش تجلیل شود.

هر گاه ما خود را مانند بچه‌ای کوچک فروتن سازیم و احساس خود کفائی و خودمحوری در ما بمیرد، و برای آنچه که موجب شادی ما می‌شود به آغوش پدر پناه ببریم، آنگاه فیض پدر تجلیل می‌شود و اشتیاق جان ما نیز ارضاء می‌گردد. پس کسب شادی ما با جلال یافتن خدا در یک ردیف است.

یکی از نشانه‌های اینکه در طلب شادی خود و جلال خدا بودن به یک مفهوم و معناست، تعلیم دعا توسط مسیح در انجیل یوحنا است: دو نکته کلیدی در یوحنا فصل چهاردهم آیه 13 و فصل شانزدهم آیه 24 وجود دارد. نکته اول نشان می‌دهد که دعا عبارتست از طلب جلال خدا و نکته دوم نشان می‌دهد که دعا عبارتست از طلب شادی توسط دعاکننده.

در یوحنا فصل 14 عیسی می‌فرماید: «هر چیزی را که به اسم من سؤال کنید، بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.» و در یوحنا فصل 16 می‌فرماید:

«تاکنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.»  
 بدین ترتیب می‌بینیم که یکسان بودن این دو هدف یعنی جلال خدا و شادی  
 مردمش به روشنی در دعا مراعات شده است. بنابراین خواسته یک شخص  
 مسیحی مخلص اینست که مشتاقانه خود را به دعا تخصیص بدهد. درست مانند  
 آهوئی تشنه که برای نوشیدن آب کنار جویباری زانو می‌زند، زانو بزند و از  
 چشمه سرشار فیض خدا بنوشد و لذت ببرد.

اینک قدری گسترده‌تر به این دو سیما از دعا می‌پردازیم:

### دعا به عنوان طلب جلال خدا

بار دیگر به فرمایش عیسی در یوحنا 13:14 گوش جان بسپاریم: «هر چیزی  
 را که به اسم من سؤال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.»  
 حقیقتی را که اکثراً از آن غافل هستیم اینست که ما واقعاً در این جهان فلج  
 هستیم، ما بدون مسیح قادر به انجام هیچ کار مفیدی نیستیم. پس لازم است برای  
 اینکه از این خمودگی و جمود خارج شویم به مسیح بپیوندیم، چونکه عیسی مسیح  
 می‌فرماید «من تاک هستم و شما شاخه‌ها، آنکه در من بماند و من در او، میوه  
 بسیار می‌آورد، زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.»

از سوی دیگر پولس رسول می‌فرماید: «می‌دانم که در من یعنی در جسمم هیچ  
 نیکوئی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است، اما صورت نیکوئی کردن،  
 نی.»

ولی دوستان بر اساس آیه پنجم فصل 15 انجیل یوحنا نیت خدا اینست که کار

خوبی برای ما انجام دهد - و آن اینست که ما را بارور و ثمرده نماید. وقتی دوست مهربان و امین ما عیسی مسیح به ما می‌گوید «شما را دوست خود خوانده‌ام» بدین ترتیب قول می‌دهد آنچه را که ما نمی‌توانیم برای خود انجام دهیم، برایمان انجام دهد. پس چگونه از این دوست تجلیل کنیم؟ پاسخ ما در آیه هفتم فصل 15 انجیل یوحنا یافت می‌شود: «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.» ماندن در مسیح، یعنی ثمردهی، یعنی خوشی و سعادت و قدردانی از او. ما از خدا تقاضا می‌کنیم آنچه را که خود نمی‌توانیم برای خود انجام دهیم، از طریق مسیح برایمان انجام دهد و ما ثمر بدهیم و مفید باشیم، چونکه وقتی ثمر بدهیم آنگاه جلال خدا آشکار می‌شود.

عیسی مسیح می‌فرماید: «جلال پدر من آشکار می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید.» بنابراین خدا با دعای ما تجلیل می‌شود. دعا یعنی اجازه دخول به حضور خدا. ما بدون مسیح نمی‌توانیم به حضور خدا برویم. دعا یعنی برگشتن از خودمان و رو نمودن به خدا در ایمان و اعتماد به اینکه او آنچه را که نیاز داریم، تدارک می‌بیند، دعا بیانگر احتیاج و فروتنی ما و غنا و سخاوت خداست.

در بخش دیگری از انجیل می‌خوانیم که دعا موجب جلال خدا می‌شود: «زن سامری به مسیح گفت: چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم، عیسی در جواب گفت: اگر بخشش خدا را می‌دانستی و می‌دانستی که کیست به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.» در اینجا ارتباط مستقیمی وجود دارد بین

شناختن عیسی به اندازه کافی و تقاضا نکردن از او به اندازه کافی. قصور در دعا، عموماً ناشی از قصور از شناختن عیسی است: «اگر می‌دانستی کیست که به تو می‌گوید... هر آینه خواهش می‌کردی...» بله اگر می‌دانستی، می‌پرسیدی.

در نتیجه، کسانی که می‌خواهند و تقاضا می‌کنند، مسیحیانی که به دعا می‌روند، بدان جهت دعا می‌کنند چونکه می‌دانند خدا کریم بزرگی است و می‌دانند که دعایشان مسیح را جلال می‌دهد و پدر او را مکرم می‌دارد.

هدف نهائی انسان جلال دادن به خداست، بنابراین وقتی ما تبدیل به آنچه شویم که خدا از ابتدا ما را خلق کرد، آنگاه اهل دعا می‌شویم. خداوند چنین از ما خواسته است: «در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید نمائی.» و این طریقی است که خدا برای تجلیل خویش برگزیده است.

تفسیر اسپار جیون در این مورد جالب است: «در دعا دو نفر در کارند؛ خدا و دعاکننده!»

ابتدا نوبت دعاکننده است تا در روز تنگی خدا را بخواند و بعد نوبت اجرای نقش خداست تا او را خلاصی دهد و خودش نیز تجلیل شود. در اینجا ناظر نوعی قرارداد هستیم. خدا می‌گوید «شما نیاز به خلاصی دارید، و منم باید جلال یابم.» یک شراکت لذت‌بخش: از یک سو ما به آنچه که نیاز داریم می‌رسیم و از سوی دیگر خدا جلالی را که شایسته نام اوست می‌یابد. نکته در اینجاست که ما نیازی از خدا را برآورده نکرده‌ایم، که مبادا تصور شود خدا نیازمند ما است، اوست که از طریق دعا نیازهای ما را برآورده می‌سازد و خودش جلال می‌یابد.

عده‌ای ممکن است تصور کنند دعا طلب آسایش و آسودگی فردی از خدا و یک مورد دنیائی است، ولی اگر من از خدا چیزی بخواهم که موجب تقدس نام او در زندگی من شود، آیا این نیاز من دنیائی است؟ اگر از خدا تقاضای استقرار حاکمیتش بر زمین را بنمایم، اگر از خدا اراده‌اش را برای زندگی خود بطلبم و اگر در طلب شادی در خدا باشم، آیا این کار دنیائی است؟

مگر اراده خدا در آسمان، که من خواهان اجرای آن در زمین هستم چیست؟ اراده او اندوه است؟ ظلم است؟ محرومیت است؟ خیر! وقتی زمین در انجام اراده خدا شادی می‌کند، پس طلب اراده خدا در زمین و زندگی من یعنی طلب شادی در او و چنین درخواستی مغرورانه نیست، چنین درخواستی نه خودمحوری که کاملاً خدامحوری است. و اما اشتیاق من به شادی نشانه یک فضای خالی در من است که گناهان و عصیان‌های مرا شکل داده است. من با فیض خدا به ترمذ خود پی می‌برم و می‌بینم اگر این فضای خالی که مجال بروز بدی‌های من است با خدا پر شود، شادی من هم تکمیل می‌شود.

و اما همه دعاها موجب تقدس نام خدا نمی‌شوند، نوعی دعا نیز وجود دارد که غلط می‌باشد. خدا کلیسا را عروس خود نامیده است. خدا ما را برای خود آفریده است، بنابراین وقتی که به او پشت کنیم و با دنیا دوست شویم چون عروسی هستیم که به داماد خود خیانت کرده است و چون کسی هستیم که به جای اینکه شادی خود را در او بجوئیم در دنیا می‌جوئیم. در اینجا ما به عهد پیوند خود با خدا وفا نکرده‌ایم، و چه بدتر است وقتی که به سوی داماد آسمانی زانو بزنیم و از



او طلب لذت و شادی در رقیبش یعنی دنیا بنمائیم و این عملی بسیار شریرانه است.

در اینجا سئوالی مطرح می‌شود: چه عواملی موجب می‌شوند که دعای ما عاری از اینگونه خطاها باشند؟ پاسخ را از زبان داود در مزامیر می‌شنویم: «یک چیز از خدا خواستم و آن را خواهم طلبید که تمامی ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.»

اگر دل شما مشتاق تمرکز روی خدا باشد، آنگاه اشتیاق شما به شادی در او عادلانه است، چون اگر دعا طلب مادیات باشد، آنگاه مادیات جلال می‌یابند، نه خدا. یکی از مردان خدا به نام تراهرن نیز پاسخ ما را چنین داده است: «تا نمایش عظیم قدرت خدا را نبینی، نمی‌توانی به درستی از دنیا لذت ببری و از آنچه که با جلوه جلال و نیکوئی خدا در خدمت جان تو است، سپاسگزار باشی.»

جلال و قدرت خدا بسیار زیباتر از جلال مشهود مادیات و آنچه هست که می‌توانند در خدمت جان تو باشد.»

اگر تجربه ما از مادیات تبدیل به تجربه‌ای آسمانی شود، آنگاه پرستش ما واقعی است، نه از سر خودپرستی و آسایش خودمان و نه از سر بت‌پرستی. بنابراین شاید دعا در طلب مادیات و کوتاه مدتی مجذوب زیبایی‌های دنیا شدن، بت‌پرستی باشد، ولی اگر زیبایی‌ها را انعام خیرخواهانه و لذت واقعی از پیام خدا ببینیم، آنگاه این نگرش، بت‌پرستی نیست.

چنانچه ما برای مثال، برای یافتن همسر، شغل، سلامتی جسمانی، سرپناه به

حضور خدا دعا کنیم، در اینجا نیز نه خود را بلکه خدا را در نظر داریم، چون اینها نعماتی هستند که خدا به مخلوقاتش عطا می‌کند، و ما در برخورداری از این نعمت‌ها، هرچند صلاح خودمان نیز مطرح است، بلکه آنچه مورد نظر است تجلیل خدا بخاطر فیض بی‌کرانش می‌باشد. چند لحظه پیش گفتیم که ما خدا را با برآوردن نیازش، جلال نمی‌دهیم، بلکه با دعا برای آنچه که برایمان تدارک دیده است، او را جلال می‌دهیم.

خدا اصرار دارد که ما از او تقاضای کمک کنیم، و می‌خواهد که از طریق کمک به ما جلال یابد، در حالیکه اکثر ما انسانها به غلط تصور می‌کنیم خدا را خدمت نمودن کار خوبی است، در حالیکه خدمت نمودن به خدا ممکن است اهانت به او تلقی شود، چون او محتاج خدمت ما نیست: پطرس رسول می‌فرماید: «خدائی که جهان و آنچه در آنست آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است... و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها را می‌بخشد.»

داود نبی نیز می‌فرماید: «خدایا، اگر گرسنه بودم تو را خبر نمی‌دادم، زیرا که ربع مسکون و پُری آن از آن من است. پس خداوند می‌فرماید در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید بنمائی.»

بله، بدیهی است که نوعی خدمت به خدا وجود دارد که موجب تحقیر او می‌شود و او را محتاج خدمت نشان می‌دهد: چونکه عیسی مسیح می‌فرماید: «پسر انسان نیامده تا مخدوم شود» بلکه می‌خواهد که خادم باشد. او می‌خواهد به عنوان

یک کریم نیکو جلال یابد.

عیسی نه فقط در روزهای حقارت زمینی‌اش، بلکه حتی در اوج جلالش، آنگاه که پایان زمان فرا می‌رسد، فروتن و خادم است. تصویر بازگشت دوباره عیسی مسیح در انجیل لوقا فصل دوازدهم آیات 35 تا 37، تصویر شگفت‌انگیزی است. در این بخش لوقای حواری بازگشت دامادی را از جشن عروسی به تصویر کشیده است:

«کمرهای خود را بسته، چراغ‌های خود را افروخته بدارید. و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت می‌کند تا هر وقت که آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کنید. خوشابحال آن غلامانی که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.»

قدر مسلم اینست که ما خادمان نامیده شده‌ایم، ولی خادم بودن ما بدین معنا نیست که آنچه را که از ما خواسته شده است، انجام می‌دهیم، ولی شگفتی این تصویر اینست که «آقا» حتی در هنگام رجعت دوباره در پایان زمان، آنگاه که در تمامی جلالش «با فرشتگان قوت خود در آتش مشتعل» ظاهر می‌شود، اصرار دارد که همچنان «خادم» باقی بماند. چرا؟ زیرا کانون اصلی جلال او فیضی است که با مهربانی و رأفت به رسیدگی به نیاز مخلوقاتش می‌پردازد. بنابراین به کلام پولس رسول، خدا «می‌خواهد در عالم‌های آینده دولت بی‌نهایت فیض خود را که بر ما در عیسی مسیح دارد، ظاهر سازد.»

عظمت خدای ما در چیست؟ وحدانیت خدای ما در چیست؟ اشعیا نبی پاسخ سؤال ما را اینچنین می‌دهد: «زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم خدائی را غیر از تو که برای منتظران خویش بپردازد، ندید.»

سایر به اصطلاح خدایان می‌کوشند خود را توسط خدمت مردم به خودشان تعالی ببخشند، ولی در این اقدام تنها ضعف خود را نشان می‌دهند. اشعیا نبی خدایانی را که نیاز به خدمت مردم خود دارند، مسخره می‌کند و می‌گوید: «بیل خم شده و نبو (یکی از خدایان فلسطینیان) منحنی گردیده، بت‌های آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد.» ارمیا نبی هم می‌گوید: «آنها (یعنی بت‌ها) مثل مترسک در بوستان خیار می‌باشند که سخنی نمی‌توانند گفت و آنها را می‌باید برداشت چونکه راه نمی‌توانند رفت: از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»

بله دوستان! خدای ما منحصر به فرد و یگانه است و منحصر به فرد بودن او در اینست که می‌خواهد برای ما خادم باشد، نه مخدوم. وظیفه ما اینست که «منتظر او باشیم.» در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم که چون اسرائیل اعمال و مشورت خدا را انتظار نکشیدند، توبیخ شدند. و برای نمونه در صحیفه اشعیا نبی فصل سی‌ام آیات 15 و 16 می‌خوانیم که خداوند به اسرائیل می‌گوید: «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید و قوت شما از راحت و اعتماد می‌بود.» ولی اسرائیل دعوت خدا را اجابت نکردند و گفتند «نی، بلکه بر اسبان فرار می‌کنیم.»

سپس در آیه 18 نتیجه تمرد و حماقت و مقاصد شریرانه‌شان آشکار می‌شود:

«و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رأفت نماید. و از این سبب بر می‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید، چونکه یهوه، خدای انصاف است. خوشابحال همگانی که منتظر وی باشند.» در انتظار خدا نبودن یعنی محرومیت از خدمات خدا. در انتظار خدا نبودن یعنی مخالفت با جلال یافتن او در رحمتش. خدا می‌خواهد با خدمت به کسانی که منتظر اویند، جلال یابد. دعا یک روش الزامی به منظور در انتظار خدا بودن است - یعنی شناخت ناتوانی‌ها و عدم کفایت خودمان و توانائی و کفایت خدا. دعا پادزهر مرض خودکفائی است. در کتاب دوم تواریخ ایام می‌خوانیم که: «زیرا چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل نیست، نمایان سازد.»

خدا به آن اندازه که متوجه مردمی است که چشم امید به کار او دارند، متوجه مردمی نیست که برایش کار می‌کنند. انجیل، مسیحیان را به کمک نمودن به خدا و خدمت نمودن به خدا دعوت نکرده است، برعکس از ما خواسته است از هر گونه تظاهر به خدمت نمودن به خدا، دوری کنیم و سپس به ما وعده می‌دهد که خدا درما کارخواهدکرد، چون خدا هیچگاه جلال دهنده کریمانه بودنش را رها نخواهد کرد.

ولی ما چه چیز داریم که به خدا عرضه نمائیم تا او را در حد یک متقاضی

تقلیل ندهیم؟

ما می‌توانیم تمام ذهنیت خود را به خدا عرضه بداریم. این یک فرمان است. پولس رسول می‌فرماید: تمام ندیشه خود را به او واگذارید. خدا با شادی تمام به تمام درخواست‌های ما که حاوی توکل به او و بیانگر کفایت کامل او در برآوردن

نیازهای ما باشد، رسیدگی خواهد کرد.

تفاوت بین دنیا و مسیح در اینست که دنیا شما را به خدمت فرا نمی‌خواند، مگر اینکه سالم باشید، ولی عیسی شما را به خدمت فرا نمی‌خواند، مگر اینکه بیمار باشید. چون می‌فرماید: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند، بلکه مریضان، و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهگاران را به توبه دعوت کنم.» مسیحیت منبع شفاست، بیمار در خدمت پزشک خود نیست. بیمار به پزشک خود و نسخه او اعتماد می‌کند. موعظه مشهور به «سر کوه» و ده فرمان نسخه‌های رژیم سلامتی می‌باشند، نه تعریف وظیفه برای بیمار. کسانی که می‌پندارند خدا را خدمت می‌کنند به کلام پولس رسول «مزدشان نه از راه فیض، بلکه از راه طلب محسوب می‌شود، و اما کسانی که عمل نکنند، بلکه ایمان آورند به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمانشان، عدالتشان، محسوب خواهد شد.» پس عمل کننده یا کارگر در اینجا اشاره به کسی است که به خدمت خود به خدا چشم دوخته است، لذا مثل اینست که از خدا طلبکار مزد است. ولی اگر ما در طلب مزد عدالت باشیم، کاری نمی‌کنیم که از خدا جز ثمره عدالت را درخواست کنیم. جسم دنیائی و حتی مذهبی همیشه می‌خواهد برای خدا کار کند، اما واقعیت از زبان پولس رسول اینست که: «اگر برحسب جسم زیست کنید، هر آینه خواهید مرد.»

اینک یک سؤال: پس ما نباید در واقع مسیح را خدمت کنیم؟ مگر غیر از اینست که پولس به ما حکم فرموده «خداوند را خدمت نمائید»؟ و مگر نمی‌گوید: «کسانی که عیسی مسیح خداوند را خدمت نمی‌کنند» خود را می‌فریبند؟ و با

اینهمه استدلالی که در مورد نکوهش خدمت نمودن به خدا انجام دادیم، چگونه می‌توانیم خداوند را خدمت نمائیم تا بیانگر کفایت او و عدم کفایت خودمان باشد؟ داود نبی در مزمور 123 آیه 2 راهی برای خدمت نمودن به خداوند در پیش پای ما نهاده است که این منظور را تأمین می‌کند: «اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقای خود و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.»

بنابراین راه خدمت نمودن به خدا اینست که چشم جان را به رحمت و کرم او دوخته و بدان وسیله او را جلال دهیم. دعا جلوه‌ای از بیان کفایت ما نیست، بلکه مبین کمبودهای ماست.

هر خادمی که حصّه خداوند را رها کند و سهم انسانی خود را به رخ ارباب آسمانی‌اش بکشد، در مقابل خالق خود عصیان ورزیده است. خدا تسلیم نمی‌شود. او نعمت حیات را به خادمانی که به سوی او چشم دوخته‌اند و مزد موت را به خادمانی که چشم به خود دوخته‌اند، می‌دهد.

خدمت به خدا همیشه به طور ریشه‌ای درخواست رحمت است، نه تلاشی به جهت یاری رسانیدن به او. بنابراین بدون دعا خدمت لایقی وجود نخواهد داشت. وقتی که انسان در خدمت خدا نباشد، پس در خدمت دنیاست، و بارزترین نمونه دنیائی مادیات است که در برنامه بعد به آن خواهیم پرداخت. چگونه می‌شود در خدمت پول بود؟ پاسخ این سؤال را به برنامه بعد موکول می‌کنیم.

## 10

شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل، سلام. با آرزوی ساعاتی خوش و سرشار از برکت برای شما عزیزان.

در برنامه پیش راجع به دعا صحبت کردیم و گفتیم که دعا شامل طلب جلال خدا و طلب شادی برای خودمان می‌باشد. در دعا از خدا، تقاضا می‌کنیم، آنچه را که خود نمی‌توانیم برای خود انجام دهیم، از طریق مسیح برایمان انجام دهد تا ما ثمر بدهیم و مفید باشیم، چونکه وقتی ثمر بدهیم، آنگاه جلال خدا آشکار می‌شود. خدا طالب جلال خویش است و ما در طلب شادی خویش... و این هر دو در دعا تحقق می‌یابند.

ولی دعای درست آنست که دل مشتاق تمرکز روی خدا باشد، و آنگاه است که اشتیاق شما به شادی در خدا، عادلانه است. پس اگر دعای ما طلب مادیات باشد، آنگاه مادیات جلال می‌یابند، نه خدا.

در آخر گفتیم که امروز می‌خواهیم راجع به مادیات، و اینکه چگونه می‌شود در خدمت پول بود، صحبت کنیم. نخست می‌خواهیم با هم آیه بیست و چهارم در فصل ششم انجیل متی را بخوانیم. عیسی مسیح می‌فرماید: «هیچ کس دو آقا را



خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا (پول) را خدمت کنید.»

عزیزان، پول کنترل خاصی بر روی ما دارد چونکه چنین به نظر می‌رسد ضامن شادی و آسایش ما است. پول همیشه بیخ گوش ما نجوا می‌کند: منم آنکه تو را به سعادت و شادی واقعی می‌رسانم، پس هرچه بیشتر بکوش تا مرا بدست آوری.

بنابراین تلاش برای گردآوری پول ممکن است گاهی اوقات از طریق درست منحرف شده و بخاطر کسب پول بیشتر و ثروت بادآورده و یکشنبه، انسان مرتکب دزدی و کلاهبرداری و گران‌فروشی و قلب و جعل و یا حداقل قرض از دیگران شود، چون پول وعده خوشبختی می‌دهد و ما هم وعده او را باور می‌کنیم و بدین ترتیب او را خدمت می‌کنیم.

ولی چنین اقدامی در ظاهر به خدمت گرفتن قدرت پول است. ولی ما هنوز جواب خود را نگرفته‌ایم. پرسیدیم که چگونه می‌شود در خدمت پول بود. ما پول را از طریق انجام آنچه که لازم است تا قدرت آن را در اختیار داشته باشیم، خدمت می‌کنیم. مثلاً کسی که شب و روز بی‌وقفه کار می‌کند تا قدرت پول را در اختیار داشته باشد، در واقع خادم پول است. و همین خدمت است که مورد نظر در متی فصل ششم آیه 24 می‌باشد. بنابراین اگر ما می‌خواهیم خدا را خدمت کنیم و نه پول را، باید چشم امید خود را به وعده‌های بسیار ارزشمند شادمانی موعود خدا

بدوزیم، و آنگاه است که خدا کنترل بیشتری نسبت به پول بر ما خواهد داشت، و خدمت ما به خدا نیز چنین است که با انجام دادن آنچه را که لازمه کسب قدرت خداست، او را خدمت کنیم و خدا نیز مقرر نموده است که قدرت خود را از طریق دعا در اختیار ما بگذارد و می‌گوید: «بطلبید، خواهید یافت.»

بدون شک این نوع خدمت به مفهوم اطاعت است. بیماری که به نسخه پزشک خود اعتماد دارد، او را اطاعت می‌کند. گناهکار شفا یافته‌ای که به داروی شفادهنده‌اش اعتماد دارد، او را اطاعت می‌کند. تنها از این طریق است که ما می‌توانیم از منافع موعود خدا بهره‌مند شویم. در اطاعت است که ما منفعت برندگان هستیم. خدا همیشه دهنده است، چون این دهنده است که جلال می‌یابد.

پطرس رسول در رساله اولش می‌گوید: «اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانائی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا به واسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانائی تا ابدالابد هست. آمین.»

ما باید سخت کار کنیم و هرگز فراموش نکنیم که نه ما، بلکه این فیض خداست که با ماست.

عزیزان بیایید خدا را اطاعت کنیم و فراموش نکنیم که این خداست که هم به اراده و هم به عمل برای رضامندی خود در ما کار می‌کند. بیایید انجیل را در سراسر جهان بگسترانیم و خود را وقف گزینش و اراده خدا برای جهانیان بنمائیم و هرگز صحبت از چیزی بجز آنچه که مسیح در ما به عمل آورد، ننمائیم. بیایید

همیشه برای کسب قدرت و حکمت خدا دعا کنیم، باشد که تمامی خدمات ما سرشار از عدالت، شادی و سلامتی در روح القدس باشد، زیر به فرمایش پولس رسول «هرکه در این امر خدمت مسیح کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.»

گفتیم که دو هدف در دعا منظور نظر است، نخست جلال یافتن خدا و دوم طلب شادی و خوشی برای خودمان. اینک می‌خواهیم با توجه به انجیل یوحنا فصل 14 آیه 13 به هدف دوم یعنی کسب شادی نهائی از طریق دعا پردازیم.

عیسی مسیح می‌فرماید: «تاکنون چیزی به اسم من طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.»

بله، اینست لذت مسیحی بودن - طلب کمال شادی در دعا - چرا چکیده دعا شادی است؟ در انجیل یوحنا فصل 16 آیه 24 لاقلاً به دو پاسخ اشاره شده است. در این بخش از انجیل، عیسی به شاگردانش می‌گوید که آنها در مرگ او محزون خواهند شد، ولی در برخاستنش از مردگان دوباره شاد خواهند گردید.

جدا از عیسی زیستن یعنی اندوه، به دنبال عیسی بودن یعنی شادی. بنابراین یاد می‌گیریم که هیچ فرد مسیحی نمی‌تواند بدون ارتباط زنده با عیسی کمال شادی را داشته باشد. فقط شناخت مسیح کافی نیست، ما باید با او دارای ارتباط شخصی و زنده باشیم. یوحنا در رساله اولش می‌نویسد: «از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نمائیم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید و اما شراکت ما با پدر و پسرش عیسی مسیح است. و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد.»

متابعت مسیح و اعلام شاد بودن در او به دیگران، لازمهٔ خوشی کامل است. شاید آیهٔ هفتم فصل 15 انجیل یوحنا موجزترین بیان این مشارکت دوجانبه باشد: «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.»

وقتی که کلام عیسی در ما بماند، آنگاه می‌توانیم فکر واقعی مسیح زنده را بشنویم، چون او دیروز و امروز و تا جاودان همان است و تغییر نمی‌یابد. در نتیجه شنیدن دل است که دعا بر زبان جاری می‌شود و این دعا به منزلهٔ عطر خوشبوئی است که در حضور تخت خدا گذرانیده می‌شود. زندگی توأم با دعا منجر به کمال شادی می‌شود چونکه دعا شریان اصلی ارتباط زنده ما با مسیح است. دعا راهی است که خدا برای تخلیه اشتیاق سوزان ما برای مسیح مقرر نموده است. اگر ما این سوپاپ اطمینان را در اختیار نمی‌داشتیم، اگر ما نمی‌توانستیم در پاسخ کلامش، با او از طریق دعا ارتباط برقرار کنیم، در واقع بیچاره می‌بودیم. دلیل دیگر اینکه دعا منجر به شادی کامل می‌گردد، اینست که دعا تأمین‌کننده قدرتی است که ما بدان وسیله می‌توانیم آنچه را که دوست داریم با کمک خدا انجام دهیم. در کلام خواندیم که «بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.» اما چه چیزی را بیابیم؟ چه چیزی شادی ما را کامل می‌کند؟ آیا زندگی در ناز و نعمت؟ خیر! آنچه را که ما در پاسخ دعا لازم داریم، احساس شادی از قدرت و محبت خداست و یا آنچنانکه یوحنا رسول می‌گوید، قدرت ثمردهی. دعا سرچشمهٔ شادی است، چون منبع قدرت محبت است.

ارتباط بین دعا و ثمردهی در انجیل یوحنا فصل پانزدهم کاملاً آشکار است. خدا قول می‌دهد دعاهای کسانی را که در او بمانند، مستجاب می‌کند. زبان انجیل یوحنا در این فصل حاکی از اینست که عیسی به شاگردان رسالتشان را ابلاغ کرده است تا بتوانند از قدرت دعا بهره‌مند شوند: «شما را مقرر کردم تا بروید و میوه آورید... تا هرچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا کند.»

عزیزان، زندگی در واقع یک جنگ است، پولس رسول در این مورد می‌گوید زیرا ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست، بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی.» بنابراین پولس رسول به ما فرمان می‌دهد: «خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام به جهت همه مقدسین بیدار باشید.»

دعا تقاضای نیرو از خداست برای ایفای وظایف خودمان. پولس رسول در مورد نقش دعا در زندگیش می‌گوید: «و برای من نیز دعا کنید تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سر انجیل را به دلیری اعلام نمایم.» و همچنین در رساله به کولسیان می‌فرماید: «درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که به جهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم.»

و در رساله به رومیان می‌فرماید «لکن ای برادران از شما التماس دارم که بخاطر خداوند، عیسی مسیح و محبت روح القدس برای من نزد خدا در دعاها جد و

جهد کنید... تا خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد.»

عیسی مسیح از دوهزار سال پیش تا کنون، اشتیاق شدید بشریت را به کسب شادی و سعادت، و تلاش بیهوده او را برای رسیدن به آن می‌دانسته است.

عیسی مسیح از دوهزار سال پیش تا کنون می‌دانسته است که دل‌هایی در این جهان هستند که ناخودآگاه منتظر شنیدن مژده اویند تا به سعادت و خوشی کامل دست یابند، ولی بدان دسترسی ندارند. مزرعه دل‌های مشتاق سفید شده و آماده درویدن است، کسی باید باشد که این مزرعه مشتاق را درو کند و سعادت جاودانی را به دل‌های مشتاقی که طالب سعادت واقعی هستند، عرضه نماید.

اینست که مسیح از ما دعوت می‌کند به درو برویم. «حصاد فراوان است، ولیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

ما نیز به تاسی از رهنمود عیسی مسیح، از صاحب این مزرعه آماده درو در دعا می‌طلبیم که خادمان خود را بفرستد تا مژده نجات را به جهانیان اعلام بدارند و ما را نیز در این رسالت بزرگ موفق و منصور بدارد.

آن کمال شادی را که ما می‌جوییم، انتقال آن شادی در محبت به دیگران است، هرآنچه از خداوند گرفته‌ایم نمی‌توانند ما را ارضاء نمایند، مگر اینکه آن گرفته‌ها در دادن جریان یابند. هیچ نوع ایثارگری‌ای لذت جان ماموری مطیع را که برای اجرای فرمان محبت از سوی خدا فرستاده شده، ویران نخواهد کرد. چونکه توشه و سلاح استراتژیک او دعا است. بنابراین ما بدین دلیل دعا می‌کنیم که

«خوشی ما کامل شود.»

رسیدن به این کمال خوشی مستلزم برخوردار شدن از مسیح است، ولی باید بخاطر داشته باشیم که مسیح در بست از آن ما نیست، بلکه باید دیگران را نیز از او برخوردار نمائیم. یک شخص مسیحی نمی‌تواند در عین حال که شاد است، خسیس هم باشد، چون آموخته است «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.»

بنابراین علت دیگر اینکه زندگی در دعا منجر به شادی کامل می‌شود، اینست که دعا به ما قدرت می‌دهد که دوست داشته باشیم. اگر کانال محبت خشک باشد، علتش اینست که کانال دعا به اندازه کافی عمیق نبوده است.

محبت ثمره روح است و روح در پاسخ دعا داده می‌شود و محبت عمل ایمان است و ایمان نیز با دعا تقویت می‌شود. محبت ریشه در امید دارد و بقای امید در تداوم دعاست. محبت هدایت شده و ملهم شد، از شناخت کلام خداست. پس اگر محبت راه رسیدن به کاملیت شادی است، بیائید برای قدرت محبت دعا کنیم، باشد که «شادی ما کامل گردد.»

و اما این شادی نهائی مردم خدا چیست؟ آیا اوج آن شادی در آن روز نخواهد بود که جلال خدا زمین و آسمان و دریا را سرشار می‌کند؟ آیا اوج آن شادی آن روز خواهد بود که مأموریت ما تکمیل می‌شود و فرزندان خدا از هر قوم و قبیله و زبان و امت و نژادی گرد هم خواهند آمد؟ آیا اوج آن شادی آن روز خواهد بود که تمام علت‌های گناه رفع می‌شوند و تمامی بدکاران از ملکوت خدا بیرون افکنده می‌شوند و عابدان و صالحان مانند خورشید در ملکوت پدرشان

خواهند درخشید؟ و آیا جنبش بشارتی پیشگام راهی برای رسیدن به این شادی

نیست؟ و آیا جنبش‌های بشارتی برانگیخته شده از دعا نیست؟

دوستان گرامی، بشارت کلام، تعهد ما و التزام کلیسای اولیه و پیوریتن‌های

قرن هفتم میلادی و موراوین‌های اروپائی قرن هیجدهم و بشارتی‌های آمریکائی

و شاگردان جنبش لاینز قرن نوزدهم و تعهد عمیق جنبش‌های بشارتی امروز نیز

بوده و می‌باشد.

پس مطالب امروز این برنامه را به طریق زیر خلاصه می‌کنیم:

کتاب مقدس به ما می‌آموزد که هدف نهائی ما در دعا باید جلال دادن به خدا

باشد، و در ضمن می‌آموزد که در هر کاری که انجام می‌دهیم و منجمله دعا، باید

در طلب شادی کامل خود باشیم. بعضی از الهی دانان می‌کوشند این دو هدف را از

یکدیگر جدا نمایند، ولی کتاب مقدس فرق بین جلال خدا و شادی خودمان قائل

نیست. در واقع می‌شود گفت که انتخاب با ماست. و آنچه که در این برنامه

شنیدیم اینست که احتمالاً دعا مؤثرترین ابزار در میان هر ابزاری دیگری برای اتحاد

این دو هدف است. دعا، شادی خود را با عیسی و با در میان نهادن عیسی با

دیگران می‌جوید.

در دعا ما به فقر خود و غنای خدا، به ورشکستگی خود و سخاوت خدا، به

درماندگی خود و رحمت خدا، اقرار و اعتراف می‌کنیم. بنابراین دعا به درستی

جلال خدا را در طلب آنچه که ما در او طالب آنیم، و نه در خود، بر می‌افرازد.

عیسی مسیح می‌فرماید: «هرچیزی را که به اسم من سنؤال کنید، بجا خواهم آورد،



---

---

تا پدر در پسر جلال یابد و تا شادی شما کامل شود.»

پس بیائید ما نیز به اندرز مسیح گوش جان بسپاریم و با دعا به حضور خدا برویم که حضور او حضوری امین است و بسی لذت بخش‌تر از پرداختن به لذت‌های ناپایدار. خداوند به شما برکت خاص خود را عطا فرماید تا پیوسته خدا را در دعاهای خود جلال دهید.

# 11

## با سلامی گرم به حضور شنوندگان وفادار رادیو انجیل

عزیزان امروز در این برنامه می‌خواهیم در مورد پول که یکی از ابزارهای مهم برای زندگی در جوامع کنونی می‌باشد و منافع و مضار آن و نحوه استفاده درست از آن صحبت کنیم .

آنچه که ما با پول خود انجام می‌دهیم و خواسته‌هایی که توسط پول برآورده می‌شوند، دو اثر می‌تواند بر زندگی ما بگذارد یا می‌تواند شادی ما را برای همیشه تثبیت و یا برای همیشه نقض نماید. کتاب مقدس با صراحت می‌گوید که نوع برخورد شما با پولی که در اختیار دارید جدا از منافع آن، می‌تواند موجب تباهی شما شود.

پولس رسول در رساله اول تیموتاوس فصل ششم آیه نهم می‌فرماید: «اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضرّ که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.»

آیا نوع برخورد شما با پول می‌تواند ضامن حیات جاویدان برایتان شود؟ پولس رسول در همان رساله می‌فرماید: «مستمندان این جهان را امر فرما که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده دست باشند. و برای خود اساس نیکو به جهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آورند.»

این آیات مبین استفاده درست از پول است به نحوی که بزرگترین و ماندنی‌ترین منفعت را از آن بدست آوریم. خواست خدا مبنی بر اینکه از هلاکت و تباهی خود اجتناب کنیم نه یک درخواست، بلکه یک فرمان است.

عزیزان ، واقعیت اینست که تمامی شرارت‌ها ریشه در اشتیاق شدید انسان به مرفه بودن زندگی دارد، ولی در واقع چنین آسایش و رفاهی لذت‌های زودگذری هستند که عمق دل‌های ما را راضی نمی‌کنند، بلکه در نهایت منجر به تباهی و هلاکت ما می‌شوند. ریشه تمام بدی‌ها در جهان اینست که مردم به جای اینکه خدا را دوست داشته باشند، پول را می‌ستایند.

پولس رسول می‌گوید : «زیرا که طمع ریشه همه بدیهاست که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.» عزیزان بیائید با تعمق بیشتری روی مندرجات رساله اول تیموتاوس باب ششم آیات 5 تا 10 بیندیشیم. پولس رسول در رابطه با اجتناب از طمعکاری در سفارش به تیموتاوس می‌فرماید «از منازعات مردم فاسد العقل و مرتد از حق که می‌پندارند دینداری سود است، از چنین اشخاص اعراض نما. لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. زیرا که طمع ریشه همه بدیها است که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند ، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.»

پولس در این آیات به تیموتاوس در مورد اغواکنندگان ظاهر فریب و جذابی که کشف بزرگ خود را ترقی سریع مادی از کانال دینداری می‌دانستند، هشدار

می‌دهد. آنها مدعی بودند که دینداری منبع درآمد و سود شان است و بقدری معتاد و دلبسته به پولشان شده بودند که حقیقت جایگاه بسیار کوچکی را در قلب آنها اشغال کرده بود. آنها از دادن مالیات طفره می‌رفتند باشد که پول بیشتری بیندوزند. آنها می‌خواستند با توسل به علائق دینی به هر ترتیبی شده کیسه‌های خود را پر کنند. ولی پولس هشدار می‌دهد، اگر دینداری اینست، رهایش کن.

روزگار ما نیز، روزگار مناسبی برای بهره‌وری از دینداری است. بازار دینداری در روزگار ما داغ است دینداری کتاب فروشان، آهنگسازان، فروشندگان صلیب‌های نقره‌ای و آویزهای ماهی، دعا نویسان، رمالان، فالگیران، جن‌گیران ... و غیره، ...

پولس با اشاره به دکان دینداری در روزگار خود و روزگار ما می‌گوید «لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.» بنابراین اگر دینداری شما، میل به ثروتمند شدن را در شما فرو نشانیده است، و شما را کمک کرده است که به آنچه که دارید، قانع باشید، پس دینداری شما منفعت عظیمی است چون به قول پولس رسول «ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.» و اما مسئله اینست که چرا ما نباید در پی ثروت مادی باشیم؟

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که بسیاری از مشاغل قانونی تمرکز شدیدی روی سرمایه دارند. شما نمی‌توانید بدون داشتن میلیونها وجه نقد یک کارخانه تولیدی تأسیس کنید. وقتی که کتاب مقدس طلب ثروت را را محکوم می‌کند، الزاماً مشاغلی را که هدفشان گسترش خدمات سرمایه‌ای است، محکوم نمی‌کند. صاحبان ثروت حتی گرچه ممکن است حریص باشند، ولی انگیزه‌ای بزرگ‌تر و شریف‌تر از گسترش ثروت خود داشته باشند، و آن عایدات و منافع است که از تولیداتشان

نصیب عامه مردم می‌شود و شخصی که با این انگیزه ثروت خود را می‌افزاید، محکوم به طلب ثروت نیست. کارکردن برای تحصیل پول و کار کردن برای نفع دیگران از طریق پول حاصله از زحمات خودمان، اشتیاق به طلب ثروت نیست. آنچه که در این آیات مورد نظر پولس است و نسبت به آن هشدار می‌دهد جمع‌آوری هر چه بیشتر پول برای ارضاء نفسانیات و عیاشی در سایه مادیات است.

پولس رسول سه دلیل برای نهی جمع‌آوری ثروت ارائه می‌دهد:

در آیه هفتم می‌خوانیم که: «زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد.»

در همان آیه می‌فرماید: «پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.» و دلیل سوم اینست که طلب ثروت منجر به تباهی و هلاکت ما می‌شود.

«اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضرّ که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.»  
حال به بررسی بیشتر هر یک از این دلایل می‌پردازیم.

نخست اینکه ما دست خالی به این جهان آمده‌ایم، و لاجرم با دست خالی هم از این جهان خواهیم رفت.

فرض بفرمائید در یک سانحه هوایی یک دیپلمات برجسته، یک میلیاردر، یک ایماندار مخلص، و یک شخص شریر، جان خود را از دست می‌دهند. آنها وقتی جان خود را از دست بدهند و پس از مرگ در حضور خدا حاضر شوند، کاملاً تهی‌دست، بدون شناسنامه، گذرنامه، کارت اعتباری و کتاب «راز موفقیت» و کارت رزرو اطاقی در هتل هیلتون می‌باشند. بنابراین در محضر خدا یک دیپلمات

برجسته، یک تاجر موفق، یک ایماندار مخلص، و یک شخص شریر، همه از نظر تهی‌دستی در یک سطح قرار دارند و تنها چیزی که دارند، آنچه هست که در دل‌هایشان می‌باشد. آن شخص دلبسته ثروت و آن شخص شریر... چقدر در حضور خداوند حقیر و بیچاره خواهند بود...

فایدهٔ دیگر آن ساده زیستی است. مسیحیان می‌توانند و می‌بایست به نیازهای اولیه زندگی برای زیستن، قناعت کنند. وقتی ما مسیحیان خدا را نزدیک خود و برای خود داریم، دیگر به چیزی اضافه بر آن نیازی نداریم. نویسندهٔ رساله به عبرانیان می‌فرماید: «سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او (خدا) گفته است: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.» بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوئیم «خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهیم بود، انسان به من چه می‌کند؟»

دیگر مهم نیست اوضاع بازار داد و ستد و بورس و سهام و طلا و غیره چگونه است، خدا همیشه برای ما بهتر و برتر از هر طلای ناب است. بنابراین ما می‌توانیم به کمک خدا قانع و امیدوار باشیم و به حوائج ساده زندگی قناعت کنیم، چون آن خشنودی ژرفی که خدا از طریق طبیعت و ارتباط دوستانه‌اش با ما، عطا نموده است، برای ما کافی است.

تفاوت عمیقی است در بین یک هیجان موقتی ناشی از خریدن یک اسباب بازی تازه و آن شادی و هیجان از آغوش کشیدن دوستی از راه رسیده و گرامی.

به نظر شما کدامیک شادترند: مردی که با پرداخت مبلغ گزافی در سویتی در یکی از مجلل‌ترین هتل شهر ساکن می‌شود و عصر خود را در یک بار تاریک و دود زده با زنان بزک کرده و رنگین می‌گذرانند، و یا مردی که در اطاقی کوچک در

حومه شهر در کنار مزرعه گل‌های آفتابگردان ساکن می‌شود و عصر خود را به تماشای غروب آفتاب و نوشتن نامه‌ای عاشقانه به همسرش، سپری می‌کند؟

ما می‌توانیم به حوائج اولیه زندگی قناعت نموده و مازاد پول خود را به امور مهم‌تری اختصاص دهیم که از آن جمله‌اند رسانیدن مژده نجات انجیل به کسانی که آن را تاکنون نشنیده و تاکنون نجات نیافته‌اند. چه نیازی مهم‌تر و حیاتی‌تر از این؟ کمک به مراکز بیماری‌های خاص، یتیم‌خانه‌ها، مراکز اسکان سالمندان، گرسنگان جهان. و دست یاری دادن به کسانی که نیاز به یاری ما دارند.

بنابراین اگر ما نیز مانند پولس رسول به نیازهای اولیه زندگی خود قانع باشیم، میلیون‌ها دلار مازاد دارائی‌ها، که در نتیجه قناعت آزاد شده است، می‌تواند در خدمت بشارت انجیل و برآوردن نیاز نیازمندان و خدمات بشردوستانه قرار بگیرد.

دلیل سوم پولس مبنی بر نهی جمع‌آوری ثروت این است که انباشت ثروت موجب تباهی و هلاکت انسان می‌شود. هیچ شخص ایمان‌داری نمی‌خواهد غرق تباهی و هلاکت و درگیر انواع دردها شود.

پس عزیزان ... خود را بیازمائید. آیا دیدگاه شما راجع به پول برگرفته شده از کتاب مقدس است و یا جذب دنیای تجارت معاصر شده‌اید؟

دنیای تجارت معاصر چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟

در یک آگهی تبلیغاتی که یک صفحه تمام رنگی از یک مجله معتبر را اشغال کرده بود، مردی را نشان می‌داد که با لباسی شیک روی یک صندلی چرمی بسیار شیک لم داده بود و دستانش را که مزین به یک ساعت از طلای ناب بود با لبخندی حاکی از رضایت تمام به سوی مخاطب نشانه گرفته بود و او را دعوت می‌کرد. در زیر این آگهی نوشته شده بود «لباس او دوخته‌ترین مشهورترین خیاطان،

ساعت او از طلای ناب و صندلی او از شرکت ایکس» و او .. ضمن اینکه انگشت خود را به سوی مخاطب خود نشانه رفته بود می‌گفت: «من به شدت کار می‌کنم و سهم خود را از خوشبختی دارم. حرفه من، حرفه موفق است. من می‌خواهم که سازمانم بازتاب تلاش شبانه‌روزی‌ام باشد و چنین نیز هست. از این جهت است که صندلی‌ام را از شرکت ایکس تهیه کرده‌ام ... این صندلی مناسب رؤیاهای من است...» فلسفه جمع‌آوری ثروت از دیدگاه این مدیر موفق، غرق شدن در تجملات است... صندلی مدیریت از شرکت ایکس، ساعت طلا از شرکت ب، لباس از مزون مشهور ج، پیپ از کارخانه د... و مبل از فلان و بهمین ترتیب جریان ادامه دارد... پس موفقیت یک کسب و کار از نظر یک مدیر موفق غرق شدن در تجملات است و از نظر آن کارخانه صندلی سازی، آن کارخانه ساعت‌سازی، آن مزون مشهور... تزریق این تجملات راز موفقیت هرچه بیشتر...

آیا شما رها از جاذبه پیام‌های دروغین دنیای تجارت هستید؟ و یا دروغ‌های اقتصادی دنیای تجارت که در همه جا آنها را می‌بینیم، شما آنچنان فریفته است که تنها گناهی را که در رابطه با پول تصویر می‌کنید، دزدی است؟

دوستان گرامی، مسیحیت مخالفتی با آزادی در کسب و کار و تجارت ندارد. اما بخاطر خدا بیائید از آزادی خود به عنوان یک نفر مسیحی آنطور استفاده کنیم که به اشتیاق ثروت اندوختن «نه» بگوئیم و به حقیقت «بله» بگوئیم. و در ضمن این را می‌دانیم که در قناعت زیستن و قانع بودن به حوائج اولیه زندگی، کاری بس مشکل و درد بزرگی در دینداری است، چونکه خداوندمان از ما خواسته است که طوری زندگی کنیم که گویا در ایام جنگ می‌باشیم. ثروت در ذات خود بد نیست، ولی آنچه که ممکن است طلب ثروت را تبدیل به استقبال از تباهی و هلاکت نماید، نحوه استفاده از آن است.



ما تا اینجا به بررسی مندرجات رساله اول تیموتاوس فصل ششم آیات ششم و دهم پرداختیم که اشاره به افرادی است که ثروتمند نیستند ولی ممکن است وسوسه شوند و به دنبالش بروند در آیات 17 تا 19 این فصل، پولس به گروهی در کلیسا اشاره می‌کند از پیش ثروتمند بوده‌اند. و در اینجا است که نظر پولس را راجع به شخصی که ثروتمند است ولی مسیحی می‌شود، پیدامی‌کنیم. این شخص با ثروتش چکار باید انجام دهد؟

یک شخص مسیحی در صورتی که خدا شغلش را برکت داده است و صاحب ثروت زیادی شده است، چه کار باید بکند؟ پاسخ این سؤال را در آیات 17 تا 19 می‌یابیم: پولس خطاب به تیموتاوس می‌گوید:

*«دولتمندان این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه بر خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتع به ما عطا می‌کند، که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه که دولتمند و سخی و گشاده دست باشند و برای خود اساس نیکو به جهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.»*

بیانات فوق بازتاب فرمایشات عیسی مسیح در انجیل متی فصل ششم آیات 19

تا 21 می‌باشد

*«گنج‌ها را برای خود بر زمین نیندوکید، جائی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جائی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند، بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسان بیندوکید، جائی که بید و زنگ و زیان نمی‌رساند و جائی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.»*

عزیزان- عیسی مسیح با پس انداز مخالفت ندارد، بلکه او مخالف سرمایه‌گذاری غلط است - یعنی دل بستن به آسایش و امنیتی که پول در این جهان می‌تواند به شما مژده بدهد. پول باید برای ثمردهی در آسمان به کار گرفته شود. ولی چگونه گنج خود را در آسمان بیندوزیم؟ عیسی مسیح پاسخ ما را در انجیل لوقا فصل دوازدهم است. آیات 32 تا 34 داده است.

*«ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که خشنودی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید. آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباہ نسازد. زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.»*

نمونه دیگر دعوت مسیح به اندوختن گنج در آسمان در انجیل لوقا فصل 14 آیات 13 تا 14 یافت می‌شود:

*«بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شالان و کوران را دعوت کن. که خجسته خواهی بود، زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان به تو جزا عطا خواهد شد.»*

در یک رفتار بده و بستان و ایده «این به آن در»، انتظار پاداش گرفتن بیهوده است. زندگی خود را با عیاشی و خوشگذرانی پامال نکنید به رستاخیز خود و آن پاداش بزرگ که همانا «کمال خوشی» که در حضور خداست و به «لذتهائی» که تا ابدالابد «در دست رلست اوست» بیندیشید.

دوستان عزیز ما نباید چشم به پاداش زمینی داشته باشیم، بلکه باید چشم امید خود را به پاداش آسمان که همانا شادی بیکران پسر خدا بودن است، بدوزیم.

این بر نامه را با سخنانی گهربار از عیسی مسیح در انجیل متی فصل ششم آیات 3 و 4، به پایان می‌بریم:

*«تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند،*

*مطلع نشود، تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا*

*اجر خواهد داد.»*

دعای ما اینست که خدا شما را در اجرای اهداف نیکویش برای خیریت بشریت و صلاح شما، یاری نماید. در برنامه آینده نیز به این مورد خواهیم پرداخت.

## 12

با سلامی گرم حضور شنوندگان و یاران وفادار رادیو صدای انجیل

عزیزان ما در برنامه پیش راجع به پول که یکی از ابزارهای مهم برای زیستن در جوامع کنونی است صحبت کردیم و به بررسی منافع و مضار آن و نمونه درست و نادرست استفاده از پول اشاره کردیم.

ولی صحبت پول آنقدر گسترده می‌باشد که پرداختن به آن در این مجال کوتاه، حق مطلب را ادا نخواهد نمود، بنابراین امروز نیز می‌خواهیم در مورد پول صحبت کنیم.

تعلیمات پولس رسول به توانگران در رساله اولش به افسسیان فصل ششم آیه 19 ادامه می‌یابد که دلالت دارد بر تعلیمات عیسی مسیح در مورد پول در اناجیل. پولس می‌گوید که مردم ثروتمند باید پول خود را چنان خرج کنند که بتوانند «برای خود اساس نیکو به جهت عالم آینده نهند. تا حیات جاودانی را بدست آورند.» و این نشان می‌دهد که راه دیگری هم برای خرج کردن پول وجود دارد که باعث محرومیت از حیات جاودانی می‌شود.

پولس در 7 آیه قبل از این خطاب به تیموتاؤس گفته بود. «جنگ ایمان را بکن و بدست آوردن آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی، در حضور گواهان بسیار.»

علت اینکه نحوه استفاده از پول، اساس نیکوئی برای حیات جاودانی است، این نیست که سخاوت داشتن موجب کسب حیات جاودانی می‌شود، بلکه نشان می‌دهد که دل ما در کجاست.

سخاوت مؤید است که امید ما به خداست و نه به خودمان و یا به پولمان. ما خودمان حیات جاودانی را بدست نمی‌آوریم، بلکه آن فیضی از ناحیه خداست. ما حیات جاودانی را در اتکاء به وعده خدا صاحب می‌شویم و آنگاه است که چگونگی مصرف پول مؤید یا منکر این اتکاء می‌باشد. پولس رسول سه رهنمود برای استفاده از پول به جهت کسب حیات جاودانی. به ثروتمندان می‌دهد.

نخست به ثروتمندان توصیه می‌کند که نگذارند پولشان موجب غرورشان شود: «دولتمندان این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند.»

آیا توجه کرده‌اید که دلهای ما در مقابل پول آماده فریب است؟ هر یک از ما بعد از یک سرمایه‌گذاری هشیارانه و پر سود، یا خریدی تازه و یا سپرده‌ای کلان، چه حسی از خود بینی و برتری داریم؟

دوم، پولس در آیه 17 به توانگران توصیه کرده است: «به دولت ناپایدار امید ندارید، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت‌مندان را برای تمتع به ما عطا می‌کند.» ولی دل نبستن به دولت دنیائی برای توانگران خیلی دشوار است. بدین سبب است که عیسی فرمود، ورود به ملکوت خدا برای توانگران مانند گذشتن شتر از سوراخ سوزن است. مشاهده تمام امیدهای زمینی که توانگران عرضه می‌دارند و چشیدن آن و آنگاه چشم‌پوشی از آن و رو نمودن به خدا و تمام امیدهای خود را به خدا بستن کاری مشکل است. دوست نداشتن هدایای خدا به جای او که دهنده این هدایا است، خیلی مشکل است. ولی تنها راه درستی که در پیش پای توانگران است، چشم‌پوشی از تمام آن زرق و برق‌ها و رو نمودن به خدا، و دوست داشتن عطا

کننده به جای عطایا است. اگر نتوانند چنین کنند، باخته‌اند. آنها باید اخطار موسی را به بنی اسرائیل، آنگاه که وارد ارض موعود شدند، بخاطر بسپارند:

*خداوند، خطاب به قوم اسرائیل می‌فرماید: «مبادا در دل*

*خود بگوئی که، قوت من و توانائی دست من، این توانگری را*

*از برایم پیدا کرده است، بلکه بیهوده خدای خود را بباد آور.*

*زیرا اوست که به تو فرصت می‌دهد تا توانگری پیدا نمایی...»*

توصیه سوم پولس رسول به دولتمندان جهان اینست که «دولتمندان این جهان را امر فرما که نیکوکار بوده و در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده دست باشند.» وقتی که دولتمندان از جذبۀ غرور رها شوند، و هر گاه که امید آنها فقط به خدا باشد، فقط یک اتفاق می‌افتد و آن اینکه پول خود را سخاوتمندانه برای نجات اسیران از بند گناه و برآوردن نیاز نیازمندان بکار می‌گیرند.

عزیزان خطر بزرگی که در ثروت نهفته اینست که علاقه ما را به جای خدا به هدایای خدا معطوف می‌کند. توصیه سوم پولس به توانگران اینست که «نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده دست باشید.»

آیه هفدهم از فصل ششم رساله اول تیموتاؤس، معمولاً بدجوری تعبیر می‌شود، آیه می‌گوید که خدا «همه چیز را دولتمندانه برای تمتع ما عطا می‌کند.» معنی این آیه اینست که خدا در وهله نخست در آنچه که برای ما انسانها تدارک دیده است، سخاوتمندانه عمل می‌کند و دوم اینکه ما نباید با برخورداری و لذت بردن از آنچه که خدا به ما داده است، احساس گناه کنیم، چونکه خدا نعمات خود را برای برخورداری ما به ما ارزانی داشته است.

البته در خدمت به خداوند انسان می‌تواند خود را از برخورداری از نعمات خداوند محروم کند، روزه بگیرد، مجرد بماند و نفس خود را انکار نماید. چنین روشی در خدمت به خداوند نیکو است و شاید بتوان آنها را اصول روحانی محسوب نمود. عطایای طبیعی برای صلاح و منفعت ما می‌باشند و بر خوردار شدن از آنها فرصتی است برای شکرگزاری و ستایش خدا.

ولی فرضیه‌ای که امروزه متداول شده است اینست که «ما با پول خود و با برخورداری شاکرانه از تمام چیزهایی که خدا در اختیار ما نهاده است و ما را قادر به خریدن آنها نموده است، خدا را جلال می‌دهیم. چرا باید پسر پادشاه، چون گدا زندگی کند؟»

این فرضیه یک جنبه مثبت و واقعی دارد و یک جنبه منفی و غیر واقعی: بعد واقعی و مثبت فرضیه اینست که خدا را برای هر آنچه که به ما ارزانی داشته است و ما را قدرت داده است تا آنها را صاحب شویم، شکرگزاری می‌کنیم و این مورد خدا را جلال می‌دهد.

ولی بعد منفی و غیر واقعی فرضیه، اشاره‌ی زیرکانه‌ای است مبنی بر اینکه خدا را می‌توان با خرید انواع و اقسام وسائل لوکس و فانتزی جلال داد.

چنین برداشتی اشتباه است، خدا را با غرق شدن در تجملات به بهانه برخوردار شدن از نعمات او، نمی‌توان جلال داد. اگر اینطور می‌بود پس نمی‌باید مسیح در انجیل لوقا می‌گفت «آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید...» و یا نمی‌باید می‌گفت «پس نگران نباشید که چه بخورید و چه بیاشامید...» یحیی تعمیددهنده لزومی نداشت که بگوید «هر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد و هر که خوراک دارد، نیز چنین کند.» دیگر لزومی نداشت پسر انسان آواره باشد و جایی برای سر نهادن نداشته باشد.

و زکای باجگیر در انجیل لوقا دیگر لزومی نداشت نصف اموال خود را به فقرا ببخشد.

وقتی ما این حق را برای خود نگه می‌داریم که از نعمات خدا تا آن درجه برخوردار شویم و در آسایش و برخورداری خود از نعمات خداوند چنان غرق شویم که دیگر توجهی به اطراف نداشته باشیم و نجات نیافتگان، بیماران و گرسنگان و میلیون‌ها انسان نیازمند دیگر را نبینیم، دیگر خدا از متمتع شدن ما جلال نمی‌یابد. نشانه اینکه بسیاری از مسیحیان پیرو چنین فرضیه‌ای شده‌اند اینست که خیلی کمتر از آنچه از خداوند می‌گیرند، می‌دهند. خدا آنها را کامیاب کرده است، ولی آنها با گزینش فرهنگ اصراف و تفسیر نادرست از کلام خدا می‌خواهند هر چه بیشتر از نعماتی که خدا به اصطلاح در اختیارشان نهاده استفاده کنند و لذت ببرند، چونکه فرزندان پادشاه می‌باشند!

ولی در مقابل عده‌ای معترض هستند که چرا خدا بسیاری از مقدسین را کامیاب کرده است؟

آیا مگر غیر از اینست که در عهد عتیق خدا وعده داده است که مردم خود را کامیاب می‌سازد؟

در واقع خدامحصولات ما را می‌افزاید تا ما نیز با توجه به کرامت و سخاوت او ثابت کنیم که محصولات ما، خدای ما نیست. خدا هر حرفه‌ای را موفق نمی‌کند و هر حاصلی را برکت نمی‌دهد، بلکه خدا کاری و محصولی را موفق می‌گرداند که بتواند لااقل در خدمت 20٪ از جمعیت جهان باشد و آنها را یک قدم از پرتگاه قحطی زدگی عقب براند.

جیمز استوارت سی سال پیش در اسکاتلند چنین گفته است:



«این وظیفه اقتصاددانان است، نه وظیفه کشیشان که برنامه‌ریزی کنند. ولی دقیقاً وظیفه کشیشان است که بر دل‌های خوابیده انسانها شمشیر بزنند تا بیدارشان کنند و چشمان آنها را به رنج‌های بزرگ عیسی بگشایند و دل‌های آنها را نسبت به رحمت و شفقتی که عیسی در کوران آن همه مخالفت‌ها و ضدیت‌ها برای ما کشید، آگاه سازند. در روزگاری که کرنا‌های آسمانی نواخته می‌شوند و پسر خدا آماده جنگ می‌شود، دیگر جایی برای مسامحه وجود ندارد.»

عزیزان آنچه که ما مخصوصاً بدان خوانده شده‌ایم «زندگی در شرایط جنگی است.» ما قبلاً از عبارت «نیازهای اولیه زندگی» صحبت کردیم، چونکه پولس رسول در رساله اول تیموتاؤس گفته است: «پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.»

قناعت به نیازهای اولیه و ساده زیستی نمونه بارز زیستن در شرایط جنگی است.

عزیزان در این جهان جنگی در جریان است. همه اظهار نظرها مبنی براینکه مسیحیان به عنوان «فرزندان خدا» حق برخورداری از یک زندگی لوکس و تمتع تمام از نعمات خدا را دارند، در این جو جنگی، پوچ و بی‌معنی می‌باشند، مخصوصاً وقتی که خود پادشاه در جنگ است. ساده زیستی شاید یک انگیزه درونی باشد ولی نفعی از ما عاید دیگران نمی‌کند، و اما حداقل دست‌وبال ما را برای شرکت در این جنگ مقدس و کسب پیروزی آسمانی باز می‌کند. سبک زیستن در ایام جنگ حاکی از اینست که یک هدف بزرگ و ارزشمند وجود دارد که باید برای آن پیوسته کاهیده شویم. پولس رسول می‌فرماید: «اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می‌کنم و صرف کرده خواهم شد...»

جوامع عقب افتاده در این روزگار هنوز هم درگیر یک سری بیماری‌های خاص می‌باشند: مالاریا، سوء تغذیه، ذات‌الریه، بیماری‌های انگلی، تیفوس و غیره... ولی جوامع مترقی و پیشرفته هم بیماری‌های خاص خود را دارند، بیماری‌های جدیدی که در جوامع پیشرفته رو به تزاید است، چاقی، تصلب شرایین، بیماری‌های قلبی، سکته‌مغزی، سرطان ریه، بیماری‌های مقاربتی، و معضلاتی نظیر کودک‌آزاری، خودکشی، قتل و غیره...

انتخاب با شماست. ماشین‌های نجات‌بخش تبدیل به ابزارهای جان‌ستان شده‌اند. وسع مالی هم موجب تحرک و پویایی می‌شود و هم موجب انزوا. بدین دلیل است که دادگاه‌های خانواده ما مملو از جمعیت می‌باشند، بدین جهت است که زندان‌های ما مملو از مجرمین می‌باشند، بدین جهت است که درمانگاه‌های روانی ما مملو از بیمار هستند. ما در تلاش برای رهائی خودمان، در واقع خود را گم کرده‌ایم، و چقدر مشکل‌تر خواهد بود اگر بخواهیم دیگران را نجات دهیم. نکته در اینجا است: کسانی که مسیحیان را تشویق به برخورداری از لذت‌های ایام صلح می‌کنند، مفهوم تعلیمات مسیح را در مورد پول درک نکرده‌اند. عیسی به ما آموخت اگر می‌خواهیم جان خود را نجات دهیم، باید آن را هلاک سازیم: «زیرا شخص را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را بیازد؟» هدفی که مسیح برای ما تعیین کرده است اینست که برای تحقق یا ابلاغ مژده نجات به نجات نیافته‌گان، زندگی خود را بر طبق اخلاص بگذاریم و از مرگ نهراسیم.

به هر حال شاید بتوان گفت به‌طور کلی سه راه برای پولدار شدن وجود دارد. اول کسب پول و ثروت از طریق نامشروع و دزدی، دوم کسب پول و ثروت از طریق کسب مشروع و زحمت کشیدن و سوم کسب مال و ثروت از طریق زحمت و کار و کوشش و آنگاه بخشش به دیگران.

پولس رسول در رساله به افسسیان می‌فرماید: «دزد دیگر دزدی نکند، بلکه با دست‌های خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند، نیازمندی را چیزی دهد.»

بیشتر مامسیحیان پول و ثروت خود را از طریق دوم بدست آورده‌ایم. فشارهای فرهنگی ما را وا داشته است که ثروت خود را از طریق دوم صاحب شویم. ولی کتاب مقدس با تأکید شدیدی ما را فرا می‌خواند که به طریق سوم رفتار کنیم. پولس رسول در رساله دوم قرنتیان می‌فرماید: «خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.» پس علت اینکه خدا ثروت ما را برکت می‌دهد اینست که می‌خواهد آنقدر داشته‌باشیم تا بتوانیم راحت زندگی کنیم و سپس مازاد ثروت خود را صرف امور خیریه کنیم، باشد که چنین اقدامی بیچارگی روحانی و جسمانی ما را کاهش دهد - ثروت کافی برای خودمان و فراوان برای دیگران. دیگر مهم نیست که چقدر داشته باشیم، امروز صنایع بزرگ و دستمزدهای کلان حرف اول را می‌زنند. آنها ذاتاً و الزاماً بد نمی‌باشند، بدی کار اغوا شدن به دستمزدهای شش رقمی است که لاجرم زندگی شش رقمی را در پی دارد. خدا ما را آفریده است که کانالی برای انتقال فیض او باشیم. ولی خطر در اینجاست که ما این کانال را به جای مس با طلا، اندود کنیم.

بله دوستان، هدف پولس رسول در فصل ششم نامه دومش به تیموتاؤس اینست که ما را کمک کند که زندگی جاوید را برای خود نگه داریم و آن را از دست ندهیم. پولس رسول هرگز بیهوده سخنی نگفته است. او کسی است که در مرز جاودانگی زندگی می‌کند و بدین جهت است که امور را بسیار روشن می‌بیند.

او ما را به باد سؤال می‌گیرد: «غیر از اینست که شما زندگی واقعی را طالبید؟ غیر از اینست که نمی‌خواهید تباه شوید و از بین بروید؟ غیر از اینست که

می‌خواهید حاصل دینداری خود را صاحب شوید؟ پس بیائید از حکمت خود استفاده کنید، در طلب ثروت و مکننت نباشید. با نیازهای اولیه دوران جنگ قانع باشید و تمام امید خود را به خدا ببندید و مغرور نشوید و بگذارید شادی شما در خدا و در آزاد کردن دنیای گم شده و نیازمند تجلی یابد.»

پس عزیزان بدین نتیجه رسیدیم که پول و ثروت یکی از عوامل مهم و تعیین کننده در زندگی و بخصوص زندگی مسیحائی است. نحوه برخورد ما با پول و مصرف آن می‌تواند تعیین کننده شادی جاودانه و یا موجب هلاکت و تباهی ما شود.

تمامی ثروت‌ها در جهان ریشه در طمعکاری و اشتیاق به پول و کسب ثروت دارند. پولس رسول می‌گوید «طمع ریشه همه بدی‌هاست که چون بعضی در پی آن کوشیدند، در ایمان گمراه گشته خود را به اقسام دردها سفتند.»

پولس رسول سه دلیل برای این فرمان خود ارائه می‌دهد:

اول اینکه دست خالی به این دنیا آمده‌ایم و لاجرم دست خالی هم می‌رویم.

دوم اینکه باید به آنچه که داریم قانع باشیم.

سوم اینکه در صورتی که به دنبال ثروت برویم، دچار تباهی می‌شویم.

و پولس در ضمن نهی از اشتیاق به پول و ثروت، سه توصیه مهم به توانگرانی که مسیحی شده‌اند، می‌نماید.

اول اینکه مبدا ثروت‌شان موجب غرورشان شود.

دوم اینکه دل بردولت ناپایدار خود نبندند، بلکه دل به خدای زنده که دهنده آن دولت است ببندند.

امید اینکه توانگران مسیحی این روزگار هم با به‌کارگیری توصیه‌های پولس رسول ثروت خود را برای دستیابی به ملکوت و حیات جاودانی بکار گیرند، و نه

---

گزینش فنا و تباهی. دعای ما نیز اینست که شا عزیزان را همانطوری که خدا وعده داده است از نظر مادی و معنوی متبارک گرداند تا بتوانید ضمن پرهیز از غرور در اتکا به خدای زنده از ثروت خود برای پیشبرد کلام خدا در جهانی که شدیداً نیاز به آن احساس می‌شود، استفاده کنید.

# 13

با سلام، خدمت شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل

عزیزان، همانطوری که اطلاع دارید ما در این سری از برنامه‌ها تحت عنوان خدای مشتاق به موادی مانند محبت، عبادت و پول اشاره کردیم. اینک می‌خواهیم به یک مورد مهم در زندگی که ازدواج نامیده می‌شود بپردازیم.

تاکنون از خود پرسیده‌اید که علت این‌همه نابسامانی‌ها و ناکامی‌هایی که در زندگی زناشوئی پیش می‌آید چیست؟ علت اصلی این نابسامانی‌ها و ناکامی‌ها در زندگی زناشوئی اینستکه طرفین به‌جای اینکه نفع طرف مقابل خود را بجویند، به فکر منافع خود می‌باشند. توصیه کتاب مقدس به زنان و شوهران اینست که نفع و خوشی خود را در نفع و خوشی طرف مقابل خود بجویند و ازدواج را تبدیل به بستری برای لذت مسیحائی نمایند. کتاب مقدس توصیه می‌کند که همسر خود را بی‌عیب و پاک نمائیم.

فصل پنجم رساله پولس به افسسیان بیش از هر بخش دیگری در کتاب مقدس به مسئله لذت مسیحائی در ازدواج پرداخته است.

پولس رسول به زنان و شوهران توصیه می‌کند: «ای شوهران زنان خود را محبت نمائید، چنانکه مسیح هم کلسیا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد، تا

آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشند، بلکه تا مقدس و بی عیب باشد. به همین‌طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید. زیرا هیچ‌کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است، بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوان‌های او.»

بله عزیزان، مسیح جان خود را برای کلیسا داد. چرا مسیح جان خود را برای کلیسا داد؟ در کلام چنین می‌خوانیم: «تا آن را بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید.» و چرا چنین می‌کند؟ او جان خود را فدا کرد تا «کلیسای مجید» را به نزد خود حاضر سازد، باشد که در آن لکه و چین و عیبی و هیچ نقصی نباشد، بلکه تا مقدس و بی‌عیب باشد.

در رساله به عبرانیان می‌خوانیم که: «مسیح به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرد، متحمل صلیب گردید.» کدام خوشی منظور نظر مسیح بود؟ خوشی مورد نظر مسیح عروسی با عروسش، کلیسا بود. عیسی یک عروس لکه‌دار و معیوب و ناپاک را نمی‌خواهد. بنابراین اراده نموده است تا بمیرد تا بدان وسیله عروس خود را «طاهر و تقدیس» نماید تا او را در حضور خود «بی‌لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن، حاضر نماید.»

آنچه که مهم است طلب شادی، در شادی محبوب است.

شادی فرجامین کلیسا چیست؟ شادی فرجامین کلیسا پاک شدن و مقدس شدن و سپس عرضه شدن در قالب عروس به عیسی مسیح است. و مسیح نیز

شادی خود را در شادی عروسش کلیسا می‌جوید. اینست مفهوم عشق: جستجوی شادی خودمان در شادی محبوبمان.

پولس در رساله به افسسیان گامی فراتر نهاده، و می‌گوید «زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است، بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و استخوان‌های او.»

چرا عیسی کلیسا را تربیت و نوازش می‌کند؟ چونکه ما اعضای بدن او هستیم و هیچکس به بدن خود صدمه نمی‌زند. به کلامی دیگر، اتحاد مسیح و عروسش آنقدر مستحکم است که آن دورا «یکتن» نموده است و مسیح هر کار خوبی که در حق کلیسایش انجام دهد، گوئی نسبت به خودش انجام داده است.

تأکید شدید این بخش اینستکه خداوند می‌خواهد عروس خود را تربیت و نوازش کند و آن را پاک و مقدس بگرداند. ولی برخی می‌گویند که محبت صمیمانه، آن محبتی که در جلجتا متجلی شد با نفع شخصی میانه‌ای ندارد. ولی در واقع چنین نیست. آنچه که مسیح برای کلیسایش انجام می‌دهد، محبت ناب می‌باشد حتی گرچه نفع خود را در نفع کلیسایش می‌جوید.

ما نمی‌توانیم نفع شخصی را از محبت به محبوب حذف کنیم، چونکه نفع شخصی، خودپسندی نیست. خودپسندی یعنی شادی و لذت خود را به حساب دیگران یافتن، ولی محبت، شادی خود را در شادی محبوب می‌جوید. محبت حتی برای محبوب مرگ را تحمل می‌کند، باشد که شادی او در تقدس و شادی محبوبش کامل شود.

ولی وقتی پولس می‌گوید «هیچکس جسم خود را دشمن نداشته است، بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند» و سپس به عنوان نمونه به عیسی اشاره می‌کند، آیا



خلاف گفته عیسی که در انجیل یوحنا می‌فرماید «کسی که جان خود را دوست ندارد، آن را هلاک کند، و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت»، سخن گفته است؟

خیر! دقیقاً موافق کلام عیسی سخن گفته است. تضادی در اینجا وجود ندارد، بلکه بر عکس توافق این دو بخش قابل توجه است.

جمله کلیدی در انجیل یوحنا فصل 12 (آیه 25)، «در این جهان» می‌باشد: «کسی که در این جهان، جان خود را دشمن دارد، آن را برای حیات جاودانی حفظ کرده است.» پس در واقع نفس عمل دشمنی با جان نیست، چرا که منظور حفظ جان برای کسب حیان جاودانی است.

دشمنی با جان در این جهان یعنی محروم کردن جان از لذت‌های این جهان، جانی که تشنه و مشتاق کسب لذت‌های جهان است، وقتی از آن لذات محروم شود آزرده می‌شود، ولی آیا دشمنی با جان از این نظر واقعاً دشمنی است؟ دشمنی واقعی با جان اینست که از تربیت و نوازش آن کوتاهی شود، نه اینکه در جلو تمایلات جسمانی آن ایستادگی شود. بدین جهت است که عیسی دشمنی را به کلمه «جهان» محدود نمود. دشمنی واقعی با جهان همان کاری است که عیسی، آنگاه که «خود را برای کلیسا داد»، ابراز نمود. او این فداکاری را بخاطر آن شادی ابدی که در پیش رویش بود، انجام داد. او چنین کاری کرد تا عروسش بی‌لکه و عیب در حضورش، حاضر شود. دشمنی عیسی با جانش عمیق‌ترین محبت به جان خود و کلیسایش بود!

سخنان پولس رسول در این بخش مؤید سخنان یوحنا در کتاب مکاشفه است، آنجا که می‌گوید: «و ایشان (مقدسین) به وساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او (شیطان) غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.» آنها مشتاق

بودند با دشمنی ورزیدن با زندگیشان در راه مسیح بمیرند. آنها بر شیطان «غالب آمدند» و جلال آسمانی را صاحب شدند. عیسی مسیح به تک‌تک ایمانداران توصیه می‌کند «تا به مرگ امین باش، تا تاج حیات را به تو دهم.» دشمنی ورزیدن با زندگی در کلام پولس در واقع دوست داشتن زندگی پس از مرگ است که حیات واقعی است.

دوستان عزیز، هیچکس در این جهان با انتخاب آنچه که ممکن است برایش مصیبت به بار آورد، با جان خود دشمنی نمی‌کند، حتی گرچه ممکن است ناآگاهانه راهی را انتخاب کند که به جای رسیدن به شادی و کامیابی دچار اندوه و مصیبت شود.

بسیاری از متفکرین جهان در این جهت متفق‌القولند. بلز پاسکال در این مورد می‌نویسد:

«همه انسانها بدون استثناء در جستجوی سعادت و کامیابی هستند و هر روشی را که در زندگی انتخاب می‌کنند، در نهایت هدفشان دستیابی به سعادت است. عده‌ای به جنگ می‌روند و برخی هم از میدان جنگ می‌گریزند تا به سعادت دست یابند، اما از راههای مختلف. دستیابی به سعادت انگیزه هر کاری است که انسان انجام می‌دهد، حتی کسانی که خود را حلق‌آویز می‌کنند.»

جاناتان ادواردز مورد فوق را به کار مسیح مرتبط ساخته است:

«عیسی می‌دانست که همه انسانها در جستجوی سعادت می‌باشند و بدین جهت راه واقعی برای کسب سعادت را به انسان نشان داده و می‌گوید که انسان اگر طالب برکت و سعادت است چه کار باید انجام دهد.»

اگر شوهری می‌خواهد زندگی زناشوئی سعادت‌مندان‌ای داشته باشد، می‌باید به همان ترتیبی که مسیح کلیسا را محبت نمود، همسر خود را محبت نماید، یعنی شادی و لذت خود را در شادی و لذت همسرش بجوید. پولس رسول می‌فرماید: «به همین طور باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید.»

چنین کلماتی دقیقاً برداشت پولس از فرمان عیسی است که او نیز از سفر لائویان، در انجیل متی فصل 29 نقل قول کرده است: «همسایه خود را مثل خود محبت نما.»

هستند کسانی که فکر می‌کنند آموزه این بخش از کتاب مقدس به ما اینست که نخست باید خود را دوست داشته باشیم تا بتوانیم دیگران را دوست بداریم. ولی عیسی مسیح تأکید نکرد که خودمان را دوست داشته‌باشیم، بلکه تصور عیسی از دوستی این بود که انسان به دنبال سعادت خودش است، بنابراین میزان خودپرستی ذاتی ما را معیاری برای محبت به دیگران قرار می‌دهد: «همسایه خود را مثل خود، محبت نما.»

اینک پولس مورد فوق را به ازدواج ربط می‌دهد. او یک ازدواج موفق را تصویری از رابطه بین مسیح و کلیسا می‌بیند. او یک ازدواج موفق را در «یکتن» بودن زن و شوهر، تعریف می‌کند. به کلامی دیگر شوهران باید از همان انرژی و توان و خلاقیتی که برای کسب سعادت‌مندی خود بکار می‌گیرند، برای زنان خود نیز استفاده کنند، بنابراین شوهری که زنش را محبت می‌کند، در واقع خود را محبت می‌نماید، چون آن دو «یکتن» می‌باشند.

حال ببینیم این محبت میان زن و شوهر، مانند چیست؟ آیا پولس رسول

نمونه‌ای از یک ازدواج عاشقانه را در این بخش می‌آموزد؟

آیه 31 از فصل پنجم رساله به افسسیان، نقل قولی از فصل دوم پیدایش آیه 4 است.

در کتاب پیدایش فصل دوم چنین می‌خوانیم: «از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یکتن خواهند بود.» سپس پولس در همان فصل آیه 32 اضافه می‌کند: «این سرّ عظیم است، لیکن من در بارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.» چرا پولس رسول مندرجات کتاب پیدایش را در آیه 32، «سرّ عظیم» می‌نامد؟

قبل از پاسخ به این سؤال به کتاب پیدایش برگردیم:

بر اساس فصل دوم سفر پیدایش، خدا اول آدم را آفرید و سپس او را در باغ عدن تنها گذاشت. سپس می‌خوانیم که خدا می‌فرماید: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» این آیه نشان می‌دهد که خدا انسان‌ها را طوری آفریده است که به یکدیگر نیاز دارند.

خدا ما را آفرید تا کانالی برای انتقال سخاوت او باشیم. هیچ انسانی کامل نیست. مگر اینکه کانالی برای انتقال فیض خدا به شخص دیگری باشد.

برای انتقال فیض خدا، باید که شخص دیگری باشد تا فیض خدا را به او انتقال دهیم. چونکه ما نمی‌توانیم فیض خدا را به حیوانات انتقال دهیم. بدین جهت است که در فصل دوم کتاب پیدایش می‌خوانیم که خدا همهٔ حیوانات را که آفریده بود به نزد آدم می‌آورد تا به او ثابت نماید که حیوانات نمی‌توانند معاون او باشند. البته حیوانات برای ما فایده‌های زیادی دارند، ولی تنها انسان می‌تواند «وارث فیض حیات» باشد.

تنها انسان می‌تواند از فیض خدا بهره‌مند شود و از آن قدردانی کند. آنچه که آدم لازم داشت، انسان دیگری بود که با او محبت خدا را قسمت نماید. حیوانات

دارای چنین ویژگی نیستند. بنابراین خدا برای آدم، انسان دیگری از جسم او، ولی بسیار متفاوت با او، می‌آفریند. خدا برای آدم، انسان نر دیگری خلق نمی‌کند، بلکه یک انسان ماده را از جسم آدم می‌آفریند. و آدم هم او را به عنوان یک معاون کامل تشخیص می‌دهد. خدا با آفرینش انسانی مثل آدم ولی بسیار متفاوت با او، امکان یک اتحاد ژرف را بین آدم و خودش ایجاد نمود، که از طریق دیگر غیر ممکن می‌بود.

توجه داشته باشید به ارتباط بین آیات 23 و 24 فصل دوم پیدایش که با کلمه «زیرا» مشخص شده است: «و آدم گفت: همانا اینست استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم از این سبب نساء نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد. از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یکتن خواهند بود.»

آیه بیست‌وسوم بر دو نکته تأکید می‌کند؛ نخست اینکه زن بخشی از بدن مرد است و دوم نشان دادن شادمانی آدم از حضور حوا و در اینجا است که اساسی برای ازدواج در آیه بیست و چهارم بنیان نهاده می‌شود: «از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده به زن خویش خواهد پیوست و یکتن خواهند بود.»

پس «سرّ عظیم»ی که پولس بدان اشاره کرده است، همین رهاکردن پدر و مادر و پیوستن به زن است. چرا؟

پولس از مسیح یاد گرفته بود که کلیسا بدن عیسی است. کلیسا از طریق ایمان به عیسی می‌پیوندد، یعنی تمام ایمانداران در مسیح «یکتن» می‌شوند. ایمانداران به منزله بدن مسیح هستند.

پولس با درک این حقیقت آن را به مسئله ازدواج تعمیم می‌دهد و زن و شوهر را به منزله یک بدن واحد می‌بیند، به همان طریقی که مسیح و کلیسایش به منزله یک بدن می‌باشند.

پولس، مسیح را در قالب یک شوهر، کلیسا را در قالب عروس و ایمان را نوعی نامزدی، به تصویر می‌کشد. حضور عروس در خانه داماد احتمالاً موکول به رجعت مسیح می‌شود، چونکه در رساله به افسسیان می‌خوانیم «تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد.» و اما سرّ کار در اینجا است که ازدواج بین دو انسان بر اساس ارتباط بین کلیسا و مسیح را طراحی شده است.

رمز آیه 24 فصل دوم پیدایش اینست که ازدواج مبین و تمثیلی از ارتباط مسیح با مردمش می‌باشد.

خدا هیچگاه کار بیهوده انجام نمی‌دهد. وقتی که او شروع به آفرینش مرد و زن و استقرار نظم ازدواج نمود، کارش هدفمند بود. هدف او ایجاد ارتباطی بین زن و مرد بر اساس ارتباط بین پسرش و کلیسا بود، و این یک طرح ازلی است. از این نظر ازدواج یک راز است. ازدواج مفهوم والاتری از آنچه که امروز می‌بینیم دارد. خدا انسان را نر و ماده آفرید و ازدواج را مقرر نمود تا اینکه عهد ابدی یا ارتباط بین مسیح و کلیسایش را در متحد شدن در ازدواج، به تصویر بکشد.

نتیجه‌ای که پولس از این راز گرفته است اینست که نقش شوهر و زن در ازدواج، یک طرح قراردادی نیست، بلکه ریشه در نقش متمایز مسیح و کلیسایش دارد.

ازدواج بنیاد عشق و محبت است. کافی نیست گفته شود زن و شوهر شادی و سعادت خود را در شادی و سعادت طرف مقابل خود بجویند. مهم اینست که

---

---

شوهران و زنان باید آگاهانه تصویری از ارتباط مورد نظر خدا در بین مسیح و کلیسایش، باشند.

چگونه می‌شود تصویری از اتحاد بین مسیح و کلیسا را در اتحاد بین زن و شوهر در عقد ازدواج نشان داد؟ پاسخ این سؤال را به برنامه آینده ماکول می‌کنیم.

موفق و پیروز باشید!

# 14

شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل. سلام گرم و صمیمانه ما را پذیرا باشید.  
 عزیزان پولس رسول به عنوان سخنگوی ما مسیحیان در رساله اول قرن‌تیان  
 فصل 15 آیه 19 می‌فرماید:

«اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت‌تریم.»  
 شاید آیه عجیبی به نظر برسد ولی اگر به فصل 15 این رساله مراجعه کنیم،  
 در آنجا صحبت از قیامت مردگان و رستاخیز مسیح از مردگان و مخالفت با  
 دیدگاه کسانی است که رستاخیز را انکار می‌کنند. در واقع می‌شود آیه را اینطور  
 خواند: «اگر فقط در این جهان به مسیح مرده و مدفون شده امیدواریم، از جمع  
 مردم بدبخت‌تریم.»

از سوی دیگر پولس رسول خطاب به اعضای کلیسا کولسیه می‌گوید:  
 «العان از زحمت‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقص‌های زحمت مسیح  
 را در بدن خود به کمال می‌رسانم، برای بدن او که کلیسا است.»  
 آنچه که منظور نظر پولس در این آیه است، اینست که عیسی مسیح پیروانش  
 را دعوت کرده است تا در رنج‌ها و تحقیرهای او سهیم شوند. عبارت «پرکردن  
 نقص‌ها» اشاره به وجود نقصی در رسالت عیسی مسیح نمی‌باشد، بلکه بدین معنی



است که تمام رنج‌های مسیح و کلیسای او قسمتی از نقشه خداوند برای رستگاری انسان است.

به هر حال غرض از بیان این آیات پرداختن به یک مورد بسیار مهم در مسیحیت است که آن عبارت‌است از تبلیغ و بشارت انجیل به تمامی مردم جهان. عیسی مسیح آنگاه که از مردگان برخاست و چندی در هیئت پر جلال خود در بین شاگردان زیست و در آن لحظه که آنها را ترک می‌کرد و به نزد پدر به آسمان می‌رفت، فرمانی صادر کرد که ما آن را «مأموریت بزرگ» می‌نامیم. متن فرمان چنین است:

«تمامی قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است. پس رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.»

مخاطب عیسی در این فرمان شاگردان او بودند، ولی طبیعی است که این شاگردان تا ابد الابد زنده نبودند، بلکه رسالتی را که در این مأموریت بزرگ بر عهده داشتند به نسل‌های بعد مسیحیان سپردند. این مأموریت بزرگ در عرف عمومی میسیونری یا ابلاغ کلام نامیده می‌شود.

ابلاغ کلام و مژده انجیل فرمانی است از سوی عیسی مسیح که باید تمام مسیحیان آن را اطاعت کنند، چرا که مسیح نمی‌خواهد هیچ انسانی از نجات و از حضور پدر محروم شود، بلکه خبر این نجات عظیم به تک تک انسانها در آن روزگار و این روزگار و روزگارهای آینده تا زمان رجعت پر جلال مسیح اعلام شود، تا کسی را عذری نباشد.

رالف وینتر بنیان‌گذار مرکز جهانی بشارت در ایالات متحده آمریکا، نوشته است.

«بیشتر انسانها در اثر کهولت سن نمی‌میرند، بلکه در اثر بازنشستگی می‌میرند. در جایی خواندم که نصف مردانی که در ایالت نیویورک بازنشست می‌شوند، در طی دو سال پس از بازنشستگی می‌میرند. بازنشستگی برای انسان به منزله جهنم است، نه یک برکت!»

البته این اظهار نظر اوست، ولی ببینیم منظور او چیست؟ او می‌خواهد موضوع را به امر بشارت و تبلیغ کلام ربط بدهد، چونکه او در فراخوان جوانان و پیران در امر بشارت و تبلیغ و اعلام انجیل، به نوبه خود یک قهرمان بود.

او از مسیحیان بازنشسته دعوت کرده است در حالیکه می‌توانند خود را به خدمت جهانی بشارت مسیح اختصاص دهند، زمین گلف و پارکها را رها کنند. و نه تنها از پیران که از دانش‌آموزان و جوانان نیز دعوت کرده است که در پی شادی کامل و عمیق زندگی باشند. او در کتابچه کوچکش «به بشارت بله بگوئید» می‌نویسد «عیسی برای آن شادی که منظور نظرش بود، حقارت و رنج صلیب را بر خویش پذیرفت. و اینک پیروی از او انتخاب شماست، چونکه به شما اخطار داده است ... بیائید آن شادی را فراموش نکنید.»

بزرگترین انگیزه برای بشارت جهانی جدا از اینکه فرمان است، کتاب‌های مربوط به هیئت‌های بشارتی و زندگی‌نامه مبلغینی است که بیشتر در راه بشارت کلام خدا متحمل رنج و آزار شده‌اند. ما در این برنامه می‌خواهیم به پاره‌ای از این خاطرات اشاره کنیم.

رالف وینتر در ادامه می‌نویسد: «در کجای کتاب مقدس چیزی راجع به بازنشستگی خوانده‌اید؟ آیا موسی باز نشست شد؟ آیا پولس بازنشست شد؟ آیا پطرس و یوحنا بازنشست شدند؟ و آیا افسران ارتش در گرماگرم جنگ بازنشست می‌شوند؟»

هنگامی که پولس رساله به رومیان را می‌نوشت، مدت بیست سال بود که به امر تبلیغ مشغول بود و چون در هنگام مسیحی شدنش بین 20 تا 40 ساله بود، پس می‌توانیم حدس بزنیم که در هنگام نوشتن رسالاتش سنش 40 تا 60 ساله بوده است. شاید این سن به نظر ما جوان باشد، ولی بخاطر داشته باشید در آن روزگار عمر مفید انسان خیلی کمتر از این بود و با توجه به اینکه زندگی پولس سرشار از استرس و فشار، دستگیر شدن‌ها، شلاق خوردن‌ها، یکبار هم سنگسار شدن، سه‌بار شکسته شدن کشتی، مسافرت‌های پی‌درپی و دائماً در معرض خطر قرار گرفتن بود، می‌شود حدس زد که حال و روز پولس چگونه بوده است. و بدین ترتیب با استانداردهای امروز ما می‌باید از کار افتاده و بازنشسته تلقی شود. ولی پولس قصد بازنشستگی نداشت و در واقع علت نوشتن نامه به رومیان تأمین پشتوانه مالی برای سفرهای بشارتی جدیدش بود. بخش بزرگی از امپراتوری روم هنوز خبری از انجیل نشنیده بودند، مستعمرات رومی جای خود دارند. بدین جهت پولس به کلیسای روم می‌نویسد:

«لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام، هر گاه به اسپانیا سفر کنم به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمائید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.»

احتمالاً پولس قبل از اینکه رؤیایش را در سفر به اسپانیا تحقق بخشد، در رم کشته شد. ولی یک مورد قطعی است: او در هنگام مرگ در اوج خدمت بود و نه در حال گذراندن دوران بازنشستگی. او به جای لمیدن در صندلی پارک و آفتاب‌گرفتن، در پیشاپیش گروه مبشرین گام بر می‌داشت.

با توجه به اینکه در آن زمان هنوز هم هزاران نفر در یهودیه و سامره و سوریه و مکادونیه و انطاکیه به مسیح ایمان نیاورده بودند، چگونه پولس توانست بگوید: «لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست؟» پولس علت آن را در همین رساله به شرح زیر بیان می‌کند:

«به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا، به حدی که از اورشلیم دور زده تا به آلیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم. اما حریص بودم که بشارت چنان دهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیره بنا نمایم. بلکه چنانکه مکتوب است «آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.»»

هدف پولس رسانیدن مژده انجیل به مکان‌هایی بود که تاکنون خبری از آن نشنیده بودند. اینست منظور ما از کلمه «بشارت». پولس مایل بود به مکان‌هایی برود که هنوز کلیسا در آنجا دایر نشده بود، و یکی از این مکان‌ها، اسپانیا بود.

مورد اعجاب انگیز در اینجا حوزه گسترده‌ای است که پولس توانسته است انجیل را اعلام نماید و آن از اورشلیم تا آلیرکون، یعنی از اورشلیم تا شمال غربی یونان است. چنین حوزه گسترده‌ای نشانه گستردگی خدمات بشارتی پولس در آن روزگار است.

بشارت در خارج از سرزمین با داخل سرزمین برای یک مبشر بسیار تفاوت دارد. مسئله اینست که با وجود اینکه هزاران نفر از اورشلیم تا آلیکون هنوز مسیحی نشده بودند، ولی مأموریت مبلغین پیشگام انجام شده بود. پولس کلام را کاشته بود و اینک این کاشته‌ها باید توسط شخص دیگری آبیاری می‌شد و خدا ثمر نهائی را می‌داد.

عزیزان، ایمان به خدائی که همه کس را فارغ از اینکه به چه ایمان دارد و چه کار می‌کند، نجات می‌دهد، طبیعی است ولی کتاب مقدسی نیست. باور چنین خدائی ناقض تعلیمات حیاتی کتاب مقدس است.

اینک بیائید به سخنان عیسی مسیح، آنگاه که پولس رسول را به خدمات بشارتی فرا می‌خواند، توجه کنید:

«ولیکن برخاسته برپا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد قوی گردانم بر آن چیزهائی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. و تو را رهائی خواهم داد از قوم و امت‌هائی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد. تا چشمان آنها را بازکنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است، بیابند» (اعمال 26: 16-18).

اگر چشمان غیر مسیحیان نیازی به باز شدن نداشته باشد و نیازی به بازگشتشان از ظلمت به نور و رهائی‌شان از سلطه شیطان و روگردنشان به خدا، محسوس نباشد، بشارت دادن نیز کاری بیهوده است. پولس رسول زندگی خود را در خدمت بشارتی در آسیا و مقدونیه و یونان و رم و اسپانیا به خطر نینداخت تا

به مردم اعلام نماید نگران نباشید، چون نجات را از پیش یافته‌اید. او جان خود را فدا کرد تا «به هر نوعی بعضی را» برهاند (اول قرنتیان 9: 22).

بنابراین وقتی می‌بینیم یهودیان انطاکیه دعوت پولس را رد کردند، پولس نوشت:

«واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود، لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی سپردید، همانا به سوی امت‌ها، (یا غیر یهودیان) توجه نمائیم» (اعمال 13: 46).

هدف از بشارت اعلام این اخطار است که «در هیچکس غیر از مسیح نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال 12: 4).

ممکن است بپرسید، پس تکلیف کسانی که مژده انجیل را هرگز نمی‌شنوند چیست؟ آیا نجات ندارند؟

دوستان عزیز آنچه که مسلم است اینست که خدا بی‌انصاف نیست. هیچکس به صرف اینکه چون خبری از انجیل نداشته است و به مسیح ایمان نیاورده، محکوم نمی‌شود. آنهایی که هرگز خبری از انجیل نشنیده‌اند بر اساس وجدان خود داوری می‌شوند، چونکه خدا خود را از طریق قدرت خود و طبیعت و مخلوقات خود را به انسان شناسانیده است ولی کسانی که از شناخت خدا از این همه نشانه‌ها تصور کرده‌اند، بر اساس وجدانشان داوری می‌شوند. اینست چکیده آیات 20 تا 21 رساله پولس رسول به رومیان.

«چیزهای نادیده خدا یعنی قوّت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کار او فهمیده و دیده می‌شود تا مردمان را عذری نباشد. زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند.»

ولی توسل بدین آیات دلیلی نخواهد بود که دیگر بشارت انجیل داده نشود، چرا که اعلام انجیل حکم و فرمان مسیح است و هر آنکس که مژده انجیل را بشنود و آن را انکار کند، دیگر عذری نخواهد داشت که من چیزی نشنیدم و خبری از عیسی به گوشم نرسیده است.

آمارها حاکی از اینست که امروز در حدود دو میلیارد نفر در میان گروه‌های مردمی وجود دارند که هنوز خبری از انجیل ندارند، این تعداد مخصوصاً در میان مسلمانان، هندوها، بودائی‌ها و انیمیسماً<sup>۱</sup> قرار دارند. رالف وینتر با اشاره به دو حقیقت، لزوم رسانیدن خبر انجیل را به گروه‌هایی از مردم جهان که هنوز خبری از انجیل ندارند. به ما یادآوری می‌نماید.

اول اینکه بشارت هرگز پایان نمی‌پذیرد، ولی تبلیغ پایان‌پذیر است. دلیلش اینست که مبلغ وظیفه منحصر به فردی دارد و آن اقدام برون مرزی در میان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف است. اما بشارت یک رسالت همیشگی برای مبشران است تا انجیل را به کسانی که در اطراف خود می‌بینند، در میان نهند. دوم اینکه، وقتی مسیح در انجیل متی باب 24 آیه 14 می‌فرماید: «و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود، آنگاه انتها خواهد رسید»، کدام گروه از مردم را مد نظر داشته است؟ او خودش پاسخ سؤال را

1- کسانی که معتقدند جامدات هم روح دارند - م.

می‌دهد. هرچه بیشتر به آن موقعیت که انتها نامیده می‌شود نزدیک‌تر شویم می‌توانیم بیشتر منظور مسیح را بفهمیم، ولی در حال حاضر فقط می‌توانیم حدس بزنیم. تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم اینست که همچنان پیش برویم تا یاد بگیریم. در این لحظه وظیفه ما فقط اعلام نجات است. فرمان عیسی مسیح خداوند مبنی بر ابلاغ انجیل به کسانی که چیزی از آن نشنیده‌اند، هنوز هم به قوت خود باقی است. و امید آنکه شما شنونده عزیز هم بخشی از آخرین فصل این داستان عظیم در جهان باشید.

دلایل تاریخی مبنی بر اینکه تبلیغ جهانی پایان می‌پذیرد، وجود دارند و نمودارها بیانگر این واقعیت می‌باشند که در طی این دو هزار سال بیشتر نقاط جهان زیر پوشش این تبلیغات قرار گرفته‌اند. در واقع می‌شود گفت که بذر کاشته شد و اینک ما - پیروان آن مبلغین پیشگام - داریم این بذرها را آبیاری می‌کنیم و این خداست که می‌تواند از بذرها ثمر بردارد.

نه اینکه ما باور داشته باشیم که همه کس مبلغ خواهد شد. ولی دعای من اینست که هر کس این برنامه را می‌شنود تبدیل به کسی شود که دیوید برایانت او را «مسیحی جهانی» می‌نامد. و این کار مستلزم اینست که شما زندگی خود را مجدداً بر بنیان هدف جهانی خدا تنظیم کنید. خداوند برکت خاص خود را به شما عطا نماید تا شما نیز بتوانید کارندگان او در پهنه زمین باشید.



# 15

سلام بر شنوندگان گرامی و وفادار رادیو صدای انجیل. روز و روزگار به کامتان

شیرین باد.

دوستان گرامی. امروز می‌خواهیم به بررسی داستان حاکم جوان ثروتمند در انجیل مرقس فصل دهم آیات 17 تا 31 و نتایج و تعلیمات حاصله از آن بپردازیم. در این داستان می‌خوانیم که یک حاکم جوان و ثروتمند نزد مسیح می‌رود و از او می‌پرسد، چه کار باید انجام دهد که وارث حیات جاودانی شود، و عیسی نیز به او می‌گوید احکام موسی را نگه دارد و مراعات کند، جوان هم در پاسخ می‌گوید همه احکام موسی را از طفولیت تاکنون مراعات کرده‌ام، ولی هنوز هم احساس می‌کنم نجات نیافته‌ام. عیسی با آن بصیرت و حکمت بی‌کرانش به او نگریسته و به او می‌گوید یک عیب در تو وجود دارد. و سپس می‌گوید هر آنچه که دارد بفروشد و به فقرا بدهد تا در آسمان گنجی بیابد، آنگاه صلیب خود را برداشته، او را پیروی کند... ولی جوان ثروتمند در مقابل این پیشنهاد شاق روی در هم می‌کشد و از نزد مسیح بیرون می‌رود، چونکه بسیار ثروتمند بود.

سپس مسیح با توجه به رفتار آن جوان تعلیمی ژرف به شاگردانش و ما می‌دهد و می‌گوید: «چه دشوار است توانگران وارد ملکوت خدا شوند. چه دشوار

است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند، در ملکوت خدا. سهل‌تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید، از اینکه شخص ثروتمند به ملکوت خدا، داخل شود!» شاگردان تعجب زده از عیسی می‌پرسند، پس تکلیف چیست؟ بدین ترتیب چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ و عیسی به آنها می‌گوید، «درست است، برای شخص ثروتمند محال است داخل ملکوت خدا شود، لیکن برای خدا محال نیست زیرا همه چیز نزد خدا ممکن است.» پطرس یکی از شاگردان مسیح سینه را سپر کرده و جلو می‌آید و می‌گوید: «خوب، اینک که ما همه چیز را ترک کرده تو را پیروی می‌کنیم، پس خیالمان راحت است که حیات جاودانی داریم.» عیسی نیز با تشخیص حس اطمینانی که در پطرس هست و اینکه گویا از مسیح هم طلبکار شده است، به‌طور غیرمستقیم او را سرزنش می‌کند، که هر چند همه چیز را ترک کرده است و او را پیروی می‌کند، ولی در واقع هم‌اینک صد چندان پاداش یافته است، و دیگر نیازی نیست منتی بر او بگذارد.

اینک دوستان عزیز ببینیم ما چه درسی از این بخش از انجیل می‌توانیم بگیریم. نخست یاد می‌گیریم اموری که انجامشان از طریق انسان محال است، توسط خدا ممکن است.

انسان نمی‌تواند دیگران را از اسارت و غلامی گناه و قدرت پول رها کند. جوان حاکم ثروتمند چون در زنجیر مال خود اسیر بود، نتوانست از آن رها شود و دل شکسته از نزد مسیح بیرون رفت.

بنابراین بشارت نیز توسط انسان از محالات است، ولی خدا این محال را ممکن

ساخته است.

اگر خدا در امر بشارت دخیل نمی‌بود، عمل انسان نتیجه‌ای نمی‌داشت و بشارت دادن هیچ تأثیری برجای نمی‌گذاشت. چه کسی غیر از خدا می‌تواند مردگان روحانی را برانگیزاند و گوشی برای شنیدن پیام انجیل به آنها بدهد؟ پولس رسول در رابطه با دخالت خدا در امر نجات ما می‌فرماید «خدا ما را نیز که در خطایا و گناهان مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید» (افسیسیان 2: 5). امید و دلگرمی مبشرین و مبلغین مأموریت بزرگ اینست که روح‌القدس در کار است و کار آنها را مؤثر می‌کند - تنها خداست که ایمان نجات‌بخش را درد دلها می‌آفریند.

دعوت خدا کاری انجام می‌دهد که دعوت انسان نمی‌تواند انجام دهد. دعوت خدا مردگان را برمی‌انگیزاند. دعوت خدا زندگی روحانی ایجاد می‌کند، درست مانند دعوتی که مسیح از ایلعازر چهار روز پس از مرگش بر سر قبرش نمود: «ایلعازر از قبر بیرون بیا» و ایلعازر نیز زنده شد و از قبر بیرون آمد. دعوت خدا می‌تواند موجودات را به چیزی غیر از آنچه که هستند تبدیل کند. در این مورد می‌توانید به رومیان 4: 17 رجوع کنید.

در مقابل دعوت خدا مقاومت فایده‌ای ندارد، چونکه فراخوان خدا هر مقامی را درهم می‌شکند. دعوت خدا اقدامی است بر اساس هدف و نیت او، آنچنانکه پولس رسول می‌فرماید: «خدا، آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند» (رومیان 8: 30). به کلام دیگر دعوت خدا آنچنان مؤثر است که ایمان می‌آفریند و از طریق ایمان است که شخص خوانده شده عادل می‌شود. تمام کسانی که توسط خدا خوانده شده‌اند، عادل می‌شوند، اما هیچ‌کس بدون ایمان عادل نمی‌شود. این کاری است که انسان قادر به انجام آن نیست. تنها دعوت خداست که می‌تواند

دل‌های سنگی را تبدیل به دل‌های گوشتی بنماید. تنها خدا می‌تواند انسان را به ایمان آوردن به پسرش دعوت کند و مقاومتی مشاهده نکند. تنها خداست که می‌تواند دل‌ها را بگشاید تا نیاز به انجیل را احساس کنند. تنها عیسی مسیح شبان نیکو می‌تواند گوسفندان را با نام صدا زند و آنها او را پیروی کنند. فیض قدرتمند خدا کارهائی را که برای انسان انجامش غیر ممکن است، انجام می‌دهد. اینست امید و دلگرمی بزرگ ما در امر بشارت. مبشرین کاملاً آگاهند که «جدا از مسیح هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند»، چونکه خودش این را گفته است. آنها همیشه این حقیقت را مد نظر دارند که «نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست» (دوم قرنتیان 3:5). پادزهر افسردگی و ناامیدی برای مبشرین نخست قدرت کلام و آنگاه فروتنی آنهاست.

آنها شادمانه چون پولس رسول اعتراف می‌کنند: «زیرا که جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح به واسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امت‌ها در قول و فعل» (رومیان 15:18).

مبشرین با اعتماد به وعده مسیح مبنی بر اینکه «مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند، باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد»، پیش می‌روند تا اینکه گوسفندان گم شده را به آغل خود و خانه پدری بازگردانند و ایمان دارند خدا محالات را بر ایشان ممکن می‌سازد. این گوسفندان همان مردمان از هر قبیله و زبان و قوم و امت مندرج در مکاشفه 5:9 می‌باشند که به منزله فرزندان خدا می‌باشند که متفرق شده‌اند.

و همین وعده عیسی مسیح بود که پولس را در قرنتس آنگاه که برای کاشتن بذر کلام در قرنتس با زمین صخره‌ای و غیر قابل کاشت مواجه شده بود، تقویت

نمود. چونکه «شبی خداوند در رویا به پولس گفت: ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش. زیرا که من با تو هستم و هیچکس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است» (اعمال 18: 9 و 10).

عبارت «باید آنها را نیز بیاورم» یک التزام از سوی مسیح است مبنی بر اینکه باید گوسفندان پراکنده خود را در سراسر جهان به آغل امن خودشان بیاورد، ولی عیسی مسیح به آسمان صعود کرد و این وظیفه را به شاگردش سپرد و آنها نیز این وظیفه را به نسل‌های بعد از خود سپردند که گوسفندان را به نزد او ببرند. مورد دیگر اینست که گوسفندانی که مسیح صدا می‌زند، صدای او را می‌شنوند: «باید آنها را نیز بیاورم، آواز مرا خواهند شنید.»

پس در اینجا یک امر محال برای مبشرین انجیل ممکن شده است. یعنی وقتی گوسفندان پراکنده مسیح، برگزیدگان خدا برای نجات، آواز مسیح را از طریق مبشرین بشنوند، بلافاصله واکنش نشان می‌دهند، چون آنچه که برای انسان غیر ممکن است، برای خدا ممکن است.

وقتی که پولس موعظه خود را در شهر انطاکیه تمام کرد، لوقای حواری نتیجه آن سخنرانی را بدین ترتیب بیان فرمود:

«چون امت‌ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند» (اعمال 13: 48).

خدا چه قدرتی شگرفی برای غلبه بر بی‌جرأتی در مکان‌های سخت، به مبشرین داده است!؟

عزیزان بیائید با هم به سرگذشت این پیشگامان توجه کنیم و از آنها درس

بگیریم.

پیتر کامرون اسکات در سال 1867 در گلاسکو انگلستان متولد شد. او بنیانگذار گروه مبلغین برای کشورهای آفریقائی بود. شروع کار او در آفریقا همه چیز بود، جز موفقیت! او در اثر ابتلا به بیماری مالاریا به انگلستان بازگشت. ولی پس از معالجه همراه برادرش جان، مجدداً به آفریقا بازگشت. کوتاه زمانی بعد جان به علت ابتلاء به مالاریا درگذشت. پیتر به تنهایی برادرش را دفن کرد و در آن روزهای اندوهناک مجدداً ساعیانه به موعظه انجیل در آفریقا پرداخت. ولی چون سلامتی او مجدداً در معرض خطر قرار گرفت، به انگلستان بازگشت، اما دیگر توان بازگشت به آفریقا را نداشت. او چگونه می‌توانست خود را از رنج روزهای پر ملال رها سازد؟ او خود را در خدا غرق کرد و دعا کرد و خدا او را به مزار دیوید لوینگستون فرستاد تا در آنجا کسب قوت کند و به آفریقا بازگردد. او به وست مینسترابی در لندن رفت و به آرامی بر مزار لوینگستون زانو زد و دعا کرد.

بر سنگ قبر لوینگستون این عبارت حک شد بود: «مرا گوسفندان دیگر نیز هست که از این آغل نیستند، باید آنها را نیز بیاورم.»

او با امیدی تازه که در دلش افروخته شده بود برخاست و راهی آفریقا شد. و امروز میسیونری که او بنیان نهاده است، یک کانون پر تلاش و کوشا برای رسانیدن پیام انجیل در آفریقا است.

جان.جی.پتون، در زمانی که کاملاً تنها بود و همسر و فرزندش را از دست داده بود، در محاصره دشمنان قرار گرفته و در میان شاخه‌های درختی پنهان شده بود، شهادت گویائی از نزدیکی با مسیح دارد: او می‌نویسد:

«از ترس حمله بومیان به سرعت از درختی بالا رفته و در میان شاخه‌ها پنهان شدم، ساعت‌ها در آن حالت ماندم و دعا کردم. در این بین سفیر نيزه‌های کوچکی را که از طریق استوانه‌های مخصوص‌شان پرتاب می‌کردند، توأم با فریاد وحشیانه‌شان می‌شنیدم. ولی همچنان در میان شاخه‌ها سالم مانده بودم، آنچنان‌که گوئی در بازوان مسیح هستم. هرگز در تمام لحظه‌های بحرانی زندگیم، خداوند اینقدر به من نزدیک نشده بود و چنین تسلی بخش با جانم صحبت نکرده بود. آن شب مهتابی که گردش هوای دم کرده را روی گونه‌های خود احساس می‌کردم و تمام دلم را به مصاحبت عیسی داده بودم، در واقع تنها نبودم. و با خود می‌گفتم اگر این حالت من موجب جلال خدای من است، اکراهی نخواهم داشت که شب‌های زیادی را بر روی این درخت سرکنم و حضور روحانی خدای نجات دهنده را در کنار خود احساس کنم و از دلگرمی و مصاحبت او برخوردار شوم. بله، ما دوستی داریم که در لحظات بحرانی ما را تنها نمی‌گذارد.»

دیوید لیوینگستون با فروتنی تمام اعتراف می‌کند که: «مردم راجع به فداکاری‌های من صحبت می‌کنند، مینی براینکه ر وزهای زندگی خود را در شرایطی سخت در آفریقا گذرانیده‌ام. آیا می‌توان چنین کاری را فداکاری نامید؟ کاری که به منزله پرداخت بخشی کوچکی از بدهی بزرگ من به خداست، بدهی‌ای که ما هرگز قادر به پرداخت آن نمی‌باشیم. همه زحمات‌ها در مقایسه با جلالی که به ما آشکار خواهد نمود، هیچ می‌باشند، نه! من هرگز فدا کاری نکرده‌ام.»

ولی شاید سخن لیوینگستون در بیان این‌که: «آیا می‌توان این را فداکاری نامید؟»، متناقض با فیض رایگان می‌باشد. در واقع اگر هرگونه تصور تلافی فیض خدا را در ذهن خود داشته باشیم، مثل اینست که فیض خدا را بی‌ارزش و

بی‌حرمت کرده‌ایم. ما با خدا وارد معامله و دادوستد نشده‌ایم. ما فیضی یافته‌ایم که مجانی است.

مسیح، بطور غیر مستقیم پطرس را توبیخ کرد، چونکه پطرس سینه سپر کرد و به مسیح گفت: «پس ما که همه چیز خود را بخاطر پیروی از توها کرده‌ایم، می‌بایست آسوده خاطر باشیم که حیات جاوید را داریم.» و در واقع خود را طلبکار از مسیح محسوب نمود. و این درسی است که ما از این توبیخ می‌آموزیم. انگیزه ما در امر بشارت، صد چندان منافع حاصله از آنست، آنچنانکه مسیح وعده داده است، و نه خودستائی و نقش خود را به رخ خدا کشیدن. پولس با شهامت تمام توانست بگوید، «هر چیز دیگر در مقایسه با شناخت و تحمل رنج با مسیح، به منزله زباله است.»

«اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را بخاطر مسیح زیان دانستم، بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم... تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنج‌های وی را بشناسم و با موت او مشابه کردم» (رساله به فیلیپیان 3: 7 و 8 و 10). در بخش دیگری پولس رسول می‌فرماید: «زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند.»

جان هاید که مشهور به «هاید دعا کننده» بود، بیشتر اوقات خود را در هندوستان در دعا سپری می‌کرد، عده‌ای فکر می‌کردند که او شخص عبوسی است ولی داستانی در مورد او هست که نشان دهنده ماهیت ایثارگرانه اوست.



خانمی به قصد شوخی از آقای هاید پرسید: «آقای هاید، اگر زنی برقصد، آیا به بهشت می‌رود؟» هاید به او پاسخ داد: «من نمی‌دانم که یک خانم بدون اینکه برقصد، چگونه می‌تواند وارد بهشت شود!»

ساموئل زومر که بخاطر بشارت در میان مسلمانان مشهور است، شهادتی از شادی فداکاری دارد: در سال 1897، او و همسر و دو دخترش از طریق خلیج فارس برای کار در میان مسلمانان بحرین به آنجا رفت. بشارت‌های او کاملاً بی‌اثر ماند. در سال 1904 دو دخترش در سنین 4 و 7 سالگی، به فاصله هشت روز از یکدیگر فوت کردند. با این وجود، پنجاه‌سال بعد وقتی به عقب نگریست، نوشت: «شادی محض آن روزها همه بازگشتند، و مجدداً به آن وظیفه مقدس پرداخته‌ام.»

عزیزان همیشه باید بخاطر داشته‌باشیم که خدا برای اینکه جلال یابد، همیشه باید در موضع ولینعمت و ما در موضع نفع برندگان از او باشیم. خدا هیچگاه قصد تعویض جایگاه بیمار و پزشک را ندارد. حتی با وجودی که ما به بشارت خوانده شده‌ایم، ولی با این وجود ناتوانانی در بیمارستان شفابخش مسیح هستیم. دانیل فولر به جهت نشان دادن لزوم پرهیز از تصور همکاری ما با خدا، از تمثیل بیمار و پزشک استفاده می‌کند: «ما بیماری هستیم که به کمک پزشک نیاز داریم. انسان زندگی خود را در وضعیتی شروع کرد که متمایل به شرارت بود و بدین جهت است که عیسی انسان را «پسران شیطان» نامیده است. عیسی در انجیل مرقس فصل دوم آیه 17 و دیگر بخش‌های انجیل، خود را در قالب پزشکی معرفی کرده است که رسالتش شفای گناهان انسان است. او «عیسی» نامیده شد تا «امت خویش را از گناهان نشان» برهاند (متی 1: 21). بنابراین ما باید مانند بیماری خود را

به مسیح پزشک اعظم بسپاریم، با اطمینان به اینکه او کاری می‌کند تا وضعیت جهانی ما را تبدیل به وضعیت بهشتی بنماید.

این پزشک اعظم ممکن است برای شفای بیماریش به او توصیه کند که خانه خود را ترک کرده و به سرزمین‌های بیگانه برود. آنهایی که از طرف خدا به کارهای سخت گمارده شده‌اند، باید بخاطر داشته باشند که این سختی‌ها تنها برای اعاده سلامتی آنهاست و این مشکلات آنها را کمک می‌کند که هر بیشتر شبیه مسیح شوند.

کسانی که خود را با فروتنی بی منفعت می‌پندارند، بهتر از قهرمانان، بشارت می‌دهند.»

ویلیام کاری می‌نویسد: «چیزهای بزرگی از خدا انتظار داشته باشید، آنگاه است که خدا برای شما کارهای بزرگ انجام می‌دهد.»

وقتی فیزیوتراپیستی به بیمارش می‌گوید: «روی صندلی بایست و به من تکیه کن»، بیمار باید به پزشک خود اعتماد کند و آنگاه انتظار «کمک بزرگ» را از او داشته باشد.

بر سنگ قبر کاری چنین نوشته شده است: «یک کرم ورشکسته و ناتوان و بی‌فایده، در اینجا در دستان مهربان مسیح خفته است!» اینست تصویر کاملی از یک بیمار ناتوان که نیازمند کمک پزشک خویش است.

به هر حال، عزیزان، معالجه بیماری‌های سخت دردناک است، و ما سخت بیماریم:

«با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم» (اعمال 14: 22).

بعضی اوقات درمان ما مستلزم مردن است: «به شما دست‌اندازی خواهند کرد و جفا نموده... و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید، ولیکن موئی از سر شما کم نخواهد شد. جانهای خود را به صبر دریابید» (لوقا 21: 12 و 16 و 18-19).

بنابراین نخست اینکه هر عملی که از سوی انسان غیر ممکن است، از سوی خدا ممکن است.

دوم اینکه عیسی وعده داده است که در ما کار می‌کند و همراهان خواهد بود و ما را حفاظت خواهد کرد. بنابراین درخواست ما اینست که:

نخست: انکار کنید آنچه که دارید تا وارث حیات جاوید شوید.

انکار نفس و انکار آنچه که دارید، ساده نیست. رنج و محرومیت را انتظار داشته باشید، اما در کنار این رنج‌ها و محرومیت‌ها، «آن شادی را بخاطر داشته باشید.»

عیسی مسیح می‌فرماید: «خوشا به حال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.»

الیزابت الیوت در رابطه با پذیرش رنج‌ها و محرومیت‌های این زندگی در مقابل وراثت حیات جاودانی می‌نویسد:

«احمق نیست کسی که آنچه را که نمی‌تواند نگه‌دارد، می‌دهد تا آنچه را که

نمی‌تواند گم کند، به دست آورد.»

## 16

با سلامی گرم به حضور شنوندگان گرامی و وفادار رادیو صدای انجیل.

عزیزان ما در برنامه امروز می‌خواهیم راجع به یک مورد بسیار مهم در ایمان مسیحی با شما صحبت کنیم، و آن آمادگی ایمانداران در مسیح برای استقبال رنج‌ها و سختی‌هاست. البته در نگاه اول موردی بسیار بدیهی است که هر انسان آگاهی خواه ناخواه در زندگی با رنج‌ها و مصائبی روبرو می‌شود که باید با آن دست‌وپنجه نرم کند. ولی فرق مسئله در اینجا است که این گزینش در قالب ایثارگری و جان‌فشانی است. عیسی مسیح خودش رنج را برگزید و فرمود: «کسی جان مرا از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم».

و بدین ترتیب او از ما می‌خواهد که اگر می‌خواهیم چون او باشیم، از رنج و مصیبت استقبال کنیم. در طول تاریخ مسیحیت شاهد ایثارگری‌ها و جان‌فشانی‌های زیادی از جانب مسیحیان مخلص هستیم که بخاطر ایمانشان درگیر مصیبت‌های زیادی شده‌اند ولی امید خود را از دست نداده‌اند و باز هم باید گفت این مورد هم بدیهی است، چرا که هر ایمانداری حتی یک بت‌پرست، در صورتی مخلص و وفادار است که مصائبی را که در راه ایمانش متحمل می‌شود، برای رسیدن به آن پاداش جاودانی موعود در ایمانش، استقبال کند. ولی فرق ماجرا در کجاست؟

اینک بیائید با هم به تعلیمات پولس رسول در این زمینه توجه نکنیم. خبرنگار تلویزیون ایتالیا از یک راهب بزرگ مسیحی به نام ابوت پرسید: «اگر در پایان زندگی به این نتیجه می‌رسیدید که خدائی نیست، چه می‌کردید؟» او در پاسخ گفت: «تقدس، سکوت و جان‌فشانی در ذات خود زیبا هستند، حتی اگر پاداشی در کار نباشد. من همانطور که تاکنون زندگی کرده‌ام، زندگی می‌کردم.»

حال فرض کنیم این سؤال را خبرنگار از پولس رسول می‌پرسید. حدس می‌زنید پولس در پاسخ خبرنگار چه می‌گفت؟ آیا می‌گفت: «به هر حال بازهم مرد شریف و خوبی می‌بودم»؟

خیر! چون پاسخ پولس رسول به این سؤال را می‌توان در رساله اول قرن‌تیان فصل 15 آیه نوزدهم یافت: «اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت‌تریم!» و این دقیقاً نقطه مقابل پاسخ ابوت به خبرنگار است. آیه عجیبی است!

پولس یک راهب تارک دنیا چون ابوت نبود. پولس به دنبال پویائی و تلاش و زندگی بود. آیا چندین بار شهادت مسیحیانی را شنیده‌ایم مبنی بر اینکه چون ایمان آورده‌اند، زندگی برایشان آسان‌تر شده و احساس آسایش بیشتری می‌کنند؟ البته از یک نظر می‌توان گفت که درست است، چونکه کتاب مقدس وعده می‌دهد ثمره روح محبت، شادی و سلامتی است. بنابراین اگر ما محبت، شادی و سلامتی را از زندگی بگیریم، آن زندگی، زندگی خوبی نخواهد بود.

تأکید پولس رسول در وحله و نگاه اول بی‌آنکه به زمینه آن مراجعه شود، تمام کاخ‌های امید و آرزوی مسیحیان را سرنگون می‌کند. تنها امید ما در این

جهان مسیح است... آیا بدین ترتیب از همهٔ مردم بدبخت‌تریم؟ و بیهوده زندگی کرده‌ایم؟

منظور پولس چیست؟ آیا در اینجا اشاره پولس به یک شخصیت تاریخی به نام عیسی مسیح است که مدت 33 سال و اندی در این جهان زیست و سپس مرد... و کار تمام شد و اینک ما ایماندارن درصدد یافتن مزار او هستیم تا زیارتگاهی بنا کنیم و هر ساله دور آن طواف کنیم؟

بله، دوستان عزیز دل‌بستن و امید داشتن به چنین «مسیح» مرده‌ای یک امید واهی و پوچ است و اگر تاکنون چنین «مسیح»ی را پرستش کرده‌ایم از تمام مردم دنیا بدبخت‌تر بوده‌ایم و هر چه مصیبت و رنج در راه ایمان خود کشیده‌ایم، بیهوده بوده است.

بدین ترتیب پولس می‌خواهد به ما تعلیم دهد که او به دنبال یک زندگی مرفه و سرشار از موفقیت و کامیابی نبود، بلکه در عوض آزادانه و داوطلبانه سختی‌ها و مصیبت‌ها را به جان خرید، چونکه امید او به یک مسیح زنده بود. بله عزیزان اگر مسیح از مردگان برنخاسته بود، تمامی ایمان ما باطل بود و هر سختی و مصیبتی که در راه ایمان خود متحمل شده بودیم، بیهوده بود.

پولس رسول می‌فرماید: «چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان و امتحان امید را.»

پس وقتی در مصیبت‌ها و زحمات امیدی نباشد، پذیرش زحمات و مصیبت‌ها را جز اینکه مازوخیسم یا خودآزاری بنامیم، چه می‌توانیم بنامیم؟

ولی عده‌ای هم می‌گویند، و یا بر این عقیده‌اند که رنج‌هایی که سوای ایمانمان می‌بریم، شامل آن زحمات است، ولی فرق میان این دو نوع رنج در اینست که رنج

مسیحی صرفاً رنجی است که ما در راه ایمانمان متحمل می‌شویم. به هر حال مصیبت‌های جنبی نظیر بیماری‌ها، از دست دادن عزیزان و سایر مصائب را می‌شود به اراده‌ی خدا سپرد و از طریق دعا بر آن فائق آمد، کما اینکه پولس نیز چنین کرد ولی اگر اراده‌ی خدا باشد، ما در نهایت آن را به عنوان بخشی از بهای شاگردی در راه اطاعت از او می‌پذیریم. کاتب رساله به عبرانیان می‌نویسد: «ما رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعف‌های ما شود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما اما بدون گناه.» شیطان نیز چون خدا نقشه می‌کشد، اما طراحی خدا برای رنج‌های ما همدرد شدن با مسیح و آزموده شدن به مثال او بخاطر کسب پاداش آسمانی است که همانا تا جاودان با مسیح بودن است، می‌باشد. ولی طراحی شیطان برای رنج‌ها، انهدام ایمان ما و دلسردی و نومیدی ما است.

در رساله اول تسالونیکیان پولس راجع به نگرانی خود برای ایمان اعضاء کلیسای تسالونیکه در مواجهه با رنج‌ها و آزارها صحبت می‌کند: «زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید. لهذا من نیز چون دیگر شیکیبائی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم، مبادا که آن تجربه کننده (شیطان) ایمان شما را تجربه کرده باشد و محنت ما، باطل گردد.» اما خدا بر شیطان حاکمیت دارد و او را آنقدر رها نمی‌کند تا در هدف نهائیش اختلال ایجاد کند. هدف نهائی خدا برخلاف هدف نهائی شیطان است. کاتب رساله به عبرانیان می‌فرماید: «ای پسر من تأدیب خداوند را خوار م شمار و وقتی از او سرزنش‌یابی، خسته خاطر مشو، زیرا هر که را خدا دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» بدین ترتیب باید دسیسه‌های شیطان را خنثی و از تمامی مصیبت‌هایی که با آن مواجه

می‌شویم به عنوان ابزاری برای بنای ایمان خود، استفاده کنیم، خواه رنج‌های ناخواسته و خواه مصائبی که در اثر ایمان با آن مواجه می‌شویم.

فرق بین طرح خدا و طرح شیطان در بکاربردن مصیبت‌ها در رساله دوم قرن‌تین فصل 12 آیات 7 تا 10 مشخص شده است. خداوند به پولس می‌فرماید « فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌گردد.»

ولی طرح شیطان لطمه‌زدن به ایمان پولس است، اما پولس از زحمات و تنگی‌ها بخاطر مسیح شادمان است، چونکه در حین ناتوانی، توانا است.

فخر پولس زحماتی بود که در راه مسیح متحمل شده بود: «اگر فخر می‌باید کرد از آنچه که به ضعف‌های من تعلق دارد، فخر می‌کنم.»

«در محنت و مشقت، در بی‌خوابی‌ها بارها، در گرسنگی و تشنگی، در روزه، بارها، در سرما و عریانی.» آن وظیفه و رسالتی که بر عهده من است و آن اندیشه‌ها برای تمام کلیساها، ولی کیست که ضعیف نباشد؟ کیست که لغزش نخورد؟ فخر من ضعف‌های من است که در راه مسیح متحمل می‌شوم. پولس مصیبت‌ها را «بهای» اطاعت نامید: پس اگر از آن مسیح هستیم، آنچه بر ما واقع می‌شود برای جلال او و مصلحت ماست.

بنابراین بیانیه تعجب‌آور پولس در اول قرن‌تین 15: 19 مبنی بر این است که روش زندگی‌ای که او برگزیده، در صورتیکه رستاخیز مسیح و ما از مردگان در کار نباشد، روشی احمقانه و حاکی از خود آزاری است، چون می‌گوید «اگر مردگان بر نمی‌خیزند، پس بخوریم و بیاشامیم، چونکه فردا می‌میریم.» بنابراین اگر خدائی در کار نیست، اگر بهشت و جهنمی در کار نیست چه لزومی داشت پولس خود را در گیر آن‌همه مصیبت‌ها و رنج‌ها نماید؟ به همان حرفه همیشگی‌اش



خیمه‌دوزی ادامه می‌داد و نان بخور و نمیری پیدا می‌کرد و آسوده زندگی می‌کرد. شلاق نمی‌خورد، سنگسار نمی‌شد، در بیابان‌ها آواره نمی‌شد، چندین بار کشتی شکسته و غرق نمی‌شد، تحقیر نمی‌شد، زندان نمی‌رفت، در معرض حمله جمعیت خشمگینی قرار نمی‌گرفت، بی‌خوابی نمی‌کشید بلکه به عنوان یک شهروند یهودی و قابل احترام با امتیاز بزرگ شهروند رومی زندگی می‌کرد. این موردی است که ذهن ما را به خود مشغول کرده است.

شما چند نفر مسیحی را می‌شناسید که اعتراف کنند «اگر رستاخیزی در کار نباشد، سبک زندگی‌ای که من به عنوان یک مسیحی انتخاب کرده‌ام کاملاً احمقانه و بی نتیجه خواهد بود»؟ و این سؤال تکان دهنده‌ای است.

پولس رسول می‌فرماید: «آنچه مرا سود می‌بود، آن را بخاطر مسیح زیان دانستم، بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی، زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم. و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنج‌های وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم.»

بله دوستان عزیز دعوت مسیحی به زندگی توأم با جانفشانی، پذیرش مصائب و آزارها است. و این گونه زیستن، چنانکه دوباره زنده شدنی در کار نباشد، احمقانه و بیهوده است. این یک انتخاب آگاهانه برای پولس بود. پولس رسول حتی سوگند نیز یاد می‌کند که: «به آن فخری که درباره شما که مرا در خداوند ما عیسی مسیح است، قسم که هر روزه مرا مردنی است.» اینست انتخاب پولس، او از ته قلب نمی‌خواهد که هر روز با مرگ مواجه شود. بلکه چون می‌داند که مسیح از مردگان برخاسته است و خود نیز از مردگان برخواید خاست، این زندگی هر

روزه مردن را برگزید و می‌دانست اگر غیر از این باشد، چنین زندگی‌ای، دیوانگی است.

ولی باز هم بیندیشید، چرا پولس این راه را برگزید. این یک روش طبیعی نیست. انسان ذاتاً از مصیب و رنج می‌گریزد. انسان به جاهای امن می‌رود. آب‌وهوای معتدل را برمی‌گزیند. تهویه مطبوع برای خانه‌اش نصب می‌کند تا راحت باشد، آسپیرین می‌خورد تا درد نکشد، برای حفاظت از باران چتر به سر می‌گیرد. از خیابان‌های تاریک و خلوت پرهیز می‌کند. آب نوشیدنی خود را تصفیه می‌کند. ما انسانها معمولاً راهی انتخاب نمی‌کنیم که هر روزه با خطر مواجه شویم. زندگی پولس در واقع خارج از نظم معمولی زندگی انسان است.

بنابراین چه عاملی پولس را به «شراکت در دردهای مسیح» و «جاهل شدن بخاطر مسیح» وا داشته است؟ چرا او راهی انتخاب کرده است که او را در معرض «گرسنگی تشنگی، عریانی، کوبیدگی، آوارگی، مشقت دشنام، تحقیر، ظلم، زباله شمرده شدن، و رانده شدن» قرار داده است؟

شاید این گزینش صرفاً یک اظهار اطاعت نسبت به فرمان عیسی در کتاب اعمال رسولان باشد. وقتی که عیسی حنانيا را فرستاد تا چشمان پولس را که در راه دمشق کور شده بود، بینا سازد، فرمود «من او را (پولس را) نشان خواهم داد که چقدر زحمت‌ها برای نام من باید بکشد.»

به کلامی دیگر شاید پولس چنین تصور نمود که این رنج‌ها صرفاً از آن او بود. و او بخاطر اینکه به دعوت وفادار باقی بماند، می‌بایست آنچه را که مسیح به او عرضه کرده بود - رنج و مصائب و آزارها را - بپذیرد. ولی پولس دیگر مسیحیان را نیز دعوت کرد تا این رنج را به عنوان اطاعت از مسیح بپذیرند و به

اعضای کلیسای فیلیپه نوشت: «زیرا که به شما عطا شد بخاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه زحمت کشیدن هم برای او و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می‌شنوید که در من است.»

برخی از اندیشمندان نیز به این نتیجه رسیده‌اند که رنج یک هدیه است که می‌باید پذیرفته شود. الکساندر سولژنیتسین مصائب ایام زندانش را در قالب یک هدیه توصیف می‌کند: «فرصتی مغتنم به من دست داد که سال‌ها در زندان باشم و پشتم آنقدر خم شود که نزدیک به شکستن باشد. این یک تجربه عالی بود. من در اوج سرمستی و موقعیت‌های جوانی، خود را شکست ناپذیر می‌پنداشتم. در شریترین لحظات زندگی‌م باز هم معتقد بودم کار خوب انجام می‌دهم. ولی وقتی که بر روی کاه‌های پوسیده زندان دراز کشیدم، اولین کشش به سوی خوبی را به تدریج در خودم مشاهده کردم.

تشخیص مرز بین خوبی و بدی نه کار حکومت‌ها، مکتب‌ها و احزاب سیاسی است، بلکه کار دل است. بدین جهت وقتی به سالهای گذشته زندگی‌م فکر می‌کنم، با اعجاب می‌گویم: «متبارک باد زندان.» من سال‌ها در زندان جان خود را تغذیه کردم و مشتاقانه می‌گویم متبارک باشید ای سالیان زندان! چونکه در زندگی من جایگاه والائی دارید.»

سولژنیتسین در این زمینه با پولس رسول همصدا است که رنج یک هدیه، نه فقط برای رسولان بلکه برای هر کس دیگری می‌تواند باشد.

پولس رسول فرمان عیسی را گردن نهاده بود، آنجا که فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.»

بنابراین مسیحیت یعنی حمل صلیب و مردن هر روزه که همان گفتهٔ پولس رسول است که می‌گوید «هر روزه مرا مردنی است!»

گذشته از آن عیسی به شاگردانش و به ما فرموده است: «غلام بزرگتر از آقای نیست، اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد.» عیسی تصویری شوم از رسالت به شاگردان نشان داده بود: «بروید! اینک من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم.» و به آنها گفت «شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.»

بدیهی است که پولس این ناملایمات را منحصر به شاگردان نمی‌دانست چونکه خودش به نوایمانانی که تربیت می‌کرد فرمود: «با مصیبه‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم.» و آنها را تسلی می‌داد «تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید برای همین مقرر شده‌ایم.» و وقتی که به تیموتاوس نامه نوشت به این اصل کلی اشاره کرد که «همهٔ کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.»

عزیزان هرگز کسی نگفته است: «من درس عمیقی از لحظات آسایش و آسودگی زندگی فرا گرفته‌ام.» ولی مقدسین بزرگ همیشه گفته‌اند: «هر پیشرفت مهمی که تاکنون در درک ژرفای محبت خدا و رشد در خداوند داشته‌ام، مرهون لحظات دردناک زندگی بود است.»

چارلز اسپارجویون نوشته است: «آنهائی که در دریای زحمات شیرجه می‌روند همیشه مرواریدهای نادری، بیرون می‌آورند.»

دوستان گرامی، گرانبهاترین مروارید جلال مسیح است. بدین جهت پولس رسول تأکید می‌کند که در رنج‌های مسیحیان جلال مکفی و رضایت‌بخش فیض عیسی مسیح، متجلی می‌شود و اگر ما شادی و امید خود را فقط در او بجوئیم آنگاه او نشان خواهد داد که همه چیز ما خواهد بود. وقتی همه چیز خود را بخاطر او از دست بدهیم، آنگاه او نشان خواهد داد که گرانبهاتر از آنچه هست که از دست داده‌ایم. عیسی مسیح به پولس فرمود: «فیض من تو را کافی است زیرا که قوّت من در ضعف کامل می‌گردد.» پاسخ پولس به دعوت مسیح این بود که «پس به شادی بسیار از ضعف‌های خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوّت مسیح در من ساکن شود. بنابراین از ضعف‌ها و رسوائی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگی‌ها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.»

بدین‌ترتیب مصیب‌ها در دست خداوند ابزاری است که خدا از آنها به عنوان راهی برای پیروزی مسیحیان در غلبه بر نفس خود و کسب فیض و همچنین نشان دادن عینیت محبت خود به دیگران استفاده می‌کند.

موارد عمیق زیستن در خدا در خلال رنج‌ها کشف می‌شوند. بنابراین عیسی مسیح «به مصیب‌هایی که کشید اطاعت را آموخت.»

در برنامه آینده به ماهیت این زحمات و لزوم آن برای تداوم ایمان مسیحی، اشاره خواهیم کرد.

# 17

با سلام خدمت شنوندگان و علاقه‌مندان گرامی رادیو صدای انجیل

دوستان در برنامه پیش راجع به مصائب و رنج‌ها که جزء لاینفک ایمان مسیحی است صحبت کردیم و گفتیم که عیسی مسیح از پیروانش تقاضا نمود صلیب خود را برداشته و او را متابعت نمایند. و این بدین مفهوم است که انتظار یک زندگی مرفه و آسوده در ایمان مسیحی، انتظاری بیهوده است، چونکه مسیحی مخلص چون پولس رسول هر روزه می‌میرد.

اینک به یک مورد و یک ابهام بزرگ می‌پردازیم و آن سخنان پولس رسول در رساله به کولسیان فصل اول آیه 24 است. اینک این آیه را برای شما می‌خوانم: «العان از زحمت‌های خود در راه شما شادی می‌کنم و نقص‌های زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم، برای بدن او که کلیسا است.»

منظور پولس رسول از «کامل کردن نقص‌های زحمات مسیح» چیست؟ آیا پولس می‌خواهد کفایت کامل کفاره مسیح را بر روی صلیب، کوچک و ناتمام جلوه دهد؟ مگر نه اینست که مسیح در آخرین لحظه بر روی صلیب گفت: «تمام شد»؟ آیا مگر غیر اینست که عیسی «با یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابد الابد»؟ آیا مگر غیر اینست که عیسی خودش «یک‌مرتبه فقط به مکان اقدس داخل

شد و فدیة ابدی یافت؟ پولس این را به خوبی می‌دانست و آموخته بود که زحمات و مصائب مسیح زمینه کامل و کافی برای عدالت ما بود و ما به «خون او عادل شمرده شده‌ایم.» پولس به خوبی می‌دانست که مسیح رنج را انتخاب کرده بود و «تا موت، آن هم موت صلیب مطیع گردید.» آن رنج و آزارهایی که عیسی بخاطر اطاعت خدای پدر، به جان خرید، آن پیاله مرگی را که بخاطر امتثال فرمان پدر نوشید، زمینه‌ای کاملاً کافی برای عدالت ما نزد خدا بود، چونکه پولس رسول می‌فرماید «زیرا اگر به خطای یک شخص (یعنی آدم) بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان (یعنی عیسی مسیح) است برای بسیاری افزودن گردید.» پس منظور پولس از گفتن اینکه رنج‌ها و مصائبی که متحمل شده است، کفاره لازم و مکفی مسیح را تکمیل کرده است، چیست؟

شاید این تفسیر بهتری باشد، پولس با رنج‌ها و مصائب خود چیزی بر فدیة کامل مسیح نیفزوده، اما با تعمیم و تسری آن میان مردمی که هدف مسیح برای نجات می‌باشند، آنرا به کمال رسانید. کمبود و نقصی که در مصائب و ایثارگری مسیح وجود دارد، نه در ارزش آن و نه قدرت پوشش آن برای نجات همه ایمانداران، بلکه نشناخته ماندن آن رنج‌ها و عدم اطمینان به آن توسط مردم است، چونکه هنوز هم از نظر بسیاری پنهان مانده‌اند. ولی نیت خدا اینست که این پرده بر تمامی مردم دنیا گشوده شود. بنابراین مصائب مسیح از این نظر ناکامل است که دیده نمی‌شوند و شناخته نمی‌شوند و مورد تأیید قوم‌ها و ملت‌ها واقع نمی‌شوند. آنها می‌بایست توسط خدمت کلام انتقال داده شده و تکمیل شوند و همه از آن آگاه شوند.

شاید مؤید این تفسیر، مورد مشابه دیگری در رساله به فیلیپیان فصل سوم آیه سی‌ام باشد، آنجا که پولس رسول اِپِروُدتس را همراه تیموتاوس به کلیسای فیلیپیه می‌فرستد و به اعضای کلیسا سفارش او را می‌کند و می‌گوید: «اِپِروُدتس را با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسانی را محترم بدارید زیرا در کار مسیح مشرف به موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.» اِپِروُدتس در سفرهای بشارتی تا حد مرگ بیمار شده بود، ولی خدا بر او ترحم نموده و شفا یافته بود. بدین ترتیب پولس به کلیسای فیلیپیه می‌گوید که اِپِروُدتس را با احترام بپذیرند. و دلایلش را با کلماتی بسیار نزدیک به مندرجات کولسیان (1:4) بیان می‌کند.

حال ببینیم خدمات فیلیپیان برای پولس از چه نظر کامل نبود و اِپِروُدتس می‌باید آن را کامل کند؟ اِپِروُدتس کسی بود که هدایای جمع‌آوری شده کلیسا را برای پولس به رم برد و در همین سفر بود که بیمار و مشرف به موت شد. تفسیر ماروین وین‌سنت صدها سال پیش این بود که «هدیه‌ای که کلیسا برای پولس فرستاد، حاکی از محبت و ایثار کلیسا بود، ولی آنچه که هم برای پولس و هم برای کلیسا ارزشمند بود، حفاظت آن توسط شخصی امین و رسانیدن آن به پولس بود. بدین جهت و پولس اِپِروُدتس را به عنوان این شخص امین که در راه رسانیدن هدیه محتمل رنج‌های زیادی شده بود، معرفی می‌کند و می‌گوید خدمت و محبت کلیسا با اعزام اِپِروُدتس به کمال رسیده است. شاید این تفسیری بسیار نزدیک به کولسیان 1:24 باشد.

خدا برای ما انسانها یک هدیه شفقت‌آمیز تدارک دیده است، و آن هدیه‌ای است نشأت گرفته از رنج‌ها و مرگ مسیح برای کفاره گناهگاران این جهان. این هدیه



کامل است و هیچ نقصی ندارد، به یک مورد، و آن هم نشان ندادن آن به مردم این جهان توسط شخص مسیح است. درخواست خدا برای نمایاندن عظمت و ژرفای محبتش دعوت مردم مسیح و کسانی مثل پولس رسول است تا شخصاً فضیلت مسیح را به جهانیان نشان دهند. و با انجام چنین کاری است که نقص زحمات مسیح تکمیل می‌گردد. ولی پولس در کولسیان 1: 24، تصریح می‌کند که این زحمات خودش است که زحمت مسیح را کامل می‌کند، و این ادعای عجیبی است!

از یک نظر می‌توان گفت که مشاهده کنندگان پولس می‌توانستند گوشه‌ای از زحمات و رنج‌های مسیح را در مصائب پولس مشاهده کنند. گویا خدا قصد کرده است از طریق مصائب مردمش عظمت و عمق و کمال و تمامیت مصائب مسیح را که بخاطر کفاره گناهان بشریت تحمل کرد، نشان دهد. نیت خدا اینست که کلیسای مسیح در جهان بخشی از مصائبی را که مسیح تحمل کرد، نشان دهد تا ما که صلیب را به عنوان راه زندگی نشان می‌دهیم، مردم بتوانند نشانه‌های صلیب را در ما ببینند و محبت عظیم نهفته در صلیب را در ما مشاهده کنند. و برماست که با تحمل مصائب مسیح پیام نجات‌بخش او را به جهانیان برسانیم، چونکه اینک مسیح بر روی زمین نیست و کلیسا که از ما متشکل شده و ما به منزله بدن مسیح هستیم و رنج‌های ما به منزله رنج‌های اوست.

یکی از مبشرین رنج دیده رومانی گفته است: «من ادامه مسیح هستم، وقتی من در رومانی کتک می‌خورم، مسیح در من کتک می‌خورد، مصائب و رنج‌هایی که می‌بینم از آن من نیست، من فقط این افتخار را دارم که در مصائب او سهیم باشم.»

پولس رسول می‌فرماید: «من در بدن خود داغ‌های عیسی خداوند را دارم.»

مردم می‌توانستند زخم‌های مسیح را در زخم‌های پولس مشاهده کنند.  
و باز می‌فرماید «پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود. پس موت در ما کار می‌کند، ولی حیات در شما.»

پولس برای چه رنجها را به جان می‌خورد؟ پولس چرا هر روزه قتل مسیح را در بدن خود تحمل می‌کند؟ پولس خود آزار نیست، او چنین می‌کند تا ما حیات را بیابیم. عیسی مسیح به قتل رسید تا پولس حیات را بیابد. پولس رسول به قتل رسید تا ما حیات را بیابیم. و این زنجیره ادامه دارد...

ما هر یک به جای خود باید حیات جاودانی را به دیگران - آنهایی که خبری از عیسی مسیح نشنیده‌اند، با موت خود انتقال دهیم.

تاریخ گسترش مسیحیت ثابت کرده است که «خون شهیدان بذر حیات» است.  
بذر زندگی تازه در مسیح در تمام جهان افشانده می‌شود. مسیحیت حدود سیصد سال در زمینی که با خون شهیدان آبیاری شده بود، رشد نمود. رنج‌ها و مصیبت‌ها و آزارهایی که مسیحیان اولیه متحمل شدند، یکی از دلایل اساسی رشد سریع کلیسا در جهان است.

استفان نایی در کتاب «بشارت مسیحی» می‌نویسد:

«مسیحیان به دلیل شرایط خطرناک اکثراً به‌طور پنهانی با هم جمع می‌شدند.  
هر شخص مسیحی این را می‌دانست که دیر یا زود، به بهای از دست دادن زندگیش به ایمان خود شهادت خواهد داد. هرگونه شهادتی در ملاءعام منجر به قتل آنها می‌گردید.

حاکمان و کارگزاران رومی در عین حال که بسیار سنگدل و خشن بودند، ولی در نهایت دیدگاه شهدای مسیحی و بخصوص زنان که با مردان آزار می‌دیدند، اثر عمیقی بر دل آنها نهاده بود و رفته رفته می‌بینیم که رفتار آنها با مسیحیان اندکی ملایم‌تر می‌شود.

شهادت‌طلبی مسیحیان اولیه، یک مرحله آرام و با وقار و توأم با رفتاری آراسته و رشادت فروتنانه در مقابله با شکنجه‌ها و تواضع نسبت به دشمنان و پذیرش شادمانه شکنجه‌ها به عنوان راهی مقرر شده توسط خداوند برای هدایت به ملکوت آسمانی بود.»

دوستان عزیز اینک می‌خواهیم به نمونه‌هایی از این قهرمانان رنج کشیده که در راه ایمانشان سر از پا نمی‌شناختند و هر خطری را به جان می‌خریدند اشاره کنیم.

پولی کراپ از اسمیرنای روم در سال 155 میلادی به قتل رسید. ایرنیوس شاگرد پولی کراپ گفته است که او شاگرد یوحنا یوحناوی حواری بوده است. وقتی که پولی کراپ به قتل رسید، بسیار پیر بود. چون وقتی کنسول رومی به او فرمان داد حرف خود را پس بگیرد و مسیح را انکار کند گفت «من درست هشتادوشش سال است که مسیح را خدمت می‌کنم. او در حق من بدی نکرده است. پس چگونه می‌توانم پادشاهی را که مرا نجات داده است، کفر بگویم؟»

در اوج آزار مسیحیان در روم گروهی مردم خشمناک در اسمیرنا به جستجوی پولی کراپ پرداختند. او در یک مزرعه در خارج از شهر سکنی گزید. سه روز قبل از اینکه کشته شود، رؤیائی دید و چنین نتیجه گرفت که: «اینک لازم است که زنده زنده در آتش سوزانده شوم.»

بنابراین وقتی مردم خشمگین او را یافتند، به جای اینکه بگریزد به مقابل جمع رفت و گفت:

«ارادهٔ خدا باید انجام شود.»

نوشته‌های قدیمی حاکی از اینست که «به محض اینکه پولی کراپ خروش تعقیب کنندگان خود را شنید بیرون آمد و با آنها صحبت کرد، در حالی که همهٔ تعاقب کنندگان از سن او و پایداری او دچار شگفتی شده بودند. پولی کراپ قبل از مرگ به اهالی خانه دستور داد غذائی برای جمع تهیه کنند که بخورند و بنوشند سپس از جمع خواهش نمود که ساعتی وقت به او بدهند تا دعا کند. آنها با درخواست او موافقت کرده و او شروع به دعا نمود، آنچنان سرشار از فیض خدا که دو ساعت تمام بدون وقفه دعا کرد. آنهائی که دعای او را می‌شنیدند در شگفت شدند و برخی از کسانی که به تعقیب او آمده بودند، در اثر دعای این مرد کهنسال و محترم توبه کردند.

وقتی که می‌خواستند او را بسوزانند، نخست می‌خواستند دست او را با میخ برکنده بکوبند، ولی او التماس کرد: «خواهش می‌کنم بگذارید سالم و بدون نقص در آتش بروم، خدائی که طاقت تحمل آتش را به من داده است، به من نیز عطا کرده است که بدنم در آتش سالم بماند.»

بعد از مراسم مجازات، مردم مشاهده کردند که جسد او ظاهراً سالم مانده است. سپس یکی از جلادان خنجری به بدن او فرو کرد. اسناد و مدارک قدیمی به جا مانده حاکی از اینست که «تمامی جمعیت از تفاوت بین مسیحیان و بی‌ایمانان متعجب شده بودند.»

در این جاست که مصداق گفته یوحنا در کتاب مکاشفه باب 12 آیه 11 را می‌یابیم.

«و ایشان (شهیدان) به وساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر شیطان غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.»

مواجههٔ کلیسا با رنج و شهادت نه یک جبر تاریخی که ارادهٔ خداست و یکی از قوی‌ترین نشانه‌های ارادهٔ خدا در این مورد در کتاب مکاشفه یافت می‌شود و آن رویائی است که یوحنا می‌بیند و انبوه شهیدان مسیحی در آن رویا رو به خدا التماس می‌کنند: «تا به کی ای خدا؟» چه زمانی تاریخ تمام می‌شود و نجات بخش و داوری تو کامل می‌شود؟ ولی پاسخی که خدا به آنها می‌دهد اینست که «اندکی دیگر آرامی نمائید تا عددهم قطاران که مثل شما گذشته خواهند شد، تمام شود.»

پس آنچه که مشخص است اینست که خدا در نظر دارد نیات و اهداف خود را با شهادت تعداد مشخصی از ایمانداران محقق نماید و آنگاه که این عده کامل شوند، انتها خواهید رسید، دنسا یک مبشر دیگر مسیحی است که در سال 1980 در Wolayta آفریقا خدمت می‌کرد. او ضمن کار در یک اداره دولتی رهبری جوانان مسیحی را در تمام کلیساهای آن حوزه به عهده داشت.

پس از استقرار نظام کمونیستی، مأموران دولت به سرعت به سراغ او رفتند و از او خواستند تا بچه‌ها و جوانان را در آموزش تئوری انقلاب تعلیم دهد. غیر از او بسیاری از مسیحیان دیگر نیز همکاری با رژیم انقلابی را پذیرفته بودند، چونکه فشار بسیار شدید بود. ولی تنها کسی که سرباز زد و آنها را کمک نکرد دنسا بود.

نخست به او وعده آسایش و رفاه دادند و او را تطمیع کردند، ولی او باز هم قبول نکرد. آنگاه او را به زندان انداختند، دو بار به مدت کوتاه و بار سوم مدت یک سال. در طول این مدت نظامیان کمونیستی مرتباً برای شستشوی مغزی نزد او و نه نفر زندانی مسیحی دیگر می‌رفتند و حتی یکی از سربازان با مشاهده رفتار آن زندانیان به مسیح ایمان آورد. مقامات زندان آنها را کتک زده و به اعمال شاقه وا داشتند. بدترین شکنجه این بود که صبح خیلی زود آنها را از خواب بیدار و وادار می‌کردند 12 کیلومتر در جاده شنی قدم بزنند. این کار سه ساعت طول می‌کشید. روز دوم خون از زخم پاهای آن 10 نفر که هفت مرد و سه زن بودند جریان یافت، ولی آنها چیزی احساس نمی‌کردند.

یک زندانبان خشن دیگر آنها را مجبور کرد که مدت 6 ساعت لخت در زیر آفتاب سوزان با پشت بخوابند. دنسا به آن زندانبان خشن گفت « شما ما را با شعاع سوزان آفتاب صدمه زدید ولی خدا هم شما را صدمه خواهد زد.» کوتاه زمانی پس از آن، آن زندانبان دچار یک دیابت شدید شده و جان سپرد. پس از سقوط حکومت کمونیستی، مقامات رسمی از آنها دعوت کردند تا در زندان برای زندانیان موعظه کنند. در آن زمان 12 نفر بخاطر کشتار کسانی که مسیحی شده بودند، در زندان بودند، آنها به خدمت در زندان ادامه داده و حاصل کارشان 17 نفر ایماندار جدید بود و بیشتر مقامات زندان نیز ایمان آوردند.

یکی از بارزترین نمونه تکمیل کننده رنج‌های مسیح، در زندگی‌نامه سرگئی کورداکف پیدا می‌شود. کورداکف از طرف پلیس مخفی روسیه مأمور شده بود تا به جمع دعا کنندگان مسیحی حمله برده و ایمان‌داران را با شدت هرچه تمام‌تر کتک بزنند. ولی محبت یک نفر از ایمانداران زندگی او را عوض کرد.

او می‌نویسد: «ویکتور ماتیف را دیدم که به دختری کوچک به نام ناتاشا که می‌خواست فرار کند حمله برده و چنگ برده و موی او را کشید و کتک زد. آن دختر جوان و زیبا بود. سپس ویکتور او را از زمین بلند کرده روی سر گرفت و چند ثانیه او را نگاه‌داشت و قصد پرتاب او را داشت که دخترک به التماس از او خواست: «خواهش می‌کنم این کار را نکن... آه خدای عزیز مرا کمک کن!» ولی ویکتور ماتیفو چنان او را به سختی پرتاب کرد که از آن ارتفاع به دیوار خورد و بر زمین غلطیده و خون از پیشانی‌اش جاری شد و در حالیکه نیمه هشیار ناله می‌کرد ویکتور برگشت و خندید و گفت: «شرط می‌بندم که فکر خدا از سرش پرید.»

«هر بار که ناتاشا از زندان بیرون می‌رفت دوباره در مجامع مسیحی حاضر می‌شد. یکبار دیگر او را دستگیر کردیم و این بار من او را به صورت طاقباز روی زمین نگه داشتم و دو نفر از مأموران را دستور دادم او را لخت کنند و سپس من شروع به شلاق زدن به بدن لخت او کردم. آنقدر او را شلاق زدم که دستانم خسته شد. پوست او تاول زده و خون از آن جریان یافت، ولی من همچنان او را شلاق می‌زدم، آنقدر شلاقش زدم که تکه‌ای از گوشت بدنش به دستانم چسبید، ولی او ناامیدانه تلاش می‌کرد گریه نکند و برای این کار چنان لبانش را گاز گرفته بود که خون از لبهایش فوران می‌زد و روی گونه‌هایش می‌ریخت. ولی سرانجام طاقتش را از دست داد و گریست و من که گریه او را شنیدم دست از شلاق زدن برداشتم. در این حال پشت او آمیخته‌ای از گوشت خام و قرمز بود. سپس او را روی زمین انداختم و فرمان دادم به سلول انفرادی منتقلش کردند.

ولی وقتی برای بار سوم ناتاشا را در جمع مسیحیان دیدم، خیلی شوکه شدم، بسیاری دیگر نیز با او بودند آکس همکارم با تنفر به او نگاهی کرد، و شلاقش را

بیرون آورده و به سوی او هجوم برد، ولی در نیمه راه ویکتورماتیف دست آکس را گرفت. آکس، فریاد زد «از سر راهم کنار برو» ویکتور محکم بر جایش ایستاد و به او گفت «آکس، حق نداری دست به او بزنی - هیچکس حق ندارد!» من با تعجب تمام به این مکالمات گوش می‌دادم ... چه می‌دیدم؟ یکی از مردان بسیار خشن من، حامی یکنفر مسیحی شده بود. آکس فریاد زد «برگرد! اگر بر نگردی مجبورت می‌کنم. حالا کارت به جایی رسیده که از یک مسیحی حمایت می‌کنی؟»

ویکتور هم متقابلاً گفت: «او چیزی در اختیار دارد که ما نداریم، هیچکس دست به او نزند!»

من برای اولین بار در زندگیم تکان خوردم. ناتاشا چیزی داشت که ما نداشتیم. ما او را با شدت تمام وحشیانه کتک زده بودیم. او متحمل رنج‌های بزرگی شده بود. ولی همچنان در ایمانش ثابت قدم بود. من می‌خواستم از او بپرسم «تو چه چیزی در اختیار داری که ما نداریم؟» ولی او رفته بود و دیگر هرگز او را ندیدم. این دختر جوان قهرمان مسیحی که این‌همه توسط ما آزار شده بود، به طریقی مرا لمس کرد و مسیح را از طریق او شناختم و ایمان آوردم...

ناتاشا زندگی من اینک بخاطر تو دگرگون شده است. و من نیز اینک همراه با تو به عیسی مسیح ایمان آورده‌ام... از تو ممنونم ناتاشا، هر کجا که هستی ... من هرگز... هرگز تو را فراموش نمی‌کنم.»



# 18

خواهران و برادران گرامی. رادیو صدای انجیل، با سلامی گرم

در برنامه پیش قول دادیم که پاره‌ای از مسیحیان را که در راه ایمانشان متحمل شکنجه‌ها فراوان شده‌اند، به شما معرفی کنیم، بدین جهت به زندگی پولس رسول که یکی از پیشگامان این گروه رنج‌دیدگان بوده است اشاره کردیم و به پولی‌کراپ و دنسا، ناتاشا و شهادت بزرگ یک زندانبان خشن روسی بنام سرگئی کورداکف، نیز اشاره‌ای داشتیم.

و اینک به یک قهرمان مسیحی زجر کشیده دیگر به نام ژوزف تیسون می‌پردازیم.

ژوزف تیسون رنج برای مسیح را عمیقاً تجربه نمود. او تا سال 1981 کشیش Second Baptist Church در Oradea رومانی بود. او در کتابش به نام «رنج، شهادت و پاداش‌ها در آسمان» می‌نویسد: «رنج کشیدن و شهادت باید به عنوان بخشی از نقشه خدا مدنظر قرار گیرد. چون رنج‌ها ابزارهایی هستند که خدا توسط آنها هدف نهائی خود را در تاریخ برای انسان تحقق می‌بخشد و تکمیل می‌کند.» تفسیر تیسون از کولسیان 1: 14 اینست که مصائب مسیح به جهت فرونشاندن خشم خداست و زحماتی که ما می‌کشیم به جهت بشارت او به جهانیان است. او نه تنها

کولسیان 1: 14 بلکه رساله دوم تیموتاوس 2: 10 را نیز ابزاری برای شهادت به عیسی مسیح: می‌داند. «و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است، با جلال جاودانی تحصیل کنند.»

بر اساس تفسیر تیسون، پولس می‌گوید: «اگر من در مسئولیت کشیشی در انطاکیه می‌ماندم، در آن شهر آرام و ثروتمند و آن کلیسای با شکوه با انبیاء بسیار و برکات فراوان، هیچ‌کس در آسیای میانه یا اروپا نجات نمی‌یافت. برای نجات آنها بود که من کتک خوردم، شلاق خوردم، سنگسار شدم، اهانت و تحقیر شدم و حتی مرگ را به جان پذیرفتم. چونکه مردم محبت خدا را در جراحتهای خونین من می‌بینند و پیام صلیب را از من می‌شنوند و نجات می‌یابند. اگر در شهری امن و امان و در کلیسائی پرشکوه و ثروتمند خدمت کنیم و رنج صلیب را بر خود نپذیریم، دیگران نجات نمی‌یابند. ولی آیا می‌دانید بدین جهت که ما رنج صلیب را بر خود نپذیرفته‌ایم، چندین نفر نجات خود را از دست داده‌اند؟»

بدین ترتیب پولس روش می‌سازد که چگونه زحمات مسیحیان ابزاری برای بشارت مؤثر می‌باشد. ژوزف می‌گوید «شخصی بود که من در یک موقعیت مهم تعمیدش داده بودم، او نزد من آمد و پرسید حالا چه کار باید بکنم؟ موقعیت او طوری بود که حاکمیت تصور می‌کرد که سه یا چهار هزار نفر از او تقلید می‌کنند. آنها پنج دقیقه فرصت به او بودند تا از خود دفاع کند. بدین جهت از من پرسید: «حال چگونه از خودم دفاع کنم؟»

من به او گفتم «برادر دفاع از عقیده‌ات تنها کاری است که می‌توانی انجام دهی، نه دفاع از خودت. این تنها شادی منحصر به فرد توست و تنها فرصتی است که می‌توانی به آنها بگوئی، قبلاً چه بوده‌ای و اینک عیسی از تو چه ساخته است.»

چشمان او درخشید و گفت «برادر ژوزف، حالا می‌دانم چکار باید انجام دهم»

و او کارش را به خوبی انجام داد، آنچنان خوب که از آن بعد تنزل مقام یافت و نیمی از حقوقش را از دست داد. ولی بعداً نزد من آمد و گفت: «برادر ژوزف، واقعاً نمی‌توانم به راحتی در کار خانه راه بروم. چون هر جا که می‌روم یکی به سراغم می‌آید و مرا به گوشه‌ای می‌کشد، اطراف را نگاه می‌کند که کسی نباشد و بیخ‌گوشم نجوا می‌کند «آدرس کلیسایت را به من بده.» یا «از عیسی برایم بیشتر بگو» یا «آیا کتاب مقدس داری به من بدی؟» بله، هر نوع رنج و زحمتی می‌تواند خدمتی برای نجات دیگران باشد.

من به این نتیجه رسیده‌ایم که وقتی پولس می‌گوید «امید ما...» منظورش اینست که مسیحیت انتخاب و پذیرش یک زندگی توأم با رنج و زحمت است برای مسیح، و اگر «مسیح»ی در کار نباشد این زندگی، زندگی احمقانه و رقت‌باری است. مسیحیت آنگونه زیستن نیست که کسی آن را به عنوان یک زندگی سرشار و رضایت‌بخش، اما بدون امید به همراهی مسیح در رستخیز، بپذیرد. رنج‌های ما رنج‌های مسیح را به جهانیان آشکار می‌سازند تا مردم بتوانند آن محبتی را که مسیح عرضه داشت، در ما مشاهده کنند. بله! ما مصیبت‌های مسیح را با انجام آنچه که مسیح در میان مردم این روزگار را انجام نداد، تکمیل می‌کنیم - آن‌هم از طریق یک نمایش زنده از مسیح مصلوب در مقابل دیدگان کسانی که نظاره‌گر

مصلوب شدن او نبوده‌اند ... عیسی مسیح می‌فرماید «بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.»

بله دوستان گرامی. پولس تمام امتیازات و کامیابی معمولی انسانی را زیان دانست تا چه شود؟ تا او را، یعنی مسیح را و قدرت قیامت وی را و شراکت در رنج‌های وی را بشناسد و با او «مشابه شود.» هدف پولس زیستن و رنج کشیدن بخاطر مسیح بود چونکه به رستاخیز از مردگان اطمینان داشت، چونکه رستاخیز از مردگان یعنی متابعت جسمی و همیشگی با مسیح زنده. و اینست کانون اصلی ایمان پولس. او بخاطر مسیح «همه چیز زیان دانست و زباله محسوب نمود تا مسیح را بیابد.» دریافتن مسیح شوق بزرگ پولس بود و هدفی برای آنچه که انجام داد، چون فرمود «مرا زیستن مسیح است و مردن نفع» (فیلیپان 1: 21).

دریافتن و به‌دست آوردن مسیح - این بود هدف زندگی پولس و رنج‌هایی که متحمل شد. پولس مشتاق بود که بمیرد و با مسیح باشد، چون ایمان داشت که این حالت برای او بهتر است. عبارت «بسیار بهتر» در فیلیپان 1: 23، انگیزه‌ای از سر نوع دوستی نیست، بلکه یک لذت مسیحی است. پولس در طلب چیزی بود که عمیق‌ترین و پایدارترین خوشی را در زندگی‌اش به وجود آورد... و آن، بودن ابدی با مسیح بود و مشارکت در جلال او. اشتیاق بودن با مسیح دیگر جائی برای لذت‌های زودگذر زندگی باقی نمی‌گذارد، چون لذت‌ها همه تا ابدالابد در دست راست اوست. پولس کسانی را که در اثر بشارت او و زحماتی که برایشان کشیده است ایمان آورده بودند، شادی خود نامید و گفت «چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ماعیسی مسیح در هنگام ظهور او؟»

و «برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همین‌طور در خداوند استوار باشید. ای عزیزان.»

اوج جلال عیسی مسیح در رنجهای اوست و بخاطر همین رنجهای بود که او «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش است، چونکه ذبح شده است تا مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و امت بخرد.» اینست قله اوج و جلال مسیح، و کسانی که فدیهِ او را که بر صلیب پرداخت کرده و به عنوان فیض بی‌نهایت خدا به خود دریافت کنند، دیگر نمی‌توانند برای لذت‌های خصوصی خود زندگی کنند. اوج لذت‌ها تا ابدالآباد در دست راست مسیح است. زیان‌هایی که پولس به زبان خود می‌گوید متحمل شده است، همان رنج‌هایی است که در اثر دعوت مردم به سوی عیسی مسیح متحمل شده است. او به کلیسای فیلیپه نوشت «هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می‌کنم.» قطعاً ریختن زندگی برای پولس همان فداکردن جانش به بهای یافتن مسیح و تجلی زجرهای مسیح به کسانی بود که آنها را دعوت نمود.

شادی و لذت مسیحی مؤید کارها و رنج‌های پولس است و اگر ما نیز طالب لذت مسیحی هستیم، باید چون پولس باشیم. اعجاز تعالی عیسی فقط رنج نیست، بلکه شادی در رنج است. پولس رسول خطاب به ایمانداران تسالونیکیه می‌نویسد: «شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمات شدید، با خوشی روح‌القدس پذیرفتید، به حدی که شما جمیع ایمانداران مکدونیه و اخائیه را نمونه شدید.»

به دو نکته مهم در این جملات توجه کنید: نخست اینکه شادی از زحمات، کار روح‌القدس است و دیگر اینکه شادی در زحمات، نمونه‌ای است که باید دیگران

پیروی کنند. عیسی مسیح در انجیل متی 5: 11-12 می‌فرماید «خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است، زیرا که به همین‌طور بر انبیای قبل از شما جفا رساندند.» امید فرجامین و شادی در بحبوحه رنج‌ها و آزارهایی که بخاطر ایمانمان متحمل می‌شویم، عظمت پاداشی است که در رستاخیز نصیب ما می‌شود و بنابراین با پولس رسول هم‌زبان شده می‌گوئیم «زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد، هیچ است.» پولس رسول به کلیسای قرنتس می‌نویسد: «از این جهت خسته خاطر نمی‌شوم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روزبه‌روز تازه می‌گردد. زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده، پیدا می‌کند.»

تحمل مصائب، امید به برخورداری از پاداش بزرگ آسمانی را ممکن می‌سازد. عیسی مسیح می‌فرماید: «دشمنان خود را محبت کنید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت‌اعلی خواهید بود.»

و همچنین می‌فرماید وقتی فقرا را دستگیری کنی «خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان به تو جزا عطا خواهد شد.»

بله عزیزان... در همه جای عهد جدید این مژده را از زبان عیسی مسیح و رسولان می‌شنویم که پاداش عظیمی در انتظار رنج‌برندگان برای مسیح می‌باشد. بنابراین شادی ما ریشه در رنج‌هایی دارند که بخاطر ملکوت او می‌کشیم که نتیجه آن رسیدن به آن ملکوت است. هرگونه تجربه رنج‌آوری ریشه این امید را عمیق و

عمیق‌تر می‌کند. پولس رسول در این مورد می‌فرماید «در مصیبت‌ها فخر می‌کنیم چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را و امتحان امید را.»

در اینجا می‌بینیم که انگیزه پولس در تحمل مصائب صرفاً دستیابی به ملکوت آسمانی و آن پاداش عظیم نیست، بلکه می‌خواهد امید خود را نسبت به آن پاداش افزون کند.

لذت واقعی در آنجاست که گذشتن از کورهٔ آتش رنج‌ها را با کمک مسیح تجربه کنید و آنجاست که نشان می‌دهید ایمان شما خالص است و حرف خود را پس نگرفته‌اید، و مسیح واقعیت زندگی شما است و در واقع همان خدائی است که اعداد کرده است. و این برایتان کافی است، دیگر نیاز به هیچ چیز دیگر ندارید. این همان موردی است که رسولان در صدر مسیحیت و ایمانداران باوفای همهٔ قرن‌ها تجربه کرده اند. در کتاب اعمال رسولان فصل 5 آیه 41 می‌خوانیم: «رسولان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند، از آن‌رو که شایسته آن شمرده شدند که به جهت اسم مسیح رسوائی کشند.» ایمان رسولان توسط خدا حفظ شده بود و آن را به عنوان یک واقعیت پذیرفته بودند و آماده بودند از کورهٔ تجربه‌ها و رنج‌ها بگذرند و همچنان امین بمانند. پطرس رسول به ایمانداران زمانه خود و ایمانداران همه زمان‌ها اندرز بزرگی داد: «بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود باشید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمائید.»

هدف تحمل رنج‌ها و مصائب برای ایمانداران دستیابی به شادی فرجامین در کتاب مکاشفه است و بدین ترتیب پطرس ما را دعوت می‌کند که لذت خود را در رنج بجوئیم تا در زمره تمام کسانی باشیم که چشم امید خود را به مسیح

دوخته‌اند، شادی حاصله از تجربه مصائب، تفاوتی با آن شادی که مسیح در اثر مصائب خود تجربه نمود ندارد. جلال مسیح «نفع بزرگ» ماست و برای اینکه مسیح جلال یابد و ما به نفع بزرگ خود برسیم، همه‌چیز را زیان می‌پنداریم، و دیگر اینکه دیگران رنج بزرگ مسیح را در ما مشاهده می‌کنند و ایمان می‌آورند و این نشانه دیگری از آن ارزش والاست و دلیل دیگری است برای امیدواری ما.

راه جلجتا و حمل صلیب عیسی، راه شادمانه‌ای نیست. بلکه راهی دردناک ولی عمیقاً شاد است. هر گاه که ما شادی‌های زودگذر و امنیت را به‌جای فداکاری و زحمات بشارت دادن انتخاب کنیم، راهی را برگزیده‌ایم که به شادی منتهی نمی‌شود، چونکه خداوند وعده داده است «جانهای ما را در مکان‌های خشک سیراب خواهد کرد و مانند باغ سیراب و مانند چشمه‌ای که آبش نقصان نیابد خواهیم بود.» خوشبخت‌ترین افراد کسانی هستند که راز «مسیح در شما امید جلال است» را تجربه کرده‌اند و اشتیاق و علاقه عمیق خود را با ضمیمه نمودن رنج‌های مسیح به رنج‌های خودشان در خدمت او ارضا کرده‌اند.

خدا ما را دعوت کرده است که در مسیح زیست کنیم، و زیستن در مسیح، زیستن در رنج است.

مسیح رنج را برگزید. رنج برای مسیح اتفاق نیفتاد، بلکه او خودش رنج را بخاطر ایجاد و تکامل کلیسا به جان خرید. و اینک او از ما دعوت می‌کند که رنج را برگزینیم. او از ما دعوت می‌کند که صلیب خود را برداریم و در راه جلجتا او را متابعت کنیم و نفس خود را انکار کرده و برای بقای کلیسا و نشان دادن رنج‌های او به جهان، فداکاری کنیم.

برادر آندرو نویسنده کتاب مشهور «قاچاقچی خدا» نوشته است:



«اگر بخواهید به عیسی مسیح بشارت دهید، حتی یک در در جهان بسته نیست، یک در بسته به من نشان دهید تا من بگویم چگونه می‌شود آن در را گشود.»

عیسی هیچگاه نگفته است «اگر درها باز بود برو، چونکه کسی در خانه نیست.» عیسی نگفته است «در صورتیکه فرش قرمز برایت گسترده و دعوت کردند، برو»، بلکه فقط فرمان داد «برو»، چونکه مردم نیازمند کلام اویند. ما باید به امر بشارت نگاه تازه‌ای داشته باشیم، یک بشارت مؤثر و تجربی، نه یک برخورد سرسری، بلکه بشارتی با روح پیشگامی.

ترس ما اینست که وارد شرایطی تهدید کننده شویم، ولی خدا موانع را از سر راه ما برخواهد داشت، در صورتیکه به خداوند بگوئیم «خداوند به هر بهائی حاضر» تا خدا ما را به کار ببرد و درهای بسته را به روی ما بگشاید، هر چند راه ترسناک باشد، ولی باید اقدام کنیم، چون دو هزار سال است که خادمین کلام چنین می‌کنند. بنابراین ما الزاماً با موقعیت‌های سختی روبرو خواهیم شد ولی باید آن را بپذیریم، چون این مائیم که مسیح را به جهانیان نشان می‌دهیم، چون همانطوری که پولس به تیموتاوس نوشته است «همهٔ کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.»

تجربه نشان داده است که کلیسا در مکان‌هایی که رنج و مصیب بوده است، همیشه خالص‌تر بوده است. موسی ترجیح داد تا با مردم خدا ذلیل شود تا اینکه از لذت‌های زودگذر دنیا استفاده کند، چون نگاه او به پاداش بزرگ آسمانی بود. بنابراین اطاعت او خدای فیض را جلال داد.

---

در پایان باید گفت که هدف نهائی انسان اینست که خدا را جلال دهد، و این جلال دادن وقتی واقعی و خالص است که از آتش رنج بگذرد و پالوده شود. بنابراین دعای ما اینست که روح القدس ما را به سوی مردمش در اطراف دنیا بفرستد و علاقه‌ای برای تفوق خدا بر همه چیز و شهادتی قوی به اقتدار و توانائی مسیح و زحمات او در ما بیافریند تا مردم دنیا ما را ببینند و محبت و فیض مسیح را در ما مشاهده کنند.

# 19

## هدف خدا در تاریخ آمرزش

در برنامه‌های پیش گفتیم که هدف نهائی خدا در هر آنچه که انجام داده و می‌دهد صیانت از جلال و کبریائی خویش و نمایش آن است. در این برنامه می‌خواهیم نشانه‌هائی از کتاب مقدس مبنی بر اینکه خدا جلال خویش را فوق از هر چیز دیگر می‌ستاید و از آن لذت می‌برد ارائه دهیم. اول به عهد عتیق مراجعه می‌کنیم و برنامه را از داستان خلقت آغاز می‌کنیم: خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که در زمین می‌خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید.»

در مورد خلقت انسان لازم است به چهار نکته اشاره کنیم: نخست اینکه انسان آخرین آفریده خداست، و این بدین معنی است که او اشر ف مخلوقات است. دوم، انسان به شبیه خدا آفریده شده است و سوم، به محض اینکه انسان به شباهت خدا آفریده می‌شود، فرجام آفرینش در عبارت «خیلی خوب» توصیف می‌شود.

چهارم، حاکمیت بر زمین به انسان داده می‌شود و خدا به او فرمان می‌دهد زمین را پر سازد و به آن تسلط یابد.

بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که هدف خدا از خلقت انسان به شباهت خودش این بود که انسان چنان عمل کند که نشان دهندهٔ عمل خدا که حاکم مطلق کائنات است، باشد.

چنین موقعیتی به انسان داده نشد تا مغرور شود، بلکه تا جلال خالق خود را که شبیه اوست بنمایاند. بنابراین هدف خدا از آفرینش انسان این بود که جهان را از جلال خود پر کند آنچنانکه در سفر اعداد فصل 14 آیه 21 می‌خوانیم: «تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد.» و در صحیفه اشعیا نبی فصل 43 آیه 7، خداوند با اشاره به انسان می‌فرماید «او را به جهت جلال خویش آفریدم.» ولی این انسان با این موقعیت عالی، سقوط کرد. اینک به سفر پیدایش فصل 11 آیات 1 تا 4 مراجعه کنیم تا ببینیم چگونه انسان سقوط کرد.

*و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.»*

در داستان برج بابل اوج سرکشی انسان به تصویر کشیده شده است. عبارت کلیدی این بخش آیه 4 می‌باشد که می‌گوید: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمامی زمین پراکنده شویم.»

غریزه محافظت انسان را وا داشت پایان کار را نه در خدا، بلکه در خود ببیند و نام خود را بر افرازد، نه نام خدا را. و این عکس نیت خدا برای انسان است. بنابراین خدا نقشه آنها را خنثی کرد و تاکنون نیز کم و بیش خنثی می‌کند. نیت خدا این بوده و هست که انسان با توکل به او عظمت خود را باز یابد و خود نیز جلال بیابد. و این مسئله در نگاهی به تاریخ آمرزش آشکار خواهد شد.

اینک آیات 1 تا 2 سفر پیدایش فصل 12 را قرائت می‌کنیم تا مقاصد خدا را

پی‌گیری نمائیم.

*و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و از توامتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود.»*

بدین ترتیب می‌بینیم که خدا با دعوت ابراهیم به رسالت، برخورد خود را با مردم اسرائیل شروع نمود. پس چه فرقی هست بین وعده خدا مبنی بر بزرگ ساختن نام اعقاب ابراهیم و تصمیم انسان مبنی بر بزرگ ساختن نام خود با توسل به خود، نه خدا؟

فرق کلیدی در اینجا است: وقتی که انسان تصمیم گرفت نام خود را بزرگ سازد، نیتش نه جلال دادن به خدا، بلکه برافراشتن نام خود بود. ولی وقتی خدا تصمیم می‌گیرد نام انسان را بزرگ سازد، تنها کاری که انسان می‌تواند انجام دهد تشکر از خدا و جلال دادن به خداست که حق واقعی اوست. ابراهیم ثابت کرد که با سازندگان برج بابل بسیار تفاوت دارد، چون آن‌چنانکه در سفر پیدایش فصل 15 آیه شش دیدیم به خداوند، توکل نمود.

پولس رسول در فصل چهارم رساله به رومیان آیات 20 و 21 ارتباط بین ایمان ابراهیم و جلال خدا را نشان می‌دهد.

*[ابراهیم] در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود، و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است.*

بدین‌ترتیب فرزندان ابراهیم توسط خدا برگزیده شدند تا او را جلال دهند و این در تقابل با سازندگان برج بابل بود، چونکه خداوند از زبان اشعیا نبی گفته است: «ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویشتن را تمجید نموده‌ام:» پس از دوره پدرسالاری مندرج در بقیه سفر پیدایش، مردم اسرائیل چندین صدسال در سرزمین مصر زندگی و نشو و نما یافتند، و سپس در آنجا به بردگی رفتند، آنگاه شروع به ناله و استغاثه نزد خدا نمودند و خدا نیز به آنها وعده داد که توسط موسی آنها را از بردگی در مصر خواهد رهانید و از طریق بیابان به سرزمین موعود کنعان خواهد رسانید. نیت خدا مبنی بر رهائی قوم اسرائیل از سرزمین مصر در چندین کتاب دیگر عهد عتیق سوای سفر خروج ثبت گردیده است و می‌توان به چند مورد آن اشاره نمود.

در صحیفه حزقیال می‌خوانیم:

*و به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در روزی که اسرائیل را برگزیدیم و دست خود را برای نریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم، در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر همه زمین‌ها می‌باشد. و به ایشان گفتم: هر کس از شما*

رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به بت‌های مصر نجس  
 نسازد. زیرا که من یهوه خدای شما هستم. اما ایشان از من عاصی شده،  
 نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان  
 خود را دور نکرد و بت‌های مصر را ترک ننمود. آنگاه گفتم که خشم خود  
 را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر  
 ایشان به اتمام خواهم رسانید. لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم  
 تا آنکه امت‌هایی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به  
 بیرون آوردن ایشان از زمین فقر ایشان شناسانیدم، بی حرمت نشود.

در مزامیر داود چنین می‌خوانیم:

با پدران خود گناه نموده‌ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم. پدران  
 ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد  
 نیاوردند، بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیز شدند. لیکن بخاطر اسم  
 خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.

روشن است که رهائی اسرائیلیان از بردگی در مصر موکول به شایستگی آنان  
 نبود، بلکه موکول به ارزشی است که نام خدا دارد. خدا «به خاطر خود» کار کرد.  
 این انگیزه در سفر خروج فصل 14 چنین به تصویر کشیده شده است.  
 «و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را معاف کند، و در فرعون و تمامی  
 لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم. پس چنین  
 کردند.

و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند، و در فرعون و  
 تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم، تا مصریان بدانند که من یهوه  
 هستم. پس چنین کردند.

و مصریان خواهند دانست که مصریان خواهند دانست که من یهوه

هستم، وقتی که از فرعون و ارابه‌هایش و سوارانش جلال یافته باشم.

سنت خدا اینست که مردم او را جلال دهند و اقرار کنند که تنها اوست خدای کائنات.

بنابراین واقعه بزرگ خروج بنی‌اسرائیل از مصر نمونه‌ای از اقدامات نجات بخش خدا است تا به تمامی نسل‌ها نشان دهد چه انتظاری از آنان دارد. وقتی که بنی‌اسرائیل به کوه سینا رسیدند، خدا موسی را به بالای کوه فرا خواند و در آنجا الواح سنگی ده فرمان را به او داد. فهرست این فرامین در سفر خروج فصل بیست آیات 3 تا 5 آمد است:

«تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که بیهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم.

وقتی خدا می‌گوید ما نباید به دنبال خدایان دیگر غیر از او باشیم و اینکه او خدائی غیور است منظورش اینست که اولین هدفش در دادن شریعت به ما اینست که احترامی که شایسته اوست برایش قائل شویم. او جلال و عظمت و قدرت خود را در واقعه خروج بنی‌اسرائیل از مصر نشان داده است و اینک در شریعت خود حرمت شایسته را از ما می‌طلبد مبنی بر اینکه او را دوست داشته باشیم و فرامین او را حفظ و اطاعت کنیم. خداوند نیازی به محبت ما ندارد و این مائیم که باید در



محبت به خدا از او لذت بریم و شیفته جلال و قدرت و فیض او شویم و او را ارزشمندتر از هر چیز دیگری در روی زمین بدانیم.

خدا برای نابودی قوم خودش در بیابان بخاطر گله و شکایت پیاپی‌شان و بی‌ایمانی و بت‌پرستی‌شان دلایل خوبی داشت. و در عین حال گفت که دست از آنها نخواهد کشید و بخاطر جلال نام خود با آنها مدارا خواهد کرد. در صحیفه حزقیال نبی خداوند می‌فرماید:

*من بیهوه خدای شما هستم. پس به فرایض من سلوک نمایید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به جا آورید. و سبّت‌های مرا تقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدانید که من بیهوه خدای شما هستم. لیکن پسران از من عاصی شده، به فرایض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید آنها از آنها زنده خواهند ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبّت‌های مرا بی‌حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را برایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید.*

دلیل خدا برای حفظ مردمش در بیابان استجابت دعائی است که موسی آنگاه که خدا قصد نابودی کلی قوم را داشت به حضور خدا نمود. درخواست موسی از خدا را در سفر تثنیه چنین می‌خوانیم:

*بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را به یاد آور، و بر سخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما. مبادا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود در آورد، و چونکه ایشان را دشمن می‌داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد. لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به*

*بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.*

موسی به حضور خدا التماس نمود تا به وعده‌ای که به ابراهیم داده بود عمل کند و به خدا گفت که محققاً نخواهد خواست که نامش با نابود شدن قوم اسرائیل در بیابان لکه‌دار شود، چونکه در آن صورت مصریان خواهند گفت: خدا نتوانست بنی‌اسرائیل به کنعان برساند.

در صحیفه یوشع نبی می‌خوانیم که خدا قوم اسرائیل را بر سایر اقوام در سرزمین کنعان پیروز گردانید و دلیلش را نیز بیان می‌فرماید:

*و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه آموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا ننمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاکستان‌ها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید. پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایید.*

جمله «پس از یهوه بترسید» ارجاعی است به فیض خدا در عطای سرزمین کنعان به بنی‌اسرائیل نیست. نیت خدا در دادن سرزمین کنعان به بنی‌اسرائیل این بود که از او بترسند و تنها او را جلال دهند.

این نیت در دعای داود نبی در کتاب دوم سموئیل به روشنی بیان شده است:

*و مثل قوم تو اسرائیل کدام یک اقامت بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود به جا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصر و از امت‌ها و خدایان ایشان*

*فدیه دادی.*

بعد از دوران داوران که شرح آن در کتابی به همین نام در کتاب مقدس آمده است، بنی اسرائیل از خدا درخواست کردند پادشاهی بر آنان مقرر نماید. آنها می‌خواستند مانند سایر اقوام پادشاه داشته باشند، ولی نمی‌دانستند که قوم برگزیده خدا هستند و با دیگر اقوام فرق دارند.

ولی با این وجود خدا آنها را نابود نساخت. در کتاب اول سموئیل شرح ماجرا را چنین می‌خوانیم.

*و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از بیهوه، خدای خود استدعا نما تا نمیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.» و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده‌اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید. و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید. زیرا خداوند بخاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد.*

بدین ترتیب می‌بینیم سنت خدا در حفظ قومش به دلیل حفظ حرمت نامش بود. و این هدفی والا است خدا به طریق دیگری رحمت خود را به بنی اسرائیل نشان داد و آن انتخاب پادشاهانی بر آنان به درخواست آنها بود. پادشاهانی که اهدافشان، اهداف خدا بود. و یکی از این پادشاهان، داود بود.

کتاب‌های اول و دوم پادشاهان حاوی تاریخ دوره پادشاهی در میان بنی اسرائیل است - از سلیمان پسر داود که معبد اورشلیم را ساخت تا سقوط بابل. این دوره چهارصد سال ادامه یافت و در سال 587 قبل از میلاد خاتمه یافت.

سلیمان در دعای افتتاح معبد اورشلیم چنین دعا کرد.

*اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که من بنا کرده‌ام، لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده‌ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو، تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در باره‌اش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده‌ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی.*

بعد از مرگ سلیمان حکومت اسرائیل به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد. یکی از دلایل اصرار خدا مبنی بر حفظ جلال و حرمت نامش، دخالت او در تاریخ در زمان حزقیا پادشاه یهودیه در اواخر سال 700 قبل از میلاد است. آشوریان به فرماندهی سنخاریب به جنگ با مردم یهودیه پرداختند. حزقیا پادشاه یهودیه از خداوند درخواست رهائی نمود. اشعیای نبی پاسخ خدا را به دعای حزقیا در دوم پادشاهان 19: 34 چنین می‌نویسد: «این شهر را حمایت کرده و بخاطر خود و بخاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»

بالاخره حکومت اورشلیم در سال 587 قبل از میلاد و یهودیه در سال 723 قبل از میلاد توسط بابلیان و آشوریان منقرض شده و قوم اسرائیل تبعید شدند. چنین به نظر می‌رسید که اینک خدا در میان قوم بنی‌اسرائیل که در اسارت بابل و آشور هستند، حضور ندارد. در این صورت تکلیف نام مقدسش چه می‌شود؟ نامی که در قرون و اعصار به آن می‌بالید؟ عجله نکنید! به زودی خواهیم دانست که خدا قوم خود را فراموش نکرد و دوباره به آنها رحمت آورد...

## 20

در برنامه پیش وعده دادیم که خدا قوم خود را که در بابل و آشور به اسارت رفته بودند، فراموش نکرد و دوباره به آنها رحمت آورد. خداوند به بنی اسرائیل چنین وعده داد:

*به خاطر اسم خود غضب خویش را به تأخیر خواهم انداخت و بخاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. بخاطر ذات خود، بخاطر ذات خود این را می‌کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.*

و در صحیفه حزقیال نبی خداوند می‌فرماید:

*بنابراین به خاندان اسرا ئیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه بخاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت‌هایی که بین آنها رفته، بی‌حرمت نموده‌اید به عمل می‌آورم. و اسم عظیم خود را که در میان آنها بی‌عصمت ساخته‌اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه می‌گوید: حینی که به نظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم.*

نجات خدا زمینه‌ای برای فخر نمودن به ارزش‌های خودمان در مقابل خدا نیست، بلکه فرصتی است برای فروتنی و شادی در فیض مجلل خدا. فیضی که

هرگز موکول به ذات ما نیست، بلکه از توجه خدا به عظمت بخشیدن به نام خودش، سرچشمه می‌گیرد.

بعد از بازگشت قوم اسرائیل از اسارت در سرزمین‌های بیگانه، انبیائی چند در میان قوم برخاسته که از آن جمله‌اند زکریا، حجّی و ملاکی که هر کدام بیانگر نیت خدا در احیای قوم اسرائیل به منظور تجلیل نام خودش می‌باشند.

زکریا در مورد بازسازی اورشلیم چنین نبوت نمود: «خداوند می‌گوید که من در اطراف [اورشلیم] دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود.» حجّی نبی نیز در اشاره به این واقعه چنین نبوت نموده است:

«به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نمائید و خداوند می‌گوید: از آن راضی شده جلال خواهم یافت.»

ملاکی نبی در ملامت کاهنان معبد چنین می‌نویسد:

*«بِهَوّه صبابوت می‌گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید، تا اسم مرا تمجید نمائید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بر برکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام، چونکه آن را در دل خود جا ندادید.»*

اینک عهد عتیق سپری شده و به عهد جدید می‌رسیم. در حرکت از عهد عتیق به عهد جدید از عصر وعده به عصر ایفای عهد می‌رسیم. مسیح موعود، عیسی مسیح آمده است. هدف متعال خدا همچنان به قوّت خود باقی است، تنها در نحوه اجرای آن هدف تغییراتی به وجود آمده است. پولس رسول می‌فرماید:

*زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشید.*

اینک به بررسی زندگی و رسالت عیسی مسیح می‌پردازیم.

با بررسی بخش‌هایی از انجیل یوحنا به این نتیجه می‌رسیم که هدف عیسی نیز تجلیل پدرش در آسمان بود. او در پایان زندگیش چنین دعا کرد: «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا انجام دهم، به کمال رسانیدم.»

و در بخش دیگری از همین انجیل عیسی با اشاره به رسالتش می‌گوید: «هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.»

در همین انجیل می‌بینیم که عیسی بی‌میل نبود به نحوی خدا از مرگ او منصرف شود، ولی در نهایت بر این میل غلبه یافت و مرگ را با جان و دل پذیرفت، با این شناخت که دقیقاً از طریق مرگش خدمت خود را به کمال خواهد رسانید و پدر را جلال خواهد داد.

*الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت  
رستگار کن. لکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ای پدر اسم  
خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که «جلال دادم و باز  
جلال خواهم داد.»*

او چون پسر خدا بود، رنج مرگ را به جان خرید و جلال خود را از دست داد تا لکه‌ای که بر اثر گناه به جلال خدا سایه افکنده بود، پاک شود و بدین‌وسیله نشان داد که تا چه اندازه جلال بیکران خدا برای او ارزشمند است. خدا پسرش را بر صلیب می‌خکوب کرد تا «کفاره باشد به واسطه ایمان بوسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا.» یعنی با بخشش گناهان عهد عتیق و تحمل گناهان بسیار که به منزله افتخار

و جلال برای او نبودند، اینک برای حفظ آن جلال و حرمت نامش و ارضای تقاضای عادلانه شریعت، لازم دانست پسرش بر صلیب قربانی شود. بدین ترتیب مسیح بر صلیب جان داد تا پدرش جلال یابد و این نمایش عدالت خدا، بخاطر عدالت خداست و ایفای وعده‌اش مبنی بر حفظ بزرگی نام و جلالش اقدام مسیح برای حفظ جلال پدر، ما را به این نتیجه می‌رساند که هدف زندگی ما مسیحیان نیز باید حفظ حرمت نام خدا و تجلیل او باشد. پولس رسول در رساله به قرنتیان می‌فرماید:

«پس خواه، بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا کنید.»

حال ببینیم جلال خدا به روشنی در کجا دیده می‌شود. پولس رسول می‌فرماید:

«زیرا خدائی که گفت نور بدرخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشید.»

پولس رسول نشان می‌دهد که هدف تمام خدمات مسیحی اینست که خدا به عنوان خدائی که همه چیز را برای ما فراهم ساخته است، مجلل شود. پطرس رسول می‌فرماید:

«اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، بر حسب توانایی که خدا بدو داده باشد خدمت کند، تا در همه چیز خدا به واسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابد الابد است، آمین.»



وقتی که مسیح شاگردان خود را تعلیم می‌داد که هدف آنها باید در زندگی روزانه‌شان جلال دادن به خدا باشد، فرمود:

«بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکویی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.»

پولس رسول در رساله دوم تسالونیکیان از بازگشت دوباره مسیح سخن گفته است و از کسانی می‌گوید که در آمدن مسیح به امید خود می‌رسند و کسانی که آمدن مسیح برای ایشان دردناک است و آنها ایمان نیاوردگان به پیام انجیل‌اند:

«ایشان (بی‌ایمانان) به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال او، هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز.»

عیسی مسیح صرفاً بخاطر تکمیل نقشه نجات مردمش باز نمی‌گردد، بلکه هدف او در بازگشت مجدد اینست که «در مقدسان خود جلال یابد و همه ایمانداران از او تعجب کنند.»

یوحنا در تعبیر نهائی‌اش از پایان زمان در کتاب مکاشفه، اورشلیم جدید را، کلیسای پر شکوه و مجلل را چنین تصویر کرده است:

«شهر (اورشلیم) احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره (مسیح) است.»

روشنائی و نور اورشلیم جدید، جایگاه و مسکن ابدی ایمانداران، خدای پدر و خدای پسر می‌باشد و اینست هدف فرجامین خدا در تاریخ آمرزش. نشان دادن

جلالش بر همهٔ ایماندارانی که او را می‌بینند و می‌ستایند. دعای عیسی مسیح در حضور پدر آسمانیش مؤید نیت نهائی پدر است.

«ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.»

بنابراین هدف عالی و نهائی خدا و هر آنچه انجام داده و انجام می‌دهد و انجام خواهد داد، صیانت از جلال خویش و نشان دادن آن جلال است. خدا جلال خود را فوق از هر چیز دیگری می‌ستاید و از آن لذت می‌برد.

# 21

با سلامی گرم حضور شنوندگان گرامی رادیو صدای انجیل

دوستان عزیز، در این سری برنامه‌ها راجع به شادی در خداوند سخن گفتیم و اینک می‌خواهیم ببینیم که این شادی فرجامین آسمانی و نهائی را چگونه می‌توان یافت. آیا کتاب مقدس راهنمای معتبری برای دستیابی به این شادی هست یا نه؟

برای پاسخ به این سؤال به اساسی‌ترین سؤال بشر برمی‌گردیم: آیا خدا وجود دارد؟

در مورد ارزش و اعتبار کتاب مقدس کتاب‌های زیادی نوشته شده است، و ما نیز می‌خواهیم مروری اجمالی داشته باشیم مبنی بر اینکه چرا چشم امید خود را به کتاب مقدس دوخته‌ایم.

نخست بیائید بین تعصب انتقادناپذیر و دفاعیات مبتذل، مرزی قائل شویم.

پس بیائید از مبنا شروع کنیم: من به خدا ایمان دارم. شاید انگیزه ایمان من به خدا دلایل اجتماعی و خانوادگی باشد، همانطوری که برای شما نیز ممکن است فشار اجتماعی و خانوادگی، شما را آنچه ساخته است که اینک می‌باشید. ولی

وقتی می‌خواهیم معقولانه بیندیشم و باور موروثی‌ام را به خدا بیازمایم، نمی‌توانم از واقعیت او بگریزم.

فرض کنید من می‌کوشم به میلیون‌ها سال عقب‌تر برگردم تا ذات واقعیت اصلی را به تصویر بکشم. آن تصویر شبیه چه خواهد بود؟ آنچه که می‌بینیم یک حقیقت گیج‌کننده است، مبنی‌براینکه در فراسوی واقعیت، آنجا که بتوان سخن گفت، یک احتمال پنجاه، پنجاه وجود داشته است مبنی‌براینکه حقیقت اصلی به‌جای گاز، یک ذات بوده است. روی این مسئله بیندیشید! از آنجا که هر چیزی که اصلی بوده، همیشه بوده است، مطلقاً هیچ علتی وجود ندارد که مشخص کند حقیقت اصلی به‌جای یک ذات، گاز بوده است. هر شخص معمولی باید این را بپذیرد که در مادون زمان، در ازل، این علت ذات یا کس بوده است. شاید شما بگوئید، اشکالی ندارد، شیر یا خط می‌کنم. شاید این حقیقت اصلی یک ماده ناشناخته بوده، شاید هم یک ذات! تأیید امکان معقول مبنی‌براینکه حقیقت نهائی می‌توانسته است ذاتی باشد، راهی است برای آزاد شدن شما در بررسی نشانه‌های بعد.

استنتاج قابل قبول من از نظم کائنات و وجود انسان و وجدان جهانی (خود داوری اخلاقی) و نظم قضائی جهانی (مجازات کسانی که به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند) - استنتاج من از تمام این موارد اینست که واقعیت نهائی یک عنصر غیر شخصی نیست، بلکه شخصی است. من به سادگی در یافته‌ام که پذیرش اینکه سرگذشت انسان در طی قرون و اعصار، با درخواست او مبنی بر یافتن مفهوم حقیقت و زیبائی، ریشه در چیزی جز ذاتی لایزال دارد، غیر ممکن است.

## مذاهب و خدایان فراوان

بنابراین، وقتی من به دنبال شادی هستم، بدان سوی می‌روم که شادی را در رابطه با خدا بیابم - خالق شخصی همه چیز. هیچ چیز معقول‌تر برای من از اینکه شادی پایدار، هرگز توسط کسانی که از خالق خود روی می‌گردانند و یا با او مخالفت می‌کنند، یافت نخواهد شد، وجود ندارد. من همیشه از کسانی که می‌گویند به خدا ایمان دارند ولی طوری زندگی می‌کنند که تصور می‌کنند شادی را می‌توان با اختصاص دو درصد از توجه خود به خدا، به دست آورد، تعجب می‌کنم. ولی وقتی ما شروع به جستجوی شادی خود در رابطه با خدا می‌کنیم با ادعاها و مذاهب مختلف روبرو می‌شویم. چرا باید ما امید خود را بر این ادعا استوار کنیم که کتاب مقدس مسیحیان مکاشفه واقعی خداست؟ جواب اساسی من اینست که عیسی مسیح - کانون و خورشید کتاب مقدس - با صداقت و محبت و قدرتش، اعتماد مرا به این ادعا، جلب کرده است. من این صداقت و محبت و مخصوصاً قدرت ویژه‌اش را در رستاخیزش از مردگان، در خلال سخنان و اعمالش که در کتاب مقدس نوشته شده، می‌بینم.

اینک به شهاداتی که در مورد او داده شده، توجه کنید!

لزومی ندارد شما باور داشته باشید که کتاب مقدس یک کتاب بدون خطاست، تا بدانید که سرگذشت یک شخصیت تاریخی ارزشمند و بی‌بدیل را نوشته است. بر عکس، طریق عقلانی برای برخورد با کتاب مقدس برای اولین بار اینست که صادقانه و منصفانه شهادت آن را به عیسی مسیح گوش کنید تا ببینید آیا این شهادت و این شخص یکدیگر را تأیید می‌کنند یا نه. اگر چنین باشد، مواردی که شاهدان و شخص مسیح در مورد کتاب مقدس می‌گویند، قدرت آن را تأیید خواهد

کرد، و سرانجام ممکن است صحت تمامی کتب کتاب مقدس را به عنوان الهام خدا، و بدون خطا، بپذیرید.

مندرجات کتاب مقدس عیسی مسیح را به عنوان شخصی بی‌همتا در عشق ورزیدن به خدا و انسان، معرفی کرده است. او موقعی که دید مردم با اعمال به ظاهر مذهبی، خدا را بی‌حرمت می‌کنند، عصبانی شد و ما می‌توانیم واقعه عصبانی شدن او را در انجیل مرقس فصل یازدهم بخوانیم. در آنجا می‌بینیم که دین فروشان و سوداگران خرافات، معبد اورشلیم را تبدیل به بازار مکاره‌ای برای فروش انواع نذورات و حیوانات و پرندگان قربانی و صراف‌ی نموده و خانه خدا را بی‌حرمت کرده‌اند. ولی عیسی بر آنها می‌خروشد و بساطشان را به هم می‌ریزد و خانه خدا را از وجود آنها پاک می‌کند.

عیسی وقتی کسانی را می‌دید که تعصب دینی آنقدر چشمانشان را کور کرده است که محبت به هم‌نوع را فراموش کرده‌اند، عصبانی می‌شد.

عیسی به ما آموخت که در روح خود مسکین باشیم، تشنه و گرسنه عدالت باشیم، دل خود را پاک کنیم و همیشه شاکر و صلح طلب باشیم.

عیسی از ما می‌خواهد که خدا را از ته دل دوست بداریم و او را جلال دهیم و گرد هر نوع ریاکاری نرویم.

عیسی واعظ بلامتعظ نبود، بلکه به آنچه که می‌گفت عمل می‌کرد، سخن و کردارش یکی بود. در کتاب اعمال رسولان در مورد او آمده است که کار او «اعمال نیکو انجام دادن و شفا دادن» بیماران بود.

عیسی کودکان را با جان و دل محبت می‌کرد و وقت خود را به آنها اختصاص می‌داد و آنها را برکت می‌داد.

عیسی تمامی سدها و موانع اجتماعی را برای یاری رسانیدن به زنان، غریبان، جذامیان، فواحش، باجگیران و فقیران در هم شکست. او پاهای شاگردانش را مانند یک غلام شست و به آنها تعلیم داد که خدمت کنند، نه اینکه مخدوم باشند. عیسی در محبت به مردم، نستوه بود، خستگی را نمی‌شناخت، در محبت با ثبات بود، و حتی وقتی شاگردانش با اعمال کودکانه خود او را می‌آزرند، حاضر به ترک آنها نبود.

حتی موقعی که در سن 33 سالگی او را مصلوب کردند، برای جلادانش دعا کرد و برکت طلبید.

عیسی نه فقط مظهر عشق و محبت است، بلکه هدایت کننده انسان به بهشت خدائی است. ولی بدیهی است که در طول خدمتش بر روی زمین با مخالفت‌ها و دشمنی‌های زیادی مواجه شد.

اما او استوار بود، از تمام دسیسه‌هایی که برای او چیده بودند سرفراز بیرون آمد. هیچکس نتوانست گناهی بر او اثبات کند، حتی دشمنانش را به چالش طلبید که اگر می‌توانند گناهی در او بیابند و اعلام کنند.

او ساز شکار نبود، به دنبال افزودن پیروانش نبود. او خواست خدا پدر آسمانیش را با آنکه مستلزم فداکاری و از خودگذشتگی بود، بی‌آنکه چیزی از آن بکاهد به مردم اعلام نمود، فارغ از اینکه کسی آن را بپذیرد یا نپذیرد.

ادعاهائی که عیسی بر زبان می‌آورد، ادعاهائی نبودند که یهودیان از مسیح موعودشان انتظار داشته باشند. یهودیان منتظر مسیح موعود در قالب پادشاهی قدرتمند بودند، ولی عیسی آنطورکه مورد نظر یهودیان بود ظاهر نشد، اما در لفاف کلمات و کنایه‌ها خواست به آنها نشان دهد که اشتباه می‌کنند. در جایی

می‌خوانیم به فریسیان گفت: «این قدس را خراب کنید، که در سه روز آن را بر پاخواهم نمود.»

یهودیان معنی این ادعای او را نمی‌فهمیدند. چگونه ممکن است او به تنهایی یک ساختمان را در سه روز بسازد؟ بی‌معنی است! ولی او ساختمان را ساخت. قدس همان جسمش بود که بدان اشاره کرد و آنها آن قدس را خراب کردند، او را مصلوب کردند، ولی او سه روز بعد از مردگان برخاست و قدس را از نو ساخت. منطق و استدلال عیسی آنچنان مجاب‌کننده بود که هیچ‌کس جرأت بحث‌وجدل با او را نداشت. فریسیان که عالمان یهودی بودند و در مقابل منطق و استدلال او، احساس ناتوانی می‌کردند. ادعاهای مسیح در لفافه کلماتش و اعمالش پیچیده شده بود.

تصویری که من در این‌جا عرضه می‌داریم، نه منحصر به یک نویسنده و نه بر اساس سنت و حدیث و روایت است. مهم نیست که شما چقدر کتاب مقدس را با دیدگاه انتقادی مطالعه کرده باشید، ولی هرگز «مسیح»ی تاریخی را به جز آنچه که در این کتاب آمده است، نخواهید یافت.

بدین جهت من این‌مقال را با فرض اینکه اناجیل الهامی و بدون خطا می‌باشند، شروع نکردم. بلکه کوشیده‌ام که تصویری از عیسی که مورد تأیید تمامی شاهدان اوست ارائه دهم.

این هماهنگی و قدمت را چگونه می‌توان بیان کرد؟ آیا یک خالق ناشناخته مردی گمنام و عادی به نام عیسی را فرا خواند و اعمال و قدرت و سخنان و محبت و قدرت و صداقت او را اختراع کرد؟ سپس این عیسای اختراعی را با چنان اعمال و قدرت و محبت و قدرت و صداقت فریبنده و اختراعی به کلیسا عرضه



داشت، تا بسیاری از انسانها خود را بخاطر این مسیح اختراعی به کشتن بدهند؟ گذشته از آن آیا قابل قبول است که تمام نویسندگان اناجیل این عیسای اختراعی را در طی چندین دهه، هضم کرده باشند و در راه او جانفشانی کنند؟ آیا معقول‌تر نیست بپذیریم آنچه که نوشته‌اند در رابطه با یک انسان واقعی است که چندین دهه در بین آنها زیسته است و به او شهادت داده‌اند؟

تصمیم با خودتان است. به نظر من وجود یک عیسای اختراعی باور نکردنی‌تر است از امکان واقعیت شخصی به نام عیسی ناصری. بنابراین سئوالی برای من مطرح می‌شود: «ما چگونه روی چنین مردی با میراثی این‌چنین، حساب باز کنیم؟» من نمی‌توانم از نظر اخلاقی روی یک عیسای فریب خورده و بیچاره که در اثر آسیب‌های اجتماعی دچار توهم شده، حساب باز کنم، و نه می‌توانم روی او به عنوان یک فریب دهنده بزرگ تاریخ، شخص شارلاتانی که چنین رسالت گسترده جهانی را بر اساس دورغ بنا نهاد، حساب باز کنم. اما من مجبورم حقیقت او را بپذیرم. هم فکر و هم قلب من مرا به وفاداری نسبت به او به عنوان مسیح واقعی، فرا می‌خوانند. او اعتماد مرا به خود جلب کرده است.

دلیل توجیه من نشانه‌های کتاب مقدس و مهم‌تر از همه، رستاخیز عیسی از مردگان است. اگر عیسی از مردگان بر نخواستہ بود و مانند دیگران بود. احکام و اعمالش اینچنین اثری بر جهان باقی نمی‌گذاشت. ولی اگر بر مرگ غالب آمده ادعاهای او و شخصیت او قابل اعتماد می‌باشند و تعلیمات او در مورد کتاب مقدس تبدیل به استاندارد ما شده است. بدون اینکه وارد جزئیات شویم می‌خواهم به شش مورد که اعتماد مرا به عیسی مسیح قیام کرده از مردگان جلب کرده است، اشاره کنم:

اول، عیسی خودش به زنده شدنش پس از مرگ شهادت داد.

پشتوانه این اعتماد من سخنان عیسی مسیح خطاب به فریسیان است که در انجیل یوحنا فصل دوم آیه 19 می‌خوانیم: «این قدس را خراب کنید، که در سه روز آن را بر پا خواهم داشت.»

و همچنین اشاره‌اش به «آیت یونس نبی» در انجیل متی فصل 12 آیه 40: «زیرا همچنان‌که یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود.»

بنابراین اشارات، رستاخیز او از مردگان واقعیت دارد.

دوم، چگونه قبر عیسی بعد از سه روز خالی بود؟ چهار امکان برای آن وجود دارد!

نخست اینکه دشمنانش جسد او را دزدیده باشند، ولی هدفشان از این کار چه بوده است؟

مگر غیر از اینست که با چنین اقدامی پایه‌های ایمان مسیحیت را مستحکم‌تر می‌کردند؟ پس لازم بود، جسد عیسی را نشان دهند تا ثابت کنند که او دروغ گفته و زنده نشده است، تا بدین‌وسیله ریشه مسیحیت را از بیخ‌وبن برکنند، ولی چنین نکردند. هیچ مدرک تاریخی دال بر اینکه چنین کاری کرده باشند وجود ندارد.

دوم اینکه دوستانش جسد او را دزدیده باشند، که مسئله‌ای بود که از پیش شایع بود. ولی آیا چنین اقدامی باور کردنی است؟ پس نگهبانان سر قبر بدون هیچ مقاومتی گذاشته بودند آنها جسد عیسی را بدزدند و هیچ سخنی در هیچ جا نگویند؟ این‌هم غیر ممکن است. مهم‌تر از هم، آیا شاگردان و دوستان مسیح می‌توانستند با چنان قدرتی موعظه کنند، در حالیکه می‌دانستند یک مشت دروغ

سرهم می‌کنند؟ آیا آنها دروغ خود را باور کرده بودند و همهٔ تحقیرها، کتک خوردن‌ها و حتی مرگ را بخاطر باوری که می‌دانستند دروغ است، به جان خریدند؟ این هم غیر ممکن است.

سوم، وقتی عیسی را دفن کردند نمرده بود، بلکه بیهوش شده بود. سپس به‌هوش آمده، سنگ سنگین قبر را برداشته و نگهبانان مسلح را مغلوب کرده و سپس در گوشه‌ای پنهان شده و چند روز بعد برای شاگردان پیغام داده و در جایی وعده ملاقات گذاشته و شاگردان را متقاعد کرده است که از مردگان برخاسته است. حتی دشمنان عیسی هم این امکان را رد می‌کنند. باور اینکه سنگ به آن سنگینی توسط مردی غلطانیده شده باشد که شش ساعت بر صلیب می‌خکوب بوده و دست و پایش مجروح و پهلویش در اثر ضربه نیزه، سوراخ بوده است و غلبه او بر نگهبانان مسلح غیر ممکن است. دیگر راجع به اینکه اثری از کشته شدن نگهبانان توسط عیسی و یا گریختن آنان از دست عیسی و افشاگری آنها در تاریخ چیزی نمی‌بینیم، سخنی نمی‌گوئیم.

عزیزان، خدا، عیسی را از مردگان برخیزانید و این موردی است که هم او و انبیاء عهد عتیق پیش‌بینی کردند و واقع شد.

اما از سوئی طبیعت‌گرایان می‌گوید، آیا چنین کار ممکن است؟ البته ما نمی‌خواهیم ساده‌لوحانه و کورکورانه چیزی را باور کنیم، از نظر من هم چنین کاری غیر ممکن است که مرده‌ای زنده شود، ولی نمی‌خواهیم حقیقت را فقط به این دلیل که با منطق ما نمی‌خواند، رد کنیم. حقیقت اینست که خداوند در مقطعی از تاریخ عیسی مسیح را از مردگان زنده کرد.

چهارم - تحول عظیمی که بعد از رستاخیز مسیح در شاگردان نا امید و غم زده او به وجود آمد و تبدیل به شاهدان دلیر رستاخیز مسیح شدند و شهادت دادند که عیسی مسیح را که از مردگان برخاسته است دیده‌اند و او را لمس کرده‌اند و با او نشست و برخاست کرده‌اند، البته نه به صورت یک شیخ و روح بلکه به صورت جسم انسانی با آنها غذا خورد و صحبت کرده است.

برخی را عقیده بر اینست که اعتماد شاگردان در اثر وهم و خیال بوده است.

اگر چنین باشد، چندین مشکل پیش می‌آید: اول اینکه وهم و پندار یک موضوع شخصی است و نه جمعی، یک جمع در آن واحد نمی‌توانسته‌اند دچار یک توهم واحد شوند، در حالیکه پولس در رساله اول قرنتیان فصل 15 آیه ششم می‌نویسد «پس از آن [عیسی] به زیاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بیشتر ایشان تا امروز (زمان نوشتن رساله) زنده هستند.»

گذشته از آن، شاگردان مسیح آنقدر ساده‌لوح نبودند که دل به خیالات خویش خوش کنند، بلکه شکاکيون سطح بالائی بودند، هم قبل و هم بعد از رستاخیز. چون در انجیل لوقا فصل 24 می‌خوانیم که شاگردان سخنان زنانی را که شهادت به برخاستن عیسی از مردگان داده بودند «هزیان پنداشته باور نکردند.» و توما هم یکی از آن شاگردان بود که شهادت بقیه دوستانش را مبنی بر زنده شدن عیسی نپذیرفت، تا اینکه خودش او را دید و برای اطمینان خاطر بدنش را معاینه کرد و دست بر جای زخم‌هایش گذاشت تا مطمئن شد که او عیسی است.

پنجم - پیشرفت سریع مسیحیت و فتح دلها و امپراتوری‌ها توسط کلیسای اولیه از طریق اعلام پیام نجات توسط شاگردان، دلیل محکمی بر درستی و حقیقت قیام عیسی مسیح از مردگان است.

---

گسترش قدرت کلیسا بر اساس شهادت به رستاخیز عیسی مسیح از مردگان بوده و هست، چون خداوند عیسی را مسح و او را مسیح گردانید. خداوندی مسیح بر تمام قوم‌ها بر اساس پیروزی او بر مرگ است و این مژده‌ای است که در سراسر جهان اعلام می‌شود. قدرت این شهادت فرهنگ‌ها را پیموده و مردم تازه‌ای به وجود آورده که شاهدان عینی و قلبی رستاخیز مسیح‌اند.

ششم - تحول عجیبی که در زندگی پولس رسول به وجود آمد و او را از یکی از دشمن‌ترین ایمان مسیحی به یک از نادرترین طرفداران ایمان مسیحی تبدیل نمود، خود مؤید حقیقت رستاخیز است.

دوستان عزیز در برنامه آینده می‌خواهیم مروری بر شهادت پولس رسول در مورد رستاخیز مسیح داشته باشیم، از شما دعوت می‌کنیم، برنامه آینده با ما باشید.

## 22

دوستان گرامی رادیو صدای انجیل، با سلام و آرزوی موفقیت روز افزون برای  
یک‌یک شما عزیزان.

در برنامه قبل گفتیم که اساس اعتماد ما به صحت ادعای عیسی مبنی بر  
برخاستنش از مردگان بر شش اصل قرار داد. سپس به آن اصول پرداختیم و در  
اصل پنجم بقیه ماجرا موکول به برنامه آینده شد.

در رابطه با همین اصل قول دادیم مروری داشته باشیم به شهادت پولس  
رسول مبنی بر برخاستن عیسی مسیح از مردگان و قبلاً گفته بودیم که پولس  
واقعاً نمونه اعجاز خداوند است، چون او یکی از بزرگترین دشمنان ایمان مسیحی  
بود که در اثر ملاقات با عیسی مسیح پس از قیامش از مردگان تبدیل به یکی از  
وفادارترین و پایدارترین و شاگردان مسیح گردید که پیام نجات‌بخش او را از  
شرق جهان به غرب جهان رسانید. و اینک می‌خواهیم به شهادت او درباره قیام  
مسیح از مردگان گوش جان بسپاریم: «اعمال رسولان 16-8:26»

«شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟ من هم در خاطر  
خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب  
است، چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کهنه قدرت یافته،

بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم. و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختیم که کفر گویند و برایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کهنه به دمشق می‌رفتم، در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده‌تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: «ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخ‌ها لگد زدن دشوار است.» من گفتم: «خداوندنا تو کیستی؟ گفت: «من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ولیکن برخاسته، برپا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.»

آیا می‌توانیم چنین شهاداتی را ندیده بگیریم؟

ششم - شهادت عهد جدید برای گول زدن آدم‌های ساده لوح و زود باور نیست. شما چگونه شهادت یک نفر را می‌پذیرید؟ نشانه اعتبار قائل شدن برای شهادت شخص، مانند یک معادله ریاضی نیست. می‌توان حقیقت یک شهادت را به چندین طریق آزمود: نخست اجماع شهادت حداقل دو تن چه در شروع و چه در عرف و چه در قانون برای صحت یک موضوع کافیست. اما اگر شاهدی در قید حیات نباشد می‌توانیم بر اساس نوشته‌های او یا شهادت دیگران راجع به او قضاوت کنیم. در مورد رستاخیز عیسی مسیح از مردگان چگونه ممکن است پطرس و یوحنا و متی و پولس دست به یکی کرده باشند؟

آنچه که این مردان نوشته‌اند، نامه‌های بازمانده از مردان ساده لوح و زود فریب و یا مردان حقه‌بازی نیست. بصیرت آنها نسبت به طبیعت انسان عمیق است.

تعهد و احترام شخصی‌شان معتدل و دقیق است. تعلیماتشان منطقی است نه مانند ابداعات انسان‌های نامعقول. این مردان دارای استانداردهای اخلاقی و روحانی والا می‌باشند. زندگی این مردان آنچنان‌که از نوشته‌هایشان پیداست، تماماً اختصاص به حقیقت و جلال خدا داشت. این شمه‌ای از نشانه‌ها هستند و نه همه نشانه‌ها که اعتماد ما را مبنی بر اینکه عیسی مکاشفه واقعی خداست، تقویت می‌کنند.

حال که مسیح اعتماد ما را با صحت و محبت و قدرتش بر مرگ را جلب کرده است، پس دیدگاه او از سایر موارد من جمله کتاب عهد عتیق استاندارد و کانون دیدگاه ماست.

نظر او راجع به کتاب عهد عتیق چه بود؟ قبل از هرچیز عهد عتیقی که او ستود متشکل از همین کتاب‌هایی است که امروز ستوده می‌شوند یا شامل کتاب‌های دیگر من جمله اپوکریفا است؟ (توضیحاً اپوکریفا گروهی از کتاب‌های باستانی و قدیمی‌اند که در فاصله زمانی عهد عتیق و عهد جدید نوشته شده‌اند. آنها شامل عهد عتیق کاتولیکی بودند ولی پروتستان آنها را ملهم و جزء کتب مقدس محسوب ننموده و رد کرده است). به کلامی دیگر آیا کتاب مقدسی که عیسی می‌خواند عهد عتیق عبری بود که شامل 29 کتاب از کتاب عهد عتیق پروتستان است و یا کتاب مقدس او، کتاب مقدس یونانی یا سپتور جنت بود که شامل 15 کتاب اضافی است؟ نورمن آندرسون در کتاب مشهورش «حکم خدا برای دنیای خدا» جواب ما را داده است. بنابراین بهتر است به بیانیه او اشاره کنیم:

«اینک ما باید گواهی دو جانبه عیسی مسیح را در مورد کتاب مقدس، البته نخست عهد عتیق به عنوان تنها بخشی از کتاب مقدس که در آن زمان موجود بود، در نظر بگیریم، مبنی بر اینکه کتاب‌هایی که در نظر داشت، همان کتاب مقدس عبری



است؟ و این به دلیل دو ارجاع از عهد جدید است: اول، اشاره‌اش به تورات موسی، صحف انبیاء و زبور در انجیل لوقا 44:24 چون اشاره او اشاره به ساختار سه بعدی کتاب مقدس یهودیان یعنی شریعت، انبیاء و رسالات، بود. و دوم سخنان او که می‌فرماید «خون تمام عادلانی که بر زمین ریخته شد، از خون هابیل تا خون زکریا ابن برکیا...» از آنجا که در کتاب پیدایش، یعنی اولین کتاب عهد عتیق عبری از خون‌هابیل یاد شده و در دوم تواریخ، آخرین کتاب در کتاب مقدس یهودیان از خون زکریا یاد شده است، پس اگر کتاب مقدس عیسی همان کتاب مقدسی است که پروتستان‌ها از آن استفاده می‌کنند، سؤال اینجاست که نظر او راجع به این کتاب چه بوده است؟

- 1- نخست نقل‌قول او از مزمور آیه اول که فرمود «داود با روح‌القدس صحبت کرد» در انجیل مرقس 12: 36.
- 2- در مجادله‌اش با فریسیان در رابطه با تعبیرشان از عهد جدید به مقابله سنت رهبران با فرمان خدا که همان تورات است، پرداخت (انجیل مرقس 7: 9).
- 3- وقتی در مورد مشکل طلاق با فریسیان صحبت کرد، اشاره به سفر پیدایش فصل دوم آیه 24 نمود و آن را به عنوان شاهد بیان خود نقل نمود (متی 19: 4-5).
- 4- اشاره او مبنی بر عدم امکان محو کتاب، که منظورش عهد عتیق است در یوحنا فصل دهم آیه 35.
- 5- اشاره دیگر او به کتاب یا تورات در انجیل متی فصل 12 آیه 29.
- 6- اشاره او به عدم زوال عهد عتیق و لزوم کامل شدن آن در متی فصل پنجم آیات 17 و 18.

7- ملامت دو تن از شاگردان در جادهٔ عمواس مبنی بر کوتاهییشان از درک آنچه که انبیاء در عهد عتیق گفته‌اند، در انجیل لوقا فصل 24 آیه 25.

8- استفاده عیسی از عهد عتیق به عنوان اسلحه‌ای در مقابل وسوسه شیطان در انجیل متی فصل 4 آیه 4 - تنوع این شهادت در متون اناجیل، نشان دهنده اینست که عیسی مسیح خداوند عهد عتیق را راهنمائی ارزشمند و قدرتمند و بدون خطا برای انسان برای کسب شادی ابدی در نظر داشته است. بنابراین ما که مطیع قدرت مسیح هستیم می‌باید مطیع کتابی که آن را این چنین ستوده است، باشیم.»

پس چنانچه در فوق اجمالاً اشاره شد، کتب عهد عتیق یا تورات و صحف انبیاء و زبور مورد تأیید عیسی مسیح بوده‌اند. حال راجع به کتاب عهد جدید که عبارتند از اناجیل و رسالات رسولان چه باید گفت؟ یک استدلال پیشرفته و تاریخی از الهامی بودن و خطا ناپذیری کتب عهد جدید، فراسوی فرصت این برنامه است و باید برنامه دیگری بدان اختصاص داده شود.

بنابراین ما اجمالاً به بیان نکاتی چند می‌پردازیم که اعتماد ما را به کتب عهد جدید مبنی بر صحت و درستی آنها، مانند کتب عهد عتیق، جلب کرده‌اند.

1- قول عیسی به شاگردان در پایان زندگیش مبنی بر فرستادن روح القدس برای تمامی آنها :

*و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.*

2- شهادت پولس رسول، که تحول اعجاب‌انگیزش از قاتل مسیحیان به بنا کننده مسیحیان، تعریف خاص خود را می‌طلبد.

او و سایر رسولاً می‌گویند که از طرف عیسیای قیام کرده از مردگان مأمور شده‌اند تا «سّر خدا» اعلام نمایند که مؤید وعده مسیح در انجیل یوحنا فصل 14، آیه 16 است که می‌گوید: «لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد، و آنچه به شما گفتم، به یاد شما خواهد آورد.»

3- اشاره پطرس به رسالات پولس در رساله دوم پطرس فصل 3 آیه 16، و محسوب نمودن رسالات پولس در ردیف کتب الهامی عهد جدید که می‌گوید «زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.»

4- تمام نوشته‌های عهد جدید بر آمده از مکاشفه روح القدس در آن روز موعود است که توسط رسولان و دستیارانشان نوشته شده‌اند.

5- پیام این کتب به منزله ناقوس حقیقت می‌باشد. پیام تقدس خدا و گناهان ما از یکسو و مرگ مسیح و رستخیزش به عنوان تنها امید ما از سوی دیگر - همگی مبین واقعیت و امیدی است که ما در انتظار آنیم.

6- و در آخر نشانه‌های کتاب مقدس مبنی بر تأیید خودش به عنوان کلام خدا توسط فرایض آسمانیش و یکدستی و هماهنگی‌اش و قدرت‌ش در تبدیل گناهکاران و تهذیب مقدسین.

## 24

با سلامی گرم به حضور شما یاران وفادار رادیو صدای انجیل.

عزیزان، بارها این حقیقت را بر زبان آورده‌ایم که خدا مجلل است. ولی هنوز ابهامی برای بشریت مانده است و آن اینست که چرا خدا اجازه داده است، بدی و شر در جهان باشد؟ تلاش‌های زیادی در این مورد صورت گرفته و بسیاری از اندیشمندان در این مورد صحبت کرده‌اند. نظریه‌ها متفاوت است، ولی در اینجا می‌خواهیم به تعبیر جان ادواردز یکی از قهرمانان ایمان مسیحی در مورد این مسئله بپردازیم و ببینیم آیا حکم به بودن شر و بدی در جهان، از جلال خدا می‌کاهد؟

چهارده سال پیش چارلز کولسون نوشت: «من ایمان دارم که دعا و کارهای کسانی که مسیح را دوست دارند و اطاعت می‌کنند، بر پیام مردانی نظیر جانانان ادواردز، می‌چربد.»

سخنان کولسون پشتوانه ایمان و خدمت من است. و من قطعاً آن را باور دارم. آنچه که من در بیشتر از بیست سال خدمت و شش سال تجربه آموزش قبل از آن آموخته‌ام، اینست که کسانی که در مورد مشکل حاکمیت خدا بر شرارت مردد می‌باشند، نگاهی خداگونه به جهان ندارند.

خدا برای آنها هم مطلق است و هم نیست. خدا همه چیز را در کنترل خود دارد و ندارد.

وقتی که همه چیز بر وفق مراد است او خدای خوبی است، ولی وقتی اوضاع بر وفق مراد نیست، احتمالاً او خدای خوبی نیست. از یک سو خدا دارای قدرت مطلق بر کائنات است، و از سوی دیگر در معرض تقاضاهای انسان برای ارائه نشانه‌ای از خود است.

ولی وقتی مسئله را از دیدگاه کتاب مقدس نگاه کنیم، خدا حاکم نهائی بر همه چیز است، از جمله شر و بدی. و این توفیق و ارزشی غیرقابل بیان است. و تنها با چنین دیدگاهی است که انسان می‌تواند دیدگاه خدائی و جهان شمول داشته باشد. آنچنان که تعلیمات دینی وست‌مینستر می‌گوید: «اقتدار و قدرت حضور همه جانبه خدا... زمین و آسمان را با تمام مخلوقاتش نگه داشته و چنان بر آن کنترل دارد که وفور نعمت و خشک‌سالی، سلامتی و بیماری، فقر و غناء ... همه چیز در دست پدرانۀ اوست و هیچ چیزی تصادفی نیست.» وقتی کسی این را پذیرفت، آنگاه دارای دیدگاه جهان شمول خدائی می‌شود.

بنابراین هدف من در این ضمیمه، نشان دادن این مهم است که خدا کنترل مطلق همه چیز را در دست خود دارد - از جمله شر و بدی. و این نه گفته من که گفته کتاب مقدس است و البته دانستن این مهم موجب می‌شود که شما در آنچه که فکر می‌کنید و انجام می‌دهید، دارای دیدگاه جهان شمول خدائی باشید.

وقتی ما خدا را از این دیدگاه ببینیم، آنگاه با جانا تان ادواردز که به مشکل کنترل خدا بیش از هر کس دیگری پرداخت، همصدا می‌شویم.

بنابراین هدفم اینست که به بیان پاره‌ای از نشانه‌ها مبنی بر کنترل خدا بر همه چیز، از جمله بدی بپردازیم.

1- آیا خدا مصنف گناه است؟

2- و چرا او اراده کرده است که بدی در جهان باشد؟

بدین ترتیب با یک اندرز این مقدمه را خاتمه می‌دهم که در پیشگاه حقیقت مطلق چون حاکمیت خدا مردد نباشید، بلکه آن را در روزهای مصیبت‌بار خود به یاد داشته باشید.

### نشانه‌های کنترل خدا بر کاینات

وقتی من از بدی صحبت می‌کنم، دو نوع بدی در ذهن خود دارم، بدی و شرارت طبیعی و اخلاقی.

شرارت طبیعی که ما عموماً بدان اشاره می‌کنیم شامل مصائب، آتش فشان‌ها، طوفان‌ها و سیلاب‌ها، امراض، زلزله‌ها و تمام بلایای طبیعی است که مرگ و بیچارگی و آوارگی را برای انسان به ارمغان می‌آورند. شرارت اخلاقی که معمولاً آن را گناه می‌نامیم عبارتند از قتل، دروغ‌گویی، بت‌پرستی و دزدی... و تمام آن راه‌های که بدان وسیله مردم بر علیه خدا عصیان می‌ورزند و نسبت به هم نوع خود بدی می‌کنند. بنابراین آنچه که در اینجا مورد نظر ماست اینست که خدا جهان را طوری کنترل می‌کند که تمام مصائب و گناهان در کنترل نهائی و در زمرهٔ طرح و نیت نهائی اوست.

امروز جنبشی به نام «open theism» در جریان است که منکر حاکمیت خدا و پیش آگاهی قطعی او از تمامی آینده‌هاست.

انکار پیش آگاهی خدا از گزینش‌های شریرانه انسان، حامی این دیدگاه است که خدا کنترلی بر بدی‌ها در این جهان ندارد و بدین‌ترتیب در نیت او هم بدی نیست.

گریگوری بوید در کتاب «خدا در جنگ» خود، می‌گوید «به نظر می‌رسد که نه عیسی و نه شاگردانش قدرت مطلقه حاکمیت خدا را نمی‌فهمیده‌اند. آنها دعا می‌کردند که اراده خدا بر روی زمین اجرا شود و چنین دعائی این فرض را می‌رساند که اراده خدا هنوز بر روزی زمین انجام نگرفته بود.

«ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.»

بنابراین نه عیسی و نه شاگردانش فرض را بر این قرار نداده بودند که اراده خدائی در ماورای هر اتفاقی که در تاریخ واقع می‌شود، قرار دارد. برداشت آنها این بود که جهان پراست از عاملان فراوان شامل انسانها و فرشتگان که بسیاری از آنها شریر هستند. طریقه‌ای که در آن وقایعی در تاریخ اتفاق می‌افتند چنین فهمیده شده بود که بیشتر عملکرد و اراده این عاملان به‌طور انفرادی و جمعی بوده تا اینکه از ناحیه اراده خدا باشد.

به کلام دیگر کتاب مقدس فرض را بر این بنا نهاده است که در ماورای هر اتفاق بدی اراده‌ای خدائی قرار دارد. و یا آنطور که جان‌ساندرس می‌گوید:

«خدا نیت خدائی خاصی برای هر یک و یا هر واقعه شرارت باری ندارد... وقتی که یک بچه دو‌ساله دچار یک سرطان دردناک و غیر قابل‌علاج استخوان می‌شود، این خود یک بدی بدون هدف است. وقایعی نظیر هولوکاست و سوانحی که موجب مرگ دسته‌جمعی می‌شوند، یک شرارت و بدی بی‌هدف هستند. خدا نیت خاصی در فکر خود برای این اتفاقات ندارد.»

این سخنان شدیداً با برداشتی که من از آموزه‌های کتاب مقدس دارم و مفهوم آن پیام‌ها مخالفت دارد.

### 1 - نشانه‌هایی مبنی بر کنترل خدا بر مصیب‌ها

به نشانه‌هایی توجه کنید مبنی بر کنترل خدا بر شرارت طبیعی - یعنی تمامی مصائب و فجایع.

ولی بخاطر داشته باشید که شرارت طبیعی و اخلاقی تقریباً با هم اشتباه می‌شوند و بسیاری از دردهای ما ناشی از عملکرد نیروهای انسانی و شیطانی است که می‌خواهند ما را بیازارند.

بنابراین بعضی از این نشانه‌ها می‌توانند حاکی از کنترل خدا بر مصائب و کنترل خدا بر گناهان باشند.

### زندگی و مرگ

کتاب مقدس زندگی انسان را موردی می‌داند که تحت کنترل مطلق خداست و خدا آن را بر طبق اراده خو به انسان می‌دهد و می‌گیرد. ما صاحب زندگی خود نیستیم و حق مطلق هم بر آن نداریم. و این صاحب زندگی است که هر زمانی که دوست داشته باشد آن را به ما ارزانی می‌دارد و یا می‌گیرد. زنده بودن ما هدیه‌ای است از سوی خدا و از دست دادن آن هرگز نمی‌تواند بی‌انصافی خدا تلقی شود، خواه خدا زندگی ما را در پنج سالگی گرفته باشد یا در نودوپنج سالگی.

وقتی که ایوب بر اثر وسوسه شیطان ده فرزند خود را از دست داد، شیطان را علت نهائی این مصیب‌ها ندانست، بلکه گفت «برهنه از رحم مادر



خود بیرون آدمم و برهنه به آنجا باز خواهم گشت! خداوند داد و خداوند گرفت! و نام خداوند متبارک باد» (ایوب 1: 21). شاید فکر کنیم که ایوب اشتباه می‌کرد، ولی نویسنده اضافه می‌کند: «در این همه، ایوب به لب‌های خود گناه نکرد» (ایوب 2: 1).

در سفر تثنیه 32: 39 خداوند می‌گوید:

*الآن ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می‌میرانم و زنده می‌کنم.*

*مجروح می‌کنم و شفا می‌دهم. و از دست من رهاننده‌ای نیست.*

وقتی داود با بتشبع زنا کرد و او حامله شد، خدا او را با کشتن این نوزاد

توبیخ نمود. ماجرا را در کتاب دوم سموئیل 12: 15 و 18 می‌خوانیم.

*پس ناتان به خانه خود رفت. و خداوند پسری را که زن او ریا برای داود زاییده بود، مبتلا ساخت که سخت بیمار شد. و در روز هفتم طفل بمرده و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشیند؛ پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می‌شود.» (دوم سموئیل 15: 12 و 18).*

حیات متعلق به خداست. او زندگی و حیات را به کسی بدهکار نیست. او

ممکن است بر طبق حکمت بیکران خود حیات را به انسان بدهد و یا از انسان

بستاند. یعقوب رسول گفته است: «و حال آنکه نمی‌دانید که فر دا چه می‌شود،

از آن رو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است

و بعد ناپدید می‌شود؟ به عوض اینکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده

می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم» (رساله یعقوب 4: 14 و 15 و رجوع کنید به اول سموئیل 2: 6-7).

## امراض

یکی از مصائبی که زندگی را تهدید می‌کند، امراض هستند. وقتی که موسی از سخن گفتن در مقابل خدا دچار وحشت شد. خدا به او گفت:

*خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که بیهوه هستم؟»*

به کلامی دیگر اراده نهائی خدا در ماورای هر بیماری و ناتوانی قرار دارد - نه اینکه شیطان دخیل نباشد - او احتمالاً همیشه از یک طریق درگیر این ماجراست و نقشه‌ها را خنثی می‌کند (ر. ک اعمال 10: 38)

ولی قدرت شیطان قطعی نیست. شیطان بدون اجازه خدا قادر به کار نیست.

اینست یکی از علل مریضی ایوب. در کتاب می‌خوانیم که شیطان «ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دمل‌های سخت مبتلا ساخت» (ایوب 2: 7). همسر ایوب به او گفت خدا را کفر بگوید ولی ایوب گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گوئی! آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟» (آیه 10) و نویسنده کتاب، ایوب را با سخنانی چنین می‌ستاید: «در این همه، ایوب به لب‌های خود، گناه نکرد.» به عبارت دیگر: اینست دیدگاه درست درباره اقتدار خدا بر شیطان. شیطان واقعی است و احتمالاً دستی در مصائب ما دارد، ولی نه دست

نهائی و آخر را و نه یک دخالت قطعی. ایوب روشن ساخت که خدا در تمام مصائب او هدف نیکوئی داشته است:

*اینک صابران را خوشحال می‌گوییم و صبر ایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.  
(یعقوب 11:5)*

ولی نیت نهائی از آن خداست، و آن عبارتست از مهربانی و کرامت او. این همان درسی است که ما از دوم قرنتیان 12:7 می‌گیریم، آنجائی که پولس از خاری در جسمش سخن می‌گوید که پیامی است از شیطان که در عین حال بخاطر پالایش او به او داده شده تا «از زیادتی مکاشفات، زیاده سرافرازی [ننماید]» ولی هدف شیطان در این بلایا و مصیبت فروتنی انسان نیست.

بنابراین، نیت نهائی از آن خداست، و خدا شیطان را به کار می‌برد. تا نیات نیکوی خود را در زندگی پولس، به کمال برساند.

دلیلی وجود ندارد که بپذیریم شیطان برای همیشه از کنترل نهائی خدا خارج است. در انجیل مرقس 1:27 در مورد عیسی چنین می‌خوانیم: «ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند.» و در انجیل لوقا 4:36 می‌خوانیم «این شخص (مسیح) با قدرت و قوت ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!» به کلامی دیگر مهم نیست که شیطان و شیطانک‌هایش در این جهان تا چه اندازه ترسناکند - چون در نهایت مغلوب اراده نهائی خدا می‌شوند.

## بلاای طبیعی

نوع دیگر مصائب که زندگی را تهدید می‌کنند، طغیان آب‌ها و شرایط اقلیمی است، مانند زلزله و سیل و بادهای موسمی، گردبادها، رعد و برق و خشک‌سالی و نظایر آن. این بلاها همه ساله صدها هزار نفر را به کام مرگ می‌کشند. شهادت کتب مقدس حاکی از اینست که خدا کنترل‌کننده بادها و اوضاع اقلیمی است:

*پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام‌نان را شکست (مزامیر*

*16:105)*

ما شاهد چنین قدرتی در عیسی نیز هستیم. او موج‌های تهدید کننده و بادها را نهیب می‌زند و شاگردان می‌گویند «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟»

و باز در مزامیر می‌خوانیم خدا به عنوان کسی که بر بادها و رعد و برق‌ها کنترل دارد، ستوده شده است

*فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل (مزمور*

*4:104)*

*ابرها را از اقصای زمین بر می‌آورد و برقها را برای باران می‌سازد و بادها را از مخزن‌های خویش بیرون می‌آورد. (مزمور 7:135).*

*[خدا] کلام خود را می‌فرستد و آن‌ها را می‌گدازد. باد خویش را می‌وزاند، پس آب‌ها جاری می‌شود... ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به جا می‌آورید... باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود باد جنوبی را آورد (مزامیر 18:147؛ 8:148؛ 26:78)*

ایزاک وایتس به حق چنین گفت: «گیاهی دانه نمی‌دهد، و غنچه‌ای نمی‌شکفت ای خدا، جز آنکه تو را مجلل نگرداند؛ ابرها برمی‌خیزند و طوفان‌ها با حکمی که از تخت تو صادر می‌شوند، جاری می‌شوند.» این یعنی که همه مصائب ناشی از باد و باران و طوفان. از ناحیه فتوای نهائی خداست. یک کلام از جانب خدا صادر می‌شود و باد و دریا آن را اطاعت می‌کنند.

### حیوانات مخرب

نوع دیگری از مصائب که زندگی را تهدید می‌کنند، عملکرد حیوانات مخرب است. وقتی که بنی‌اسرائیل در سامره با بیگانگان همخانه شدند، در دوم پادشاهان 17: 25 می‌خوانیم، «خداوند شیران را در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند.» در صحیفه دانیال نبی 6: 23 می‌خوانیم که دانیال می‌گوید «خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند.» در سایر قسمت‌های کتاب مقدس می‌خوانیم که خدا به پرندگان و خرس‌ها و الاغ‌ها و ماهی‌های بزرگ فرمان می‌دهد تا او را اطاعت کنند و این بدین معنی است که تمام مصائب در رابطه با حیوانات مخرب در نهایت درید کنترل خدا می‌باشند. خدا می‌تواند سگی را که زنجیرش باز شده مشاهده کند که به یک بچه حمله می‌کند؛ در صورتی که می‌تواند با یک کلام صرف فرمان دهد تا دهان سگ بسته شود. مشابه آن، کنترل حیوانات نامرئی و حیات نباتی ویرانگر جهان نیز در اختیار خداست: باکتری‌ها و ویروس‌ها و انگل‌ها و هزاران موجود میکروسکوپی که سلامتی انسان را تهدید می‌کنند نیز در کنترل خدا قرار دارند. اگر خدا می‌تواند دهان یک شیر گرسنه را ببندد،

می‌تواند نیش پشه‌ ناقل مالاریا را ببندد و اثرات مخرب هر جانور و حیوان کشنده دیگر را خنثی نماید.

### سایر گونه‌های مصائب

سایر گونه‌های مصائب و بلاها نیز قابل ذکرند، اینک به بخش‌هایی از کلام خدا می‌پردازیم که صحبت از شمول فراگیر خدا در کنترل بلاها و احاطه او می‌شود. در صحیفه اشعیا 45: 7 خدا می‌فرماید «پدید آورنده نور، آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.» در کتاب عاموس نبی 3: 6، می‌خوانیم که «آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟» در کتاب ایوب 42: 2، ایوب اقرار می‌کند که خدایا «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی و ابداً قصد تو را منع نتوان نمود.»

نبوکد نصر در کتاب دانیال 4: 35 می‌گوید: «[خدا] با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نماید و کسی نیست که دست او را باز دارد یا به او بگوید که چه می‌کنی؟» و پولس رسول در رساله به افسسیان 1: 11 می‌نویسد که خدا کسی است که «بر حسب قصد او هم چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.»

اگر کسی سؤالی در رابطه با احتمال محض و انواع چیزها که بدون هیچ معنی و مقصودی و بر اساس گردش طاس اتفاق می‌افتند، بنماید، پاسخ خود را می‌تواند در امثال سلیمان 16: 33 بیابد: «قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم از آن خداوند است.» یعنی از دیدگاه خدا چیزی به نام «شانس» وجود ندارد.

خدا نیت خود را برای گردش هر طاسی در لاس وگاس و هر رویداد به ظاهر مزخرفی در کاینات، حفظ کرده است.

اینست که چارلز اسپار جیون، کشیش کلیسای لندن در یکصدسال پیش می‌گوید:

«من ایمان دارم که هر غباری که در شعاع آفتاب می‌رقصد، جز با اراده خدا نیست - و ایمان دارم که هر قطره آبی که از لوله اگزوز یک کشتی بخار پراکنده می‌شود، مانند خورشید در آسمان، مدار خاص خود را دارد - و ایمان دارم که هر دانه گاهی که از دست بوجار رها می‌شود، آنچنانکه ستارگان در مدار خود هدایت می‌شوند، هدایت می‌شود. خزش یک شته بر روی غنچه گل سرخ، افتادن برگهای سپیدار، آنچنان مقرر شده‌اند که ریزش یک بهمن از کوه.»<sup>1</sup>

وقتی اسپار جیون با این فرضیه درگیر بود مبنی بر اینکه چیزی جز اعتقاد به سرنوشت و مشرب رواقیون وجود ندارد، در پاسخ گفت: «تقدیر چیست، تقدیر هر چه که هست باید باشد. ولی تفاوتی هست بین تقدیر و مشیت خدا. مشیت خدا می‌گوید، هر چه خدا مقرر کرده است باید باشد، ولی حکمت خدا هرگز چیزی را بدون نیت مقرر نکرده است. هر چیزی در این جهان برای یک پایان شکوهمند در کار است. تقدیر این را نمی‌گوید. همه چیز در میان تقدیر و مشیت خدا متفاوت است، درست مانند تفاوت بین مردی با چشمان سالم و مردی با چشمان کور.»

1- «تقدیر خدا» موعظه اسپار جیون درباره صحیفه حزقیال 1: 15-19 در سال 1908 در

## 1/2 کنترل خدا بر شرارت اخلاقی

اینک به بررسی نشانه‌های مبنی بر کنترل خدا بر شرارت اخلاقی -  
گزینش‌های شریرانه در جهان - می‌پردازیم.  
برای نمونه تصمیم برادران یوسف مبنی بر رهاشدن از دست او و  
فروختن او به عنوان برده، گناه تلقی می‌شود، ولی در عین حال تکمیل کننده  
نیت خداست. در سفر پیدایش 50: 20 یوسف هنگامی که برادرانش از انتقام  
جوئی او هراسان می‌شوند، می‌گوید:

*شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد.*

گریگوری بوید می‌نویسد: خدا آنچنانکه از شرارت برادران یوسف  
استفاده کرد، و آنچنانکه مسیح با خار در جسم پولس که از شیطان ناشی  
شده بود، استفاده کرد. همچنان می‌تواند گاهی اوقات، از اراده‌های شریرانه  
انسان برای آن فرجامی که در نظر دارد، استفاده کند (پیدایش 50: 20؛ دوم  
قرن‌تیا 12: 7-10). و این به هیچ‌وجه مستلزم اینکه اراده‌های خدائی در  
ماورای هر عمل شیطانی انسان باشد، نیست - چون معمولاً ما می‌بینیم که خدا  
و ارواح شریر (خواه آنها را فرشته، خدایان یا دیوها، بنامیم) با یکدیگر در نبرد  
می‌باشند.»

ولی این خواسته در آنچه که در مزمور 105، آیه 17 آمده است،  
نمی‌گنجد. در سفر پیدایش می‌خوانیم یوسف می‌گوید: «شما درباره من بد  
اندیشیدید.» و سپس می‌افزاید «لیکن خدا از آن (شرارت) قصد نیکی کرد.»

پس شر یا بدی (Evil) یک اسم مونث مفرد است. و دیگر اینکه کلمه آن

(It) یک پسوند مونث مفرد است که تنها می‌تواند مقدمه اسم مفرد مونث Evil



باشد. و کلمهٔ قصد در هر دو حالت ماضی است. «شما دربارهٔ من بد اندیشیدید»، کاری است که در گذشته انجام شده و خدا از آن شرارت، نه به عنوان شرارت، بلکه به عنوان نیکی در گذشته، استفاده نمود. برای اینکه مسئله را کاملاً روشن کنیم به مزمور 17:105 مراجعه کنیم که در مورد آمدن یوسف به مصر است.

*و [خدا] و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.*

خدا یوسف را فرستاد. خدا او را به دلیل گزینش شیرانه نیافت تا بکوشد از آن شرارت چیز نیکویی به دست آورد. بنابراین این بخش نوعی نمونهٔ کتاب مقدسی است برای درک چگونگی خواستهٔ شیرانه انسان در ارادهٔ حاکم خدا. مرگ عیسی نمونهٔ دیگری از چگونگی ارادهٔ حاکم خداست که بدان وسیله عملی شیرانه واقع شد. ادواردز می‌گوید «مصلوب شدن مسیح، گناه بزرگی بود چون انسان مرتکب این گناه شد، با چنین عمل زشتی خشم خدا را به شدت برانگیخت. اما فراتر از تمام ملاحظات، مصلوب شدن مسیح ارادهٔ خدا بود که می‌بایست انجام شود.»

سپس ادواردز به اعمال 4: 26-28 اشاره می‌کند که گفته شده:

*سلطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، بر خلاف خداوند و بر خلاف مسیحش. زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیسی و پنطیوس پیلاطس با امت‌ها و قوم‌های اسرائیل با هم جمع شدند، تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقدر فرمود، بجا آورند.*

(همچنین رجوع کنید به مزامیر 53 : 10). به کلامی دیگر تمام اعمال گناه آلود از جانب هرود، پیلاطس. ام‌ها و یهودیان مقرر شده بودند که واقع شوند.

ادواردز تعمق می‌نماید روی این فرضیه احتمالی که فقط رنج کشیدن مسیح توسط خدا طراحی شده بوده نه گناه بر علیه او... در پاسخ به معتقدین به این فرضیه می‌گوئیم: «رنج کشیدن مسیح نمی‌توانسته است عملی شود مگر با ارتکاب گناه. برای اینکه اهانت کردن و خفت دادن جزئی از کل رنج مسیح بود. بنابراین حتی اعمال اختیاری انسان‌ها نیز مواردی هستند که در دسترس خدا می‌باشند.» این نمونه‌های مخصوص (که می‌توان به موارد زیادی مشابه آنها اشاره نمود) که حاکمیت هدفمند خدا را بر گزینه‌های گناه‌آلود مردم را نشان می‌دهند، در چندین بخش دیگر کتاب مقدس مشهود است. برای نمونه در رومیان 9: 16 می‌خوانیم

*لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.*

سلیمان نبی می‌فرماید: «قدم‌های انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد.» و باز در امثال سلیمان 19: 21 می‌خوانیم: «فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند، مشورت خداوند است.» و باز در امثال 21: 1 می‌خوانیم: «دل پادشاه مثل نهرهای آب روان در دست خداوند است. آن را به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند.»

ارمیا نبی می‌فرماید:

*ای خداوند می‌دانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه*

می‌رود قادر بر هدایت قدم‌های خویش نمی‌باشد (ارمیا 3:10).

بنابراین ما با ادواردز چنین نتیجه می‌گیریم که «خدا همه چیز را فتوا داده است، حتی گناه را.»

و یا آن‌چنانکه پولس رسول در افسسیان 1: 11 می‌گوید: «[خدا] همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.»

## دو سؤال

اینک می‌خواهم به عنوان یک مبشر که طالب جلال خدا و علاقه‌مند به گسترش جهانی کتاب مقدس است، دو سؤال مطرح کنم: (1) آیا خدا مصنف گناه است؟ (2) چرا خدا مقرر کرده است، بدی هم باشد؟ و ادواردز برای این دو سؤال چه جوابی دارد؟

### آیا خدا مصنف گناه است؟

پاسخ ادواردز اینست، «اگر منظور از «مصنف گناه» عامل و اجراء کننده گناه، یا فاعل امور شریر باشد... تصور اینکه خدا «مصنف گناه» است، اهانت آمیز و کفر گوئی است. از این نظر من به شدت منکر این هستم که خدا «مصنف گناه» است و می‌افزاید «اراده خدا مبنی بر وجود گناه در جهان، چون گناه نیست. خدا در اراده خود مبنی بر موجودیت گناه، مرتکب گناه نشده است. خدا دنیائی را تشکیل داده است که لازمه‌اش وجود گناه با اجازه او باشد، ولی توسط «عاملان مثبت» ادواردز می‌گوید: «خدا اجازه دهنده گناه است و در عین حال ترتیب‌دهنده کیفیت وقایع. در چنین حالتی بخاطر حکمت، تقدس و آینده‌ای رفیع و هدفی متعال،

در صورتیکه وجود گناه، لازم باشد، از سوی خدا اجازه داده می‌شود.» او به مقایسه طبایع خورشید پرداخته و می‌گوید «خورشید نور و گرما را موجب می‌شود، اما وقتی غروب می‌کند، تاریکی و سرما حکم‌فرما می‌شود. نور و گرما لازمهٔ ذات خورشید است، ولی تاریکی و سردی حاصل نبودن آن است. اگر خورشید علت اصلی سردی و تاریکی می‌بود، پس منشاء آنها می‌شد، آن چنانکه منشاء نور و گرماست، آنگاه می‌شد به نوعی ذات تاریکی و سرما را به خورشید نسبت داد.»

به کلامی دیگر «گناه ثمرهٔ هیچ‌کدام از عاملان مثبت و مداخله وجود متعال نیست، ولی برعکس آن، گناه برخاسته از عدم عمل کرد وجود متعال و عاملان اوست، و در تحت شرایط خاصی مداخله آنها لازم می‌شود.»

یعنی از یک نظر خدا آنچه را که خوش ندارد اراده می‌کند، به همان ترتیبی که آنچه را که خوش دارد، اراده می‌کند. ادواردز می‌گوید: «خدا ممکن است از چیزی نفرت داشته باشد که آن چیز ماهیتاً منفور باشد و شرارت تلقی شود، ولی با این وجود با توجه به تمام پی‌آمدهایش، اراده به اجرای آن بنماید. خدا گناه را به عنوان گناه یا بخاطر هر چیزی بدی، اراده نمی‌کند؛ هر چند خوشایند او باشد تا اموری را مقرر کند، با مجاز نمودن گناه برای اجرای آن هدف..»

ارادهٔ خدا در نظم امور چنان است که بدی نیز در مقابل خوبی باشد، و هیچ بحثی نیست که او شرارت را به عنوان شرارت دوست ندارد، و اگر چنین است، پس دلیلی وجود ندارد که چرا او بارها شرارت را به عنوان شرارت غیر عقلانی ممنوع کرده است و آن را به عنوان شرارت مجازات می‌کند.

این یک حقیقت بنیادی است برای تشریح بعضی امور شگفت‌انگیز در کتاب مقدس، مبنی بر اینکه خدا غالباً اراده خود را به یک طریق و عمل خود را به یک طریق دیگری انجام می‌دهد. خدا مخالف است با خوار شدن مردمش، ولی با این وجود مقرر می‌دارد که مردمش در مصر خوار شوند (پیدایش 12: 3؛ مزامیر 105: 25) «[خدا] دل ایشان را برگردانید، تا به قوم او کینه ورزند.» خدا دل فرعون را سخت گردانید، اما به او فرمان داد تا اجازه دهد مردمش از مصر خارج شوند (خروج 4: 21؛ 5: 1 و 8: 1). خدا روشن می‌سازد که سرشماری قوم او توسط داود گناه است، اما مقرر نمود سرشماری شوند (دوم سموئیل 24: 1 و 10). خداوند با زنا مخالف است ولی مقرر نمود که ابشالوم با همسر پدرش بخوابد (خروج 20: 14؛ دوم سموئیل 16: 22). خداوند شورش و تمرد در مقابل پادشاه را منع فرمود، اما مقرر نمود که یربعام و ده قبیله از قبایل یهود بر علیه رحبعام شورش کنند (رومیان 13: 1؛ اول سموئیل 15: 23؛ اول پادشاهان 12: 15-16). خداوند با قتل و کشتار مخالف است، ولی کشتن پسر خود را مقرر فرمود (خروج 20: 13؛ اعمال 4: 28). خدا می‌خواهد همه انسانها نجات یابند، ولی عملاً عده خاصی را برگزیده است (اول تیموتاوس 2: 4؛ اول قرنتیان 1: 26-30؛ دوم تیموتاوس 2: 26).

پس منظور اینست که ما باید یاد بگیریم که خدا امور را از دو جنبه متفاوت اراده می‌کند. ادواردز برای بیان این دو جنبه از عبارات «اراده فتوایی» و «اراده اخلاقی» استفاده نموده و می‌گوید:

«اراده فتوایی خدا (یا اراده حاکم)، مشابه «اراده فرمانی» (یا اراده اخلاقی) نیست. بنابراین. اراده خدا در هر دو جنبه گرایش و تمایل اوست. ولی وقتی می‌گوئیم خدا انواع تقواها را اراده می‌کند و دوست می‌دارد و یا از خلقت خود

خشنود است، مراد اینست که مطلقاً و حقیقتاً خوشنودی از خلقت، مورد نظر است و آن موافق است با گرایش ذاتی خدا. اراده فتوائی خدا عبارتست از گرایش او به چیزی، نه آنچنان مطلق و واقعی، اما معطوف به عمومیت و جامعیت آن چیز. بنابراین خدا گرچه از چیزی که واقعی است متنفر است، ممکن است میل بدان کند با عطف به عمومیت و جامعیت آن»

موارد فوق ما را به سؤال دوم می‌رسانند

### چرا خدا اجازه داده است شرارت در جهان باشد؟

از آنچه که تاکنون گفته شد، بدیهی است که خدا از شرارت به عنوان شرارت خوشنود نیست، بلکه «اجازه می‌دهد، شرارت باشد - باشد که نیکوئی از آن حاصل شود.»

کدام خوبی و چگونه موجودیت بدی در خدمت خوبی است؟ و در اینجا است که به پاسخ گیج کننده ادواردز به این سؤال می‌رسیم:

برای جلال بی‌انتهای، شایسته‌تر و متعال‌تر است که بدرخشد، و به همین دلیل شایسته‌تر اینست که درخشش همه جانبه جلال خدا تکمیل شود؛ یعنی تمام جنبه‌های جلالش باید بدرخشد، که تمام زیبایی‌ها این جلال جلوه‌گر شود، که نظاره‌گر دیدگاه درستی از خدا به دست آورد. شایسته نیست یک جنبه از جلال خدا دائماً تجلی یابد و جنبه‌های دیگری دیده نشود...

بدین ترتیب لازم است که عظمت مهیب خدا، بزرگی و توانائی مهیب خدا، عدالت و تقدس خدا آشکار شود. و چنین نمی‌شد مگر اینکه گناه و مجازات گناه، حکم به بودن شوند، تا اینکه درخشش جلال خدا کاملاً کامل شود، جلال و نیکوئی خدا،

محبت خدا و قداست خدا، بدون آنها کم‌رنگ می‌شد؛ و به ندرت می‌توانستند بدرخشند.

اگر فتوای خدا مبنی بر وجود گناه و مجازات گناه به حق نمی‌بود، تقدس خدا در نفرت از گناه، آشکار نمی‌شد، و یا نشانه‌ای از ارجحیت چیزی به چیزی در مشیت او، مشاهده نمی‌کردیم. اگر گناهی نبود که بخشیده شود و گناهکاری نبود که نجات یابد جلوه‌ای از فیض خدا و نیکوئی واقعی، متجلی نمی‌شد. چنانچه خدا این شادی عظیم را ارزانی نمی‌داشت نیکوئی او این‌چنین تحسین و ستوده نمی‌شد. بنابراین بدی هم لازم است، بدی برای شادی والای آفرینش و تکامل ارتباط خدا با آنچه را که خلق کرده است، مقرر شده است، چونکه شادی مخلوق وابسته به شناخت خدا و درک محبت اوست. و اگر شناخت او ناکافی باشد، شادی مخلوقات هم به نسبت می‌یابد ناکافی باشد.

بنابراین پاسخ سؤال «آیا جلال خدا بخاطر مقرر نمودن شرارت، نقصان می‌یابد؟» منفی است، بلکه درست عکس آن است. خدا برای ایجاد و خلق دنیائی این‌چنین با تمام بدی‌هایش بیشتر جلال یافته است. هرگونه کوششی در جهت معاف کردن خدا با توسل به انکار عدم پیش آگاهی‌اش از گناه یا انکار کنترل او بر گناه، اشتباهی وخیم و توهینی بزرگ به کلام و حکمت اوست.

اگر شما جلال و عظمت خدا را در این دنیا دیده و چشیده‌اید، در مقابل حاکمیت خدا در مقابله با بدی‌ها، شک نکنید. کتاب او را در دست بگیرید از روح روشن‌گر او مدد بگیرید و فروتن باشید و ایمان داشته باشید، و این موضوع را در مواجهه با روز مصیبت بزرگ خود در نظر داشته باشید، تا لغزش نخورید. دعای من اینست که این سری برنامه‌ها تحت عنوان شادی در خدا دیدگاه شما را نسبت

---

به خدا عمیق‌تر نماید و موجب شود در آن روزی که چیزی را از دست می‌دهید، چون ایوب فکر کنید، که وقتی فرزندانش را از دست داد، زانو زد و خدا را ستایش کرد و گفت «خدا داد و خدا گرفت، متبارک باد نام خداوند.»